



عنوان کتاب: سوژه‌های سخن ۱۲

راز محبوبیت و جاودانگی امام حسین علیه السلام

تحقیق و تألیف: استاد محمد مهدی ماندگاری و جمعی از مبلغین حوزه
ناشر: معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه کشور

تهیه و تنظیم: مرکز فرهنگی - تبلیغی زندگی به زنگ شهدا www.berangeshohada.ir

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات اوقاف

شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه

آدرس مجتمع: قم، بلوار ۱۵ خرداد، جنب امامزاده شاه سیدعلی، مجتمع فرهنگی آموزشی

معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

تلفن: ۰۲۵-۳۸۱۸۷۱۶۹

مرکز پخش: موسسه فرهنگی مطاف عشق؛ قم، خیابان سمیه، کوچه ۳۳، پلاک ۱۳

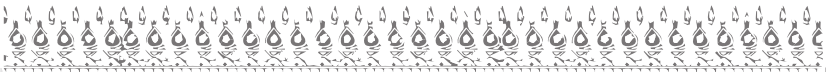
تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۳۹۳۷۳ و ۰۹۱۲۷۵۰۶۴۱۱ و www.mataf.ir

غیرقابل فروش



راز محبوبیت
و جاودانگی
امام حسین

علیه السلام



این صدک است ز دهن حسن

فهرست

این شکر است بر لبون حسین

- ۹..... سخن ناشر
- ۱۱..... مقدمه
- ۱۱..... محرم شدن در حریم امام حسین علیه السلام

فصل اول: خصوصیات ویژه امام حسین علیه السلام ۱۵

- ۱۷..... مقدمه
- ۱۷..... گوشه‌ای از اوصاف رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۸..... گوشه‌ای از اوصاف امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۹..... گوشه‌ای از اوصاف فاطمه زهرا علیها السلام
- ۲۰..... گوشه‌ای از اوصاف امام مجتبی علیه السلام
- ۲۰..... گوشه‌ای از اوصاف ویژه امام حسین علیه السلام
- ۲۱..... اختصاصی‌های امام حسین علیه السلام
- ۲۱..... تربت
- ۲۲..... عزاداری و گریه
- ۲۳..... سفارش اکید نسبت به زیارت
- ۲۷..... امامان از ذریه او هستند
- ۲۷..... تنها امامی که سر از بدنش جدا شد
- ۲۸..... اعظم المصیبه بودن
- ۲۹..... گریه همه موجودات بر امام حسین علیه السلام
- ۳۰..... شش ماهه متولد شدن
- ۳۰..... سربریده قرآن خواند

فصل دوم: آنکه تو را شناخت! ۳۳

- انسان‌ها فطرتاً کمال طلب هستند ۳۵
- شناخت امام مقدمه شناخت خدا ۳۶
- مرگ جاهلی ۳۷
- گرفتاری در ضلالت و گمراهی ۳۷
- هرکسی با امامش محشور می‌شود ۳۸
- پایمال شدن زحمات و مجاهدت‌ها ۳۹
- ارتباط شناخت امام حسین علیه السلام با شناخت امام زمان علیه السلام ۴۰
- رسیدن به گرد پای امام حسین علیه السلام ۴۲

فصل سوم: راز محبوبیت و جاودانگی امام حسین علیه السلام ۴۵

- خصوصیات امتحان‌های الهی ۴۸
۱. حتمی است ۴۸
۲. متناسب ۵۱
۳. متنوع ۶۷
۴. متناوب ۷۰
۵. حمایت محور ۸۰
۶. فراگیر ۸۱

فصل چهارم: چهار رکن امتحان الهی را بشناسیم ۸۳

- رکن اول: امتحان‌گیرنده ۸۵
- خالق است ۸۵



این کتاب از دین خود است
این کتاب از دین خود است

- ۸۶ قادر است
- ۸۷ راحم است
- ۸۷ عادل است
- ۸۹ حکیم است
- ۹۰ رکن دوم: امتحان شونده
- ۹۰ خصوصیات امتحان شونده
- ۹۱ رکن سوم: مواد امتحان (مسائل)
- ۹۲ سؤالات تکوینی
- ۹۲ سؤالات تشریحی
- ۹۵ سؤال از نعمت‌ها
- ۹۵ داده‌ها
- ۹۷ نداده‌ها
- ۹۹ داستان
- ۱۰۰ در نداده‌های خدا، حکمت است
- ۱۰۰ گرفته‌ها
- ۱۰۴ آثار سازنده امتحان‌های الهی
- ۱۰۴ ۱. ظهور حقیقی شخصیت افراد
- ۱۰۶ ۲. شکوفایی استعدادهاى نهفته
- ۱۰۶ ۳. به وجود آمدن روحیه مقاومت
- ۱۰۷ ۴. هشدار و تنبیه
- ۱۰۸ ۵. تکامل



این کتاب از زین العابدین است

این کتاب از زین العابدین است

- ۱۰۹..... رکن چهارم: ارزیابی امتحان.
- ۱۰۹..... ارزیابی از ناحیه خدا
- ۱۱۰..... ارزیابی از ناحیه خود فرد
- ۱۱۳..... جمع بندی

مقتل خوانی: اشاره‌ای به مقاتل سیدالشهداء و اصحابش علیهم السلام ۱۱۵

- ۱۱۷..... مقدمه (محرم و فضیلت گریه‌ی بر امام حسین علیه السلام)
- ۱۱۹..... شب اول (مسلم بن عقیل)
- ۱۲۱..... شب دوم (ورود به کربلا)
- ۱۲۲..... شب سوم (اهل بیت امام حسین علیهم السلام)
- ۱۲۴..... شب چهارم (اصحاب سیدالشهداء)
- ۱۲۸..... شب پنجم (عبدالله بن الحسن علیه السلام)
- ۱۲۹..... شب ششم (قاسم بن الحسن علیه السلام)
- ۱۳۲..... شب هفتم (علی اصغر علیه السلام)
- ۱۳۳..... شب هشتم (علی اکبر علیه السلام)
- ۱۳۶..... شب نهم (ابالفضل العباس علیه السلام)
- ۱۳۹..... شب و روز عاشورا (امام حسین علیه السلام)
- ۱۴۱..... خطبه امام سجاد علیه السلام
- ۱۴۱..... روضه خوانی امام سجاد علیه السلام
- ۱۴۲..... روضه‌های امام سجاد علیه السلام

سخن ناشر

محرم، ماه یادگیری رسم دینداری و آیین وفاداری است و عاشورا، روز دادن آنچه هست برای ایجاد آنچه باید باشد، روز مُحَرِّم شدن در حرم مُحَرَّم است! روز استقامت در دین، به بلندای «صراط مستقیم». محرم و صفر مسلمانان واقعی را معرفی کرد و نقاب از چهره‌ها برداشت و آسمان در یادآوری داغ مصیبت حسین علیه السلام چهل روز بارشی جز خون نداشت.

هنوز هم حسرت عطش خاندان رسول صلی الله علیه و آله در میان سینه فرات می جوشد و بی تابش می‌کند. از آن زمان که فریاد سرخ خون از گلوی عاشورا برداشت، پژواکی در قله‌های بلند اعصار و قرون در افتاد که تا آن سوی مرز ابدیت طنین افکند و در سینه سوزان عاشقان ایثار و شهادت جاودانه شد. آری! پنجره‌ها را باید گشود و نفس‌ها را به فریاد بدل کرد تا سکوت کفر، خط سرخ عاشورا را در خود نبلعد؛ امروز نام امام حسین علیه السلام را مشعل راهمان می‌کنیم تا در بی‌راهه‌های پر پیچ و خم گمراهی، گم نشویم و بدانیم که چشم حق بین و گوش حق شنو و قلب روشن، توشه عاشورائیان است.

مجموعه‌ای که پیش روی شما قرار دارد ره‌توشه‌ای است فراگیر و فشرده در نمایش کارزار حق و باطل، شراره عشق حق است که بر جان عاشقان حسین علیه السلام می‌ریزد و سعی دارد تا تابش حق را در اندیشه‌ها مجسم کند.

مبلغین عزیز با مطالعه این اثر، در کنار بهره‌گیری از منابع غنی قرآن و عترت، و توکل به عنایت حضرت حق و توسل به معنویات ان‌شاءالله بتوانند جوشش چشمه‌های عاشورا را در قلب جاری نمایند و دل‌ها را از زلال مهرش سیراب گردانند.

معاونت فرهنگی و اجتماعی

سازمان اوقاف و امور خیریه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

محرم شدن در حریم امام حسین علیه السلام

«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؛ آیا مردم پنداشته اند به صرف اینکه گفتند ایمان آوردیم، به حال خود رها می شوند و با سختی هایی که درستی و نادرستی ایمانشان با آنها آشکار می شود، آزموده نمی شوند؟»

کسی که آزمون به آزمون، از امتحان های الهی سربلند بیرون می آید، انگار قدم به قدم به خیمه و خرگاه اباعبدالله الحسین علیه السلام نزدیک تر می شود. قانون نانوشته ای هست که می گوید: کسانی که به استقبال سخت ترین امتحان ها می روند، سرعتشان برای وصال و دیدار یار افزون تر است.

برخی بار سنگین امتحان هایی را به دوش می کشند که برای فهمیدن آن باید سال ها مراقبه داشت و بصیرت به دست آورد. بسیار شنیده ایم: «سری که درد نمی کند را دستمال نمی بندند»؛ ولی دیده ایم که عده ای از شهر و دیار فاصله می گیرند تا به مردمی که کیلومترها آن طرف تر، دیوار اتاقشان از زلزله

گذشته ترک برداشته کمک کنند.^۱ برایمان گفته اند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام به یتیمان رسیدگی می کرد،^۲ چاه حفر می نمود،^۳ نخلستان آباد می کرد و در اختیار خلق خدا می گذاشت.^۴

سر علی علیه السلام درد می کرد برای خدمت به خلق الله، و سردلدادگان او نیز درد می کند برای خدمت به خلق و امتحان هایی که دل می خواهد و شاید سر.
در انتها همه دیدیم که سر علی علیه السلام، همان سری که برای خدمت به خلق درد

۱. الذین ینفقون أموالهم باللیل والنهار سرأ و علانیه؛ بقره، ۲۷۴؛ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من نفع عیان الله و ادخل اهل بیت سرورا؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مردم عائله خدا هستند. محبوب ترین مردم به خدا کسی است که به عائله او سود برساند و خانواده ای را شاد کند؛ اصول کافی، ج ۲۰۲۴.

۲. الله الله فی الایتام فلا تُعْزِزُوا أَفْوَاحَهُمْ وَلَا تَضیعُوا [یَضیعُوا] یَحْضُرْکُمْ فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ یَقُولُ مَنْ عَالَ یتیمًا حَتَّى یَسْتَعْنِی أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِذَلِکَ الْجَنَّةَ کَمَا أَوْجَبَ اللَّهُ لِأَکْلِ مَالِ الْیتیمِ النَّارَ؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۹۹.

۳. به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: قسم نبی الله الفی علیا «ارض فاحتفر فیها عینا» فخرج ماء ینبع فی السماء کهبیته عنق البعیر، فساماها ینبع ... فقال ... هی صدقه بته بتلاء فی حیجیح بیت الله و عابر سبیل الله لاتباع و لاثوب و لاثورث فمن باغها او و وهبها فعلیه لعنته الله و الملائکه و الناس اجمعین و لا یقبل الله منه صرفا «و لا عدلا»؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زمینی را که از انفال بود بین مسلمانان تقسیم کرد و علی علیه السلام سهم خود را وقف کرد و در آن قناتی حفر نمود که سرانجام آب آن همچون گردن شتر فواره می زد و امام علیه السلام آنجا را ینبع نامید و فرمود این آب وقف است برزائین خانه خدا و رهگذرانی که از اینجا می گذرند و هیچ کس حق فروش و یا بخشش آن را ندارد و فرزندانم هرگز از این ارث نمی برند و چنانچه کسی بعد از من آن را بفروشد و یا ببخشد پس به لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم گرفتار شود و خدا هیچ عمل نیکی را از او نپذیرد؛ کافی، ج ۷، ص ۵۴۳.

۴. مردی در نزد علی علیه السلام کیسه ای از هسته خرما دید و پرسید: یا علی! این همه هسته خرما را به چه منظور جمع کرده اید؟ فرمود: همه اینها انشاء الله درخت خرما خواهد شد (فخرسه فلم یغادر منه نواه واحده فهو من اوقافه) راوی گوید که امام آن هسته ها را کاشت و نخلستانی ایجاد کرد و سپس آن را وقف برفقرا و فی سبیل الله فرمود؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۰۳.

می‌کرد، چطور شکافته گشت. دلدادگان او نیز از این قضیه مستثنی نیستند، هم سرشان بی‌نصیب نماند و هم قلبشان.

اما پیروز این میدان کسانی هستند که دلشان را پیشکش اربابشان کردند تا سرشان را قبول کند. آنقدر در امتحان‌ها دستشان را بالا می‌گیرند و داوطلب می‌شوند تا قدم به قدم نزدیک‌تر شوند، تا قیمتی شوند، تا محرم شوند، تا دلشان و سرشان خریدنی گردد.

ماه محرم، ماهی است که یاد بگیریم امتحان‌هایی که از امام حسین علیه السلام گرفته شد او را به بالاترین کلاس عبودیت و معرفت رساند و هر کس می‌خواهد به کلاس بالاتر صعود کند، باید در امتحانات الهی شرکت کند و آن کسی که حسین علیه السلام معلم خصوصی‌اش باشد، حتماً قبول می‌شود.

شهادی ما در جنگ تحمیلی شاگردان ممتاز کلاس سیدالشهدا علیه السلام بودند که در آموختن درس وفاداری از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. به قول خودشان امام حسین علیه السلام تکلیفشان را تا قیام قیامت روشن کرده است.

محبوبیت و جاودانگی امام حسین علیه السلام رازی دارد که باید از ورای امتحان‌هایی که از امام حسین علیه السلام گرفته شده است، فهمید. خوب که نگاه کنیم، می‌بینیم وقتی حرف از آزمون و امتحان الهی باشد، امام حسین علیه السلام یکپارچه خدا می‌شود. روی برگه سیدالشهدا علیه السلام فقط نوشته شده «خدا». همین باعث شد که عالم دیوانه و شیدای حسین علیه السلام باشد، دل خلق داغ محبت او شود و این گداختگی و آتش تا قیامت سردی و خاموشی نداشته باشد.

هر کس دانش آموخته امام حسین علیه السلام باشد و در کلاس خصوصی او حاضر شده باشد، پاسخ امتحان را درست می‌دهد و مردم شیفته‌اش می‌گردند؛ حتی

اگر یک جوان بی نام و نشانی باشد که دشمن او را سربریده باشد، کسی مثل شهید محسن حججی، شهید رضا اسماعیلی، شهید همت، شهید رضا داورپناه و

این کتاب سعی دارد تا با الگوگیری از رفتار اباعبدالله الحسین علیه السلام در امتحان‌های دشوار، به اهالی ماه محرم این پیغام را برساند که هر جا و در هر شرایطی باشند، می‌توانند شاگرد خوبی برای اربابشان باشند و زندگی‌شان می‌تواند با عبور از هراستحانی، قدمی باشد به سمت خیمه امام زمان عجل الله تعالی فرجه. در پایان جا دارد از کسانی که در آماده شدن این کتاب همراهی و همکاری کردند به ویژه حجج اسلام علیزاده، محمدی و کریمی تشکر نمایم و از حجت الاسلام والمسلمین شرفخانی، معاونت فرهنگی و اجتماعی اوقاف کشور که مثل همیشه در چاپ و نشر این مجموعه از ما حمایت کردند، قدردانی کنم. امید است مبلغین ارجمند با عنایت به صاحب این ایام و توجه به خصلت مهم اخلاص، از هر تلاشی برای رساندن معارف نورانی و نجات بخش اسلام به دوست داران اهل بیت علیهم السلام دریغ نفرمایند.

و من الله التوفیق

محمد مهدی ماندگاری

شهریور ماه ۱۳۹۶



فصل اول

خصوصیات ویژه امام حسین علیه السلام

مقدمه

هریک از اهل بیت علیهم السلام دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی هستند که بروز این خصوصیات متناسب با شرایط زندگی آنها است. به عنوان مقدمه به برخی از ویژگی‌های پنج تن اهل کساء اشاره می‌کنیم و در ادامه، سؤال مهمی را طرح خواهیم نمود که بهانه‌ای برای بحث‌های آینده ما خواهد شد.

گوشه‌ای از اوصاف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به امانت‌داری شهرت داشتند؛ در زیارتی خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می‌داریم: «... السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِ اللَّهِ عَلَى رُسُلِهِ وَعَزَائِمِ أَمْرِهِ...»^۱.

همچنین خداوند در قرآن کریم ایشان را رحمة للعالمین خطاب می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ ما تو را جز رحمتی برای جهانیان

نفرستادیم».^۲

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، انتشارات مرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۵۶، ص ۲۰۱.

۲. انبیاء، ۱۰۷.

و از دیگر صفات پیامبر صلی الله علیه و آله، رقیق القلب و نرم خوبودن ایشان است؛ خداوند در قرآن چنین می فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ؛ ای پیامبر! به خاطر رحمت الهی نسبت به آنها نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل (و دارای خشونت) بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند».^۱

گوشه‌ای از اوصاف امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شجاعت و دلآوری زبان زد عام و خاص بودند و در تاریخ موارد فراوانی از شجاعت ایشان می توان مشاهده نمود؛ از قبیل خوابیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله در شب لیلة المبیت (شبى که قصد ترور پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند)، شرکت در جنگ‌های بی شماری همچون احد، بدر و... جنگیدن با افراد نامی عرب از قبیل عمرو بن عبدود، ازرق شامی، مرحب و به هلاکت رساندن بسیاری از مخالفان و دشمنان اسلام.

از دیگر صفاتی که تبلور خاصی در شخصیت مولای متقیان علی علیه السلام دارد، عدالت است. ایشان در نامه‌ای به زیاد بن ابیه، جانشین فرماندار بصره می نویسد:

«همانا من به راستی به خدا سوگند می خورم، اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کردی، چنان بر تو سخت گیرم که قادر به تأمین معاش عیال خود نیز نباشی».^۲

۱. آل عمران، ۱۵۹.

۲. نهج البلاغه، نامه ۲۰، ص ۴۹۹.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شدت نسبت به رسیدگی به امور ایتام اهتمام داشتند به نحوی که تعجب اصحاب را نیز به دنبال داشت؛

«ابوالطفیل» می‌گوید: علی علیه السلام در دوران حکومت خویش افراد مستمند و یتیم را مورد عنایت قرار می‌داد، روزی او را مشاهده کردم که بچه‌های یتیم و بی سرپرست را به دور خود فراخوانده، یتیمان را جمع کرده و سفره مناسبی باز کرد. «عسل» و سایر نیازمندی‌ها را دور هم چید و لقمه‌های لذیذ و عسلی بر دهان آنان گذاشت. این منظره آن چنان مؤثر و جالب بود که بعضی اصحابش گفتند:

«لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ يَتِيمًا؛ ای کاش من هم یتیم بوده و این چنین مورد الطاف علی علیه السلام قرار می‌گرفتم».^۱

امام علی علیه السلام در صفت عبادت نیز مورد توجه همگان بود؛ ابن ابی‌الحدید معتزلی مذهب درباره عبادت آن حضرت می‌گوید:

«علی علیه السلام بیشتر از همه عبادت می‌کرد؛ زیرا او اغلب روزها روزه‌دار بود و تمام شب‌ها مشغول نماز بود، حتی هنگام جنگ نیز نماز شب او ترک نمی‌شد».^۲

گوشه‌ای از اوصاف فاطمه زهرا علیها السلام

وجود نازنین فاطمه زهرا علیها السلام به صفاتی چون محدثه، طاهره، زکیه معروف بودند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد همسر گرامی‌اش می‌فرماید:

«من شوهریتول، سرور زنان عالم هستم. فاطمه‌ای که اهل تقوا، پاک دامنی

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۹.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷، خلاصه‌ای از آن.

و نیکوکاری است، او که از طرف خداوند هدایت شده است، دوست دوست خداست، بهترین دختر و فرزند پیامبر خداست، ریحانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است»^۱.

گوشه‌ای از اوصاف امام مجتبی علیه السلام

از امام حسن مجتبی علیه السلام به غربت و مظلومیت یاد می‌شود؛ صلح ایشان به دلیل خیانت‌های مکرر یاران و فرماندهان با سابقه و نزدیک به ایشان بود. به واسطه همسرشان زهر داده شدند، بدن پاکشان را تیر باران کردند و قبر مطهر ایشان در تخریب قبور بقیع، مورد هتك حرمت واقع شد.

از دیگر صفات بارز ایشان کرامت و صبر است که در داستان مرد شامی^۲ می‌توان کرامت و بخشش ایشان را به نیکی مشاهده کرد و آن چنان صبور بودند که حلم الحسنیه به صورت ضرب‌المثل، زبان به زبان می‌چرخید.

گوشه‌ای از اوصاف ویژه امام حسین علیه السلام

اگرچه تمام اهل بیت علیهم السلام نور واحد هستند و هر کدام حجت خدا برای خلق می‌باشند، ولی وقتی به اوصاف و ویژگی‌های امام حسین علیه السلام که به واسطه شرایط زندگی و امامت ایشان به وجود آمده است می‌رسیم، همه چیز فرق می‌کند. انگار انقلابی شکل می‌گیرد و ایشان چنان در میان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان به عظمت و بزرگی یاد می‌شوند و سفارش‌هایی در مورد ایشان از

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۴۵، را؛ شیخ صدوق، معانی الاخبار، ج ۳۳، ص ۲۸۳، ۵۴۷.

۲. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۵؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

زبان مبارک آنها شنیده می شود که در مورد هیچ یک از اهل بیت علیهم السلام شنیده نشده است. از چنان محبوبیتی برخوردار است که انگار انبیای الهی او را قبل از ولادت هم می شناختند و مشتاق زیارت او بودند. «مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدَّ زَارَ كَرْبَلَاءَ وَ وَقَفَ عَلَيْهَا»^۱.

حال سؤال مهم و اساسی این است:

راز محبوبیت، جاودانگی و ویژگی های منحصر به فرد امام حسین علیه السلام چیست؟ چرا خصوصیات خاصی برای ایشان ذکر شده است که برخی از آن حتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز گفته نشده است؟

قبل از اینکه به حکمت این توصیه ها و سفارش ها در مورد امام حسین علیه السلام پردازیم، تعدادی از روایات و توصیه های اهل بیت علیهم السلام و احوالات پیامبران در ارتباط با سیدالشهدا علیه السلام را بیان می کنیم و در ادامه به پاسخ این سؤال می پردازیم.

اختصاصی های امام حسین علیه السلام

تربت

امام صادق علیه السلام در روایتی فرمودند: «خداوند تربت جدم حسین علیه السلام را وسیله درمان دردها، امان از ترس ها و وحشت ها قرار داده و هرگاه شما آن تربت را به دست آورید، آن را ببوسید و روی چشمان خود بگذارید و آنگاه به سایر اعضای بدنتان بکشید»^۲.

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارت، ص ۶.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۹.

خداوند در هیچ خاکی حتی خاک کعبه یا قبر مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شفا قرار نداده است، مگر در تربت امام حسین علیه السلام.

عزاداری و گریه

در میان اهل بیت علیهم السلام به اندازه‌ای که توصیه به عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام شده است برای هیچ یک از معصومین علیهم السلام نشده است. روایات عجیب و قابل تأمل زیادی جهت تشکیل و شرکت در جلسات عزاداری و گریه در مصیبت امام حسین علیه السلام به فراوانی در منابع روایی قابل دسترسی است. امام رضا علیه السلام فرمودند:

«يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِسُنِّيِّ فَابْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام»^۱.

همچنین فرمودند:

«فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ ثُمَّ قَالَ علیه السلام كَانَ أَبِي علیه السلام إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يَرَى صَاحِبًا وَكَانَتْ الْكِتَابَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُضِيَ مِنْهُ عَشْرَةٌ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ وَيَقُولُ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ علیه السلام؛ بر مانند حسین علیه السلام باید گریست؛ این گریه گناهان بزرگ را بریزد. سپس فرمود: پدرم را شیوه بود که چون محرم می شد خنده نداشت و اندوه براو غالب بود تا روز دهم. روز دهم، روز مصیبت و حزن و گریه اش بود و می فرمود در این روز حسین علیه السلام کشته شد»^۲.

۱. شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۳۰.

۲. شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۲۸.

عیسی بن ابی منصور نقل می‌کند:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: نَفْسُ الْمُتَّعَمِّ لَنَا الْمُتَّعَمِّ لَطَلْمَنَا تَسْبِيحًا، وَهُمُّهُ لِأَمْرِنَا عِبَادَةٌ، وَكَيْفَانُهُ لِسِرِّتِنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: نَفَسِ فَرْدٍ غَمَّغَيْنِ كَمَا بِه خَاطِرُ سَتَمِّ بَرْمَا غَصَه دَارِ اسْتِ، تَسْبِيحِ اسْتِ وَانْدُوهِشْ بَرَايِ كَارِمَا، عِبَادَتِ بَه شِمَارِ مِي رُودِ وَرَازِ مَا رَا نَگَه دَاشْتَنِ، جِهَادِ دَر رَا هِ خَدَاسْتِ»^۱.

در این زمینه روایات بی شماری در کتاب‌های روایی وارد شده است که از بهترین منابع آن می‌توان به کتاب «کامل‌الزیارات» اشاره کرد.

سفارش اکید نسبت به زیارت

یکی از یاران امام صادق علیه السلام آورده است که:

«در نخستین روزهای حکومت منصور، امام صادق علیه السلام وارد نجف شد و به من فرمود که سرراه بروم و در آنجا انتظار آمدن مردی را بکشم که از طرف قادسیه خواهد آمد و آنگاه پس از ورود او، سلام حضرت را به او ابلاغ و او را به محضر حضرتش دعوت کنم».

این مرد، که موسی نام دارد، می‌گوید:

در اجرای دستور، سرراه شتافتم و زیر حرارت شدید خورشید، تا سرحد یأس و نومیدی از آمدن مسافر مورد نظر، به انتظار نشستم تا سرانجام از راه رسید و پس از رساندن پیام امام صادق علیه السلام او را به نزدیک خیمه حضرت راهنمایی کردم و خودم کنار در خیمه از آنان دورتر به گونه‌ای که آنان را نمی‌دیدم، اما

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۱۶.

سخنانشان را می شنیدم، نشستم.

امام صادق علیه السلام از آن مرد پرسید: از کجا آمدی؟

پاسخ داد: از دورترین نقطه یمن.

آنگاه حضرت همه ویژگی های منطقه زندگی او را به او باز گفت و او تصدیق

کرد. آنگاه فرمود: هدف از آمدن به این نقطه چیست؟

گفت: برای زیارت حسین علیه السلام آمده ام.

فرمود: تنها به قصد زیارت؟

گفت: آری! تنها برای زیارت سالارم و نماز گزاردن در کنار قبر او و نثار درود

بر او از نزدیک...

امام علیه السلام فرمود: در زیارت آن حضرت چه پاداش و اثری می نگری؟

گفت: ما از زیارت او برکت در مال و اولاد و سلامتی و عمر و برآورده شدن

خواسته های خویش می نگیریم.

فرمود: برادر یمنی! آیا بر این پاداش ها چیزی بیافزایم؟

پاسخ مثبت داد.

امام صادق علیه السلام فرمود: پاداش زیارت عارفانه حسین علیه السلام با پاداش حج

پذیرفته شده با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، برابری می کند.

آن مرد شگفت زده شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: آری! بلکه با دو حج پذیرفته با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

و باز بیشتر شگفت زده شد.

و امام صادق علیه السلام همواره برپاداش زیارت عارفانه حسین علیه السلام افزود تا به سی حج پذیرفته شده و پاك و پاکیزه به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله رسید.^۱ از این مسأله می‌توان در موضوع زیارت اربعین به صورت پیاده هم استفاده کرد.

نقل‌های مختلفی از ارزش زیارت امام حسین علیه السلام در تاریخ آمده است.

متوکل که قبر امام حسین علیه السلام را پایگاهی علیه حکومت خود می‌دید، متوجه شد که مردم شبانه به زیارت می‌روند. از این رو پاسگاه‌هایی را نزدیک شهر کربلا ایجاد کرد. مأموران متوکل به محض اینکه متوجه می‌شدند شخص برای زیارت می‌رود، او را دستگیر می‌کردند.^۲

چندی بعد مردم را تهدید کرد که اگر بعد از سه روز کسی را اطراف قبر ببینم، او را دستگیر می‌کنم و به غل و زنجیر می‌کشم. علاوه بر این، در برخی نقل‌های تاریخی آمده اگر زائری را در مسیر می‌یافت، او را می‌کشت یا به شدت مجازات می‌کرد.

سرانجام متوکل دستور داد زیارت قبر امام حسین علیه السلام به شرط قطع دست راست، آزاد است! در اندک زمانی صف مشتاقان زیارت با وجود این شرط نیز طولانی شد!^۳

مسعودی، مورخ بزرگ، در کتاب مروج الذهب می‌نویسد: خانمی که به قصد ثبت نام زیارت حرم امام حسین علیه السلام مراجعه کرده بود، دست چپ خود

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۷ و ۳۸.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۰۴.

۳. علی محمد بشارتی، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد (تاریخ تحلیلی اسلام و ایران)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، ۱۳۷۹.

را برای قطع کردن بیرون آورد. مأموران به وی متذکر شدند که بهای زیارت، قطع دست راست است. خانم با نشان دادن دست قطع شده خود گفت: «دست راستم را سال گذشته قطع کردید!»^۱

در این شرایط و خفقانی که متوکل ایجاد کرده بود، امام هادی علیه السلام مردم را به زیارت کربلا تشویق می کردند و می فرمودند: «همانا برای خداوند سرزمین هایی است که دوست دارد در آن عبادت شود و حائر الحسین علیه السلام یکی از آن سرزمین هاست»^۲ حضرت گاهی افرادی را نائب می کردند که از سوی ایشان به زیارت کربلا مشرف شوند و آنجا برای امام دعا کنند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هرگز این زیارت را ترک مکن؛ زیرا کسی که آن را ترک کند، روز قیامت گرفتار حسرت بزرگی شده و آرزو می کند که ای کاش قبرش در نزد ابا عبدالله الحسین علیه السلام بود، این زیارت گناهان هفتاد سال را از بین می برد... ملائکه در روز قیامت با زائر امام حسین علیه السلام مصافحه می کنند... هر کسی در دنیا زیارت امام حسین علیه السلام رود، روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با او مصافحه می کند».^۳

۱. سید احمد رضا خضری، تاریخ خلافت عباسی (از آغاز تا پایان آل بویه)، تهران، سمت، ۱۳۸۸.

۲. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ص ۲۷۳؛ محمد بن یعقوب کلینی، الفروع من الکافی، ص ۵۶۷.

۳. «حَدَّثَنِي حَكِيمُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ حَكِيمِ السَّرَاجِ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ حَسَّانِ الْبَصْرِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ يَا مُعَاوِيَةَ لَا تَدْعُ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام لِيُخَوِّفَ فَإِنَّ مَنْ تَرَكَهُ رَأَى مِنَ الْخَشْيَةِ مَا يَتَمَتَّى أَنْ قَبْرُهُ كَانَ عِنْدَهُ أَمَا تُحِبُّ أَنْ يَرَى اللَّهُ شَخْصَكَ وَ سَوَادَكَ فَيَمْنُ يَدْعُوهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْأَكِيمَةُ علیهم السلام أَمَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ بِالْمَغْفِرَةِ لِمَا مَضَى وَ يُغْفِرُ لَهُ ذُنُوبَ سَبْعِينَ سَنَةً أَمَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يُخْرَجُ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَيْسَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ يُتَّبَعُ بِهِ أَمَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ غَدًا مِمَّنْ يَصَافِحُهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم»؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، باب ۴۵، ح ۳.

امامان از ذریه او هستند

محمد بن مسلم می‌گوید:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَقُولَانِ: «إِنَّ اللَّهَ عَوَّضَ الْحُسَيْنَ علیه السلام مِنْ قَتْلِهِ أَنْ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَالشَّفَاءَ فِي تَرْبِيَّتِهِ وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ؛ خداوند متعال امام حسین علیه السلام را به خاطر شهادتش به سه چیز پاداش داد (این سه چیز مخصوص امام حسین علیه السلام است):
 ۱. امامت در ذریه و نسل ایشان است؛ ۲. شفا در تربیتش قرار داده شده است. (خوردن خاک حرام است، مگر خاک قبر امام حسین علیه السلام به قصد شفا)؛ ۳. دعا در کنار قبرش مستجاب است».^۱

تنها امامی که سراز بدنش جدا شد

تنها امامی که در حال زنده بودن، سراز بدن مبارکش جدا کردند.

ریان بن شیبیب می‌گوید: روز اول محرم وارد بر حضرت رضا علیه السلام شدم، حضرت فرمود:

«يَا بَنَ شَيْبِيبٍ، إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لَشَيْءٍ فَأَبْكْ لِلْحُسَيْنِ (بِنِ عَلِيٍّ) بِنِ أَبِيطَالِبٍ علیه السلام فَإِنَّهُ ذَبَحَ كَمَا يَذْبَحُ الْكَبْشَ؛ ای فرزند شیبیب! اگر برای چیزی گریه می‌کنی گریه کن بر حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام؛ زیرا که او را مانند گوسفند، ذبح کردند».^۲

۱. شیخ طوسی، امالی، ص ۳۱۷؛ الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۲۹؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۱، باب ۲۹.

۲. حاج شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۳۱ و ۳۰.

اعظم المصيبة بودن

عبدالله بن فضل هاشمی می‌گوید:

«به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: چگونه روز عاشورا، روز مصیبت و غم و ناله و گریه شد، اما روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا روزی که فاطمه علیها السلام شهید شد و یا روزی که امیرمؤمنان علیه السلام کشته شد و یا روزی که امام حسن علیه السلام مسموم گشت، چنین نشد؟ گفت: مصیبت روز شهادت حسین علیه السلام، مصیبتش از همه روزهای دیگر بزرگ‌تر است، برای اینکه اصحاب کساء که گرمی‌ترین آفریدگان برای خدای متعال می‌باشند، پنج تن بودند، وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله از میان آنان درگذشت، هنوز امیرمؤمنان علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام بودند تا برای مردم، باعث شکیبایی و تسلی خاطر باشند. زمانی که فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، باز امیرمؤمنان علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام بودند، تا مردم با وجود آنان تسلی یابند و صبرپیشه کنند. هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام از میان آنان رفت، باز مردم را با وجود امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام آرامش و تسلی خاطر بود و زمانی که امام حسن علیه السلام شهید شد، باز با وجود امام حسین علیه السلام، مردم را آرامش و تسلی خاطر مانده بود، اما هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، دیگر کسی از اهل کساء نمانده بود تا پس از او مایه آرامش خاطر و تسلی مردم باشد. بنابراین، نبود او (امام حسین علیه السلام) چنان بود که همه آنان از میان رفته‌اند، همچنان که وجود او چنان بود که گویی همه آنان حضور داشته‌اند، به همین دلیل بود که روز شهادتش، بزرگ‌ترین روز مصیبت گشت.»^۱

۱. «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ صَارَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَةِ وَغَمِّ وَجَنَاحٍ وَبُكَاءٍ دُونَ الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَالْيَوْمِ الَّذِي مَاتَتْ فِيهِ فَاطِمَةُ علیها السلام وَالْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَالْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحَسَنُ علیه السلام بِالسَّمِّ فَقَالَ إِنَّ يَوْمَ»

امام باقر علیه السلام در فرازی از زیارت عاشورا چنین فرموده‌اند:

«مُصِيبَةٌ مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ وَ فِي جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛ مصیبت عاشورا مصیبتی است که در اسلام و در آسمان و زمین بزرگ‌تر از آن وجود ندارد».

گریه همه موجودات بر امام حسین علیه السلام

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«چون امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، آسمان‌های هفتگانه و هر چه در آنهاست و آنچه میان آسمان و زمین است و آنچه در بهشت و جهنم است و آنچه دیده می‌شود و آنچه دیده نمی‌شود، همه بر او اشک ریختند».^۱

همه اهل زمین و آسمان در شهادت او گریستند. در زیارت ماه شعبان که از امام عصر علیه السلام رسیده است این نکته به صراحت آمده است که:

«بَكَتُهُ السَّمَاءُ وَ مَنْ فِيهَا وَ الْأَرْضُ؛ براو (امام حسین علیه السلام) آسمان و هر چه

در اوست و زمین گریستند».^۲

الْحُسَيْنِ علیه السلام أَعْظَمُ مُصِيبَةٍ مِنْ جَمِيعِ سَائِرِ الْأَيَّامِ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكِسَاءِ الَّذِي كَانُوا أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى كَانُوا خَمْسَةَ فَلَمَّا مَضَى عَنْهُمْ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ قَامَ فِيهِمْ لِلنَّاسِ عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ فَلَمَّا مَضَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام فَكَانَ فِيهِمْ لِلنَّاسِ عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ فَلَمَّا مَضَى الْحَسَنُ علیه السلام كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ فَلَمَّا مَضَى الْحُسَيْنُ علیه السلام كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحُسَيْنِ عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام لَمْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ أَهْلِ الْكِسَاءِ أَحَدٌ لِلنَّاسِ فِيهِ بَعْدَهُ عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ فَكَانَ ذَهَابُهُ كَذَهَابِ جَمِيعِهِمْ كَمَا كَانَ بَقَاؤُهُ كَبَقَاؤِهِمْ فَلِذَلِكَ صَارَ يَوْمُهُ أَعْظَمَ مُصِيبَةٍ؛ شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۶؛ شیخ صدوق، مقتل الحسین به روایت شیخ صدوق، ص ۱۸۴-۱۸۲.

۱. شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۱، ص ۸۳۵.

۲. شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ص ۸۲۶؛ سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۶۸۹؛ کفعمی،

شش ماهه متولد شدن

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که فاصله بین تولد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام شش ماه و ده روز بود.^۱ در تاریخ آمده است که حضرت عیسی علیه السلام نیز شش ماهه به دنیا آمده‌اند. هیچ یک از معصومین به غیر از امام حسین علیه السلام شش ماهه به دنیا نیامده است.

سربریده قرآن خواند

امام حسین علیه السلام تنها کسی است که بعد از شهادت نیز سخن گفته است. سر امام بر روی نیزه، این آیه از قرآن را تلاوت کرده است:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا؛ آیا پنداشتی

که اصحاب کهف و رقیم (خفتگان در غار) از آیات شگفت ما بوده‌اند».^۲

شاید معنای این آیه، کنایه‌ای به مردم است که داستان اصحاب کهف از آیات و نشانه‌های شگفت نیست، نشانه شگفت این است که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از گذشت چند دهه توسط امت همان پیامبر این چنین کشته شده و سرش بالای نی می‌رود.

آیات دیگری که امام حسین علیه السلام بعد از شهادت تلاوت کرده است عبارتند از: ادامه آیات سوره کهف تا آیه ۱۴، آیه ۲۲۷ سوره شعراء، آیه ۷۱ سوره غافر و آیه ۱۳۷ سوره بقره.^۳

۱. مصباح الکفعمی، ص ۵۴۳؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۸۴.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۵۸.

۳. کهف، ۹.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۵۲؛ عوالم، ج ۱۷، ص ۲۷.

شیخ جعفر شوشتری ۳۰۰ خصوصیت منحصر به فرد امام حسین علیه السلام را در کتاب خصائص الحسینیه برشمرده است.

با همه این اوصاف و بزرگ‌داشتی که از مقام ولای امام حسین علیه السلام شده است، این سؤال برای هرانسان عاقلی پیش می‌آید که «این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست؟»

در زندگی معمولی ما انسان‌ها، هرگاه از کسی به عنوان شخص محبوب و خاص نام برده می‌شود، کنجکاو می‌شویم و سعی می‌کنیم به زندگی و رفتار و منش او نگاه کنیم و بفهمیم چه چیزی او را تبدیل به یک انسان ویژه کرده است؟ سلوک و زندگی او چگونه است که اینگونه مورد توجه قرار گرفته است؟ حتماً در رفتارهایی که انجام می‌دهد، رازهایی نهفته است که نتیجه آن، این همه توجه و علاقه به او است.

به همین دلیل است که می‌خواهیم راز محبوبیت امام حسین علیه السلام را که محبوبیتی منحصر به فرد در میان شیعه و غیر شیعه، مسلمان و غیر مسلمان، ایرانی و غیر ایرانی است را در میان رفتارهای ایشان جستجو کنیم و به دلیل علاقه ویژه خدا و اهل بیت علیهم السلام به ایشان پی ببریم.



فصل دوم

آنکه تورا نشناخت!

قبل از شناخت راز محبوبیت و جاودانگی امام حسین علیه السلام، مقدماتی نیاز است؛ مانند پاسخ به این سؤال که اگر کسی برای شناخت امام حسین علیه السلام تلاش نکند و معرفت کافی به حضرت نداشته باشد، چه زیانی کرده است؟ اساساً چرا به داشتن معرفت امام حسین علیه السلام نیازمندیم؟ اگر ندانیم سرّ محبوبیت امام علیه السلام چه بوده است، چه اتفاقی می افتد؟ آیا چیز خاصی را از دست داده ایم؟ چه تفاوت‌هایی بین کسانی که دوست داشتنی بودن ایشان را فهمیدند و کسانی که نفهمیدند، وجود دارد؟

برای پاسخ به این سؤالات، به مطالب زیر توجه کنید.

انسان‌ها فطرتاً کمال طلب هستند

انسان‌ها معمولاً گِرد افراد موفق جمع می‌شوند و از رازهای موفقیت آنها می‌پرسند و از راهی که او رفته است، الگوبرداری می‌کنند. یک ورزشکار یا هنرمند یا بازیگر و یا یک فعال اقتصادی موفق، همیشه مورد سؤال قرار می‌گیرد که چگونه به این جایگاه رسیدی؟

با توجه به اینکه قبلاً ویژگی‌ها و خصوصیات ویژه امام حسین علیه السلام و جایگاه رفیع ایشان در نگاه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت پیامبر علیهم السلام آمد، هر انسان عاقلی برای بهره‌مندی از شخصیت بی‌نظیر ابا عبدالله علیه السلام سعی می‌کند به او نزدیک شود و با شناخت بیشتر از ایشان، از راه‌های سعادت و موفقیت بهره‌مند شود.

«إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَذَ بِيَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَلَا فَاعْرِفُوهُ، وَفَضَّلُوهُ كَمَا فَضَّلَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ؛ بِبِامِيرِ كِرَامِي إِسْلَامِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۱

دست حسین علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم! این حسین بن علی است. او را بشناسید و برتری دهید همان‌گونه که خداوند عزوجل او را برتری داده است.^۱

اگر کسی به سمت شناخت امام حسین علیه السلام حرکت نکند، یا به دلیل آن است که به شخصیت، مقام و جایگاه رفیع ایشان آگاهی ندارد یا فطرت او دست‌خوش مشکلات و آلودگی‌ها شده است.

شناخت امام مقدمه شناخت خدا

از نگاه معرفتی، کسی که امامش را نشناسد، خدا را نخواهد شناخت. کسی که مهربانی و رأفت امام حسین علیه السلام را درک نکند، نمی‌تواند مهربانی خدای امام حسین علیه السلام را نیز درک کند.

«وَأَيُّهَا الْأُمَّتُ قَوْمَ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعُرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ؛ هَمَانَا أَمَامَانِ»

از جانب خدا تدبیرکنندگان کار مردم‌اند و کارگزاران آنان. کسی به بهشت نرود، جز آنکه آنان را شناخته باشد و آنان او را شناخته باشند و به دوزخ وارد

۱. سید هاشم بحرانی، مدینه معجز الأئمة الإثني عشر، ج ۴، ص ۵۲.

نشود، جز آنکه منکران بود و آنان وی را نپذیرفته باشند»^۱.

در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَىٰ مَحَالِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ؛ سلام بر محل های معرفت خدا»^۲.

مرگ جاهلی

در روایت معروف در میان اهل سنت و شیعیان آمده است:

«مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً وَ لَا يَعْدِرُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ؛ هر کس بمیرد و او را امامی نباشد، به مرگ روزگار جاهلیت مرده است و از مردم عذری پذیرفته نمی شود، مگر اینکه امام خود را بشناسند»^۳.

کسی که معرفت و شناخت در مورد امام خود نداشته باشد، حتما گمراه خواهد شد.

گرفتاری در ضلالت و گمراهی

هدف بزرگ و نهایی امام حسین علیه السلام، دور کردن مردم از گمراهی و ضلالت بود. همان طور که در زیارت اربعین امام صادق علیه السلام در مورد جد بزرگوارشان امام حسین علیه السلام می فرمایند:

«بَدَّلَ مُهْجَتَهُ فَبِكَ لَا يَسْتَنْفِذُ عِبَادَكَ مِنَ الْجِهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ؛ خون

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲.

۲. شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، زیارت جامعه لجمیع الأئمة علیهم السلام، ج ۲، ص ۶۰۹.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۸۹.

جگرش را در راه خدا نثار کرد تا بندگان خدا را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات دهد»^۱.

کسی که از مسیر زلال معرفت و شناخت اهل بیت علیهم السلام به مسیر صحیح موفقیت پی نبرد، قطعاً از مسیر مقابل که راه ضلالت و گمراهی است، خواهد رفت.

در روایتی از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله آمده است:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا، إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاوَاتِ، أَعْظَمَ مِمَّا هُوَ فِي الْأَرْضِ وَاسْمُهُ مَكْتُوبٌ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ: إِنَّ الْحُسَيْنَ مَصْبَاحُ الْهُدَى وَسَفِينَةُ النِّجَاةِ؛ هَمَانَا حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ علیه السلام چراغ روشن هدایت و کشتی نجات امت است. اگر کسی او را نشناسد از هدایت و دستگیری او بی نصیب خواهد شد و در گرداب گمراهی هلاک خواهد شد»^۲.

نور هدایت و روشنی بخش مسیر حکمت امام حسین علیه السلام است و اگر کسی از این نور بهره نبرد، یقیناً اهل نجات نخواهد بود.

هر کسی با امامش محشور می شود

کسی که نتواند در دنیا با امام حسین علیه السلام ارتباط قوی و صحیحی داشته باشد، در آخرت هم از همراهان و هم نشینان با امام حسین علیه السلام نخواهد بود.

هر کس با امامش در صحرای محشر فراخوانده می شود:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۳

۱. فرازی از زیارت اربعین.

۲. مدینه معجز الأئمة الإثنی عشر، ج ۴، ص ۵۲.

۳. اسراء، ۷۱.

امام باقر علیه السلام در مورد این آیه فرمودند:

«فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ قَالَ يَجِيءُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي فِرْقَةٍ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام فِي فِرْقَةٍ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام فِي فِرْقَةٍ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام فِي فِرْقَةٍ؛ حضرت فرمودند: در روز محشر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به همراه گروهی می آیند، علی عَلَيْهِ السَّلَام با گروهی می آید، حسن عَلَيْهِ السَّلَام با گروهی می آید و حسین عَلَيْهِ السَّلَام با گروهی»^۱.

بدا به حال کسانی که به دلیل عدم شناخت و تبعیت از ایشان در دنیا، از همراهی با امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، باز میمانند.

روز محشر، روزی است که همه از هم فرار می کنند و کسی نیست که بتواند دست دیگری را بگیرد. آنجاست که همراهی با امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و بهره مندی از شفاعت ایشان خواسته هرانسانی است.

پایمال شدن زحمات و مجاهدتها

اگر کسی برای فهمیدن راه روشنی که ایشان نشان داده اند تلاشی نکند، قطعاً خون پاک ایشان و یاران با وفایش را ضایع کرده است. مگر نه این است که اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام، اباعبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَام را به عنوان کشتی نجات و نور حیات بخش معرفی کرده اند؛ پس خیر کثیری در شناخت زوایای نورانی شخصیت و سلوک امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام است که تا این اندازه مورد توجه و سفارش بوده است و اگر کسی بعد از مجاهدتها و زحمات و فدا کردن فرزندان و یاران عزیزشان، با بی تفاوتی نسبت به حقی که ایشان به گردن ما دارند، عبور کند و نسبت به

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳.

شنیدن ندای حق طلبانه ایشان با سطحی نگری برخورد کند، قطعاً در پیشگاه خدا مسئول خواهد بود.

بالاترین حقی که امام حسین علیه السلام به گردن ما دارد این است که ایشان را بشناسیم و از آنچه معرفت پیدا کردیم برای هدایت و حرکت به سمت کمال استفاده کنیم.

ارتباط شناخت امام حسین علیه السلام با شناخت امام زمان علیه السلام

هریک از اهل بیت علیهم السلام در طول حدود ۲۵۰ سال (تا دوره غیبت) فعالیت هایی داشتند که وقتی در کنار یکدیگر قرار می گیرد، نشان دهنده سیر و سلوکی است که می تواند در همه زمینه ها (فردی و اجتماعی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و...) حرف ها برای گفتن داشته باشد. امام زمان علیه السلام نیز به عنوان وارث تمام انبیاء و امامان، وظیفه دارد تا تمام زحمات گذشتگان را به ثمر برساند. نمونه هایی از ارتباط ویژه امام حسین علیه السلام و امام زمان علیه السلام را بیان می کنیم:

- کسی که امام حسین علیه السلام را نمی شناسد، برای شناخت فرزند او که وارث خلیقات و صفات اوست نیز با مشکل مواجه خواهد شد. شباهت های زیادی بین امام زمان علیه السلام و امام حسین علیه السلام است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «مهدی این امت از نسل این فرزندم است. دنیا به پایان نخواهد رسید مگر اینکه مردی از اولاد حسین علیه السلام قیام کرده جهان را با عدل و داد پارسازد»^۱.

- اهداف قیام عاشورا توسط امام زمان علیه السلام به ثمر می رسد و قیام امام

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹۱.

زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ ادامه نهضت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ است. حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از ظهور، بین رکن و مقام برای مردم خطبه خواهد خواند و در مهم‌ترین قسمت خطبه به صورت مکرر و با نهایت اندوه و تأثر، شهادت مظلومانه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را مورد اشاره قرار خواهد داد. از جمله خواهد فرمود:

«ای مردم جهان! منم امام قائم. منم شمشیر انتقام الهی که همه ستمگران را به سزای اعمالشان خواهم رساند و حق مظلومان را از آنها پس خواهم گرفت. ای اهل عالم! جدم حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را تشنه به شهادت رساندند و بدن مبارک او را عریان بر روی خاک‌ها رها کردند. دشمنان از روی کینه‌توزی جدم حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را ناجوانمردانه کشتند».^۱

امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ خود و قیامشان را به واسطه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ به مردم جهان معرفی می‌کنند؛ به همین دلیل است که می‌گوییم اگر کسی به معرفت کافی نسبت به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ دست پیدا نکند، نمی‌تواند معرفت کافی نسبت به امام زمانش نیز داشته باشد. با کمی دقت در منابع روایی، رابطه عمیق و نزدیک بین امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ روشن می‌گردد.

در نتیجه نیاز داریم تا امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و راز محبوبیت و جاودانگی او را بشناسیم و اگر در این زمینه توفیق نیابیم، خیر کثیری را از دست داده‌ایم و احتمال سقوط در دامن طاغوت مهیا خواهد شد.

این آیه قرآن، به صورت جدی به کسانی که برای در جبهه حق بودن، تلاش نمی‌کنند، هشدار می‌دهد:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

۱. علی الیزدی الحائری، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ۲، ص ۲۳۱.

أُولِيَاؤُهُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنها را از ظلمت‌ها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند. آنها اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند ماند».^۱

رسیدن به گرد پای امام حسین علیه السلام

ممکن است کسی بگوید: ما کجا و امام حسین علیه السلام کجا؟! نهایت کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که خوبی‌های آنها را سینه به سینه به آیندگان منتقل کنیم تا یاد آنها در دل‌ها زنده بماند و مردم همیشه در مصیبت‌شان بگریند و خون ریخته شده آنها را بدین نحو زنده بدارند و سعی نماییم تا احترام آنها را در رفتار و افکارمان حفظ کنیم.

در صورتی که این درست نیست. اهل بیت علیهم السلام این همه زحمت نکشیدند که ما خوبی‌های آنها را بسراییم و از آنها تمجید کنیم؛ آنها که به تمجید ما نیاز ندارند. وظیفه ما این است که آنها را خوب و دقیق بشناسیم و راه گذر کردن از دره‌های سخت و تاریک دنیا را بیاموزیم و با الگوگیری^۲ از آنها، جزء بهترین بندگان خدا باشیم. اولین قدم، شناخت راهنما است؛ اگر راهنما، مسیر را به خوبی بشناسد و امین نیز باشد، ادامه راه را باید با تبعیت از او پیمود.

وقتی انسان به همراه یک راهنما در مسیری سخت و دشوار قدم برمی‌دارد، برای به سلامت طی کردن مسیر و رسیدن به مقصد، پا جای پای او می‌گذارد

۱. بقره، ۲۵۷.

۲. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»؛ احزاب، ۲۱.

و به توصیه‌ها و سخنان او گوش می‌دهد و هر چه می‌گوید عمل می‌کند. در زیارت جامعه کبیره تعابیر زیبایی در این زمینه هست که می‌فرماید:

«مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَعَلَيْهِ تَدْلُونَ وَبِهِ تُوْمِنُونَ وَلَهُ تُسَلِّمُونَ وَبِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَإِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ وَهَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ وَخَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَصَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَفَارَزَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَسَلِمَ مَنْ صَدَقَكُمْ وَهُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ مَنِ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ وَمَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ؛ آن که به سوی شما آمد نجات یافت، و هر که نیامد هلاک شد، شما مردم را به سوی خدا می‌خوانید، و به وجود او راهنمایی می‌کنید، و همواره در حال ایمان به او هستید، و تسلیم او می‌باشید، و به فرمانش عمل می‌کنید، و به راهش ارشاد می‌نمایید و به گفته‌اش حکم می‌کنید، هر که شما را دوست داشت، خوشبخت شد، و هر که شما را دشمن داشت به هلاکت رسید، و هر که شما را انکار کرد زیانکار شد و هر که از شما جدایی نمود گمراه گشت، هر که به شما تمسک جست به رستگاری رسید، و هر که به شما پناه آورد ایمنی یافت، کسی که شما را تصدیق نمود سالم ماند، و هر که متمسک به شما شد هدایت یافت، کسی که از شما پیروی کرد، بهشت جای اوست، و هر که با شما مخالفت ورزید، آتش جایگاه اوست»^۱.

بارعایت این توصیه‌ها و روایات متعددی که در منابع موجود است، خداوند ضمانت کرده که هر کس همراه این بزرگواران باشد، به سعادت و رستگاری می‌رسد. اگر کسی شاگرد خوبی در مدرسه اهل بیت علیهم‌السلام باشد، با تبعیت از آنها از

۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، زیارت جامعه لجمع الأئمة علیهم‌السلام، ج ۲، ص ۶۰۹.

دریای رحمت الهی بهره‌مند می‌شود.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ
اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا
خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان
است»^۱.



فصل سوم

راز محبوبیت و جاودانگی امام حسین علیه السلام

به روشنی می‌دانیم که معرفت پیدا کردن به وجود با عظمتی چون سیدالشهدا علیه السلام نمی‌تواند از یک جنبه و جهت باشد. باید زوایای شخصیتی ایشان را در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار داد تا به هدف کلی بحث که شناخت راز محبوبیت ایشان است دست یافت.

یکی از این جنبه‌ها، امتحان‌های الهی است که از امام حسین علیه السلام گرفته شده است. امتحان‌هایی که از جهتی سخت‌ترین امتحان‌ها و طاقت‌فرساترین آنهاست. انسان هوشیار زمانی به دلیل محبوبیت و جاودانگی امام حسین علیه السلام پی می‌برد که با چشمانی باز و فکری بصیر به تماشای آزمایش‌های خدا از امام حسین علیه السلام بنگرد و رمز و راز عالم‌گیر شدن محبت و ارادت به ساحت سیدالشهدا علیه السلام^۱ را در رفتارهای ایشان بیابد. از این جا به بعد می‌تواند ابا عبد الله الحسین علیه السلام را الگوی خویش قرار دهد و از ثمرات پیروی از ایشان بهره‌مند و خویش را حسینی بنامد.

۱. «نَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَهُوَ مُقْبِلٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ وَقَالَ إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام حِرَازَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»؛ میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۱.

سعی داریم تا با پرداختن به موضوع امتحان و ابعاد مختلف آن در آیات و روایات و بررسی تطبیقی آن با حادثه عاشورا و امام حسین علیه السلام، با دقت بیشتری به عملکرد امام حسین علیه السلام توجه کنیم و الگوبگیریم.

خصوصیات امتحان‌های الهی

خداوند در زمینه امتحان‌هایی که از بندگان می‌گیرد، سنت‌ها و قوانینی دارد که تغییرناپذیر هستند که به برخی از این خصوصیات آنها اشاره می‌کنیم:

۱. حتمی است

«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؛ آیا مردم پنداشته‌اند به صرف اینکه گفتند: ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و با سختی‌هایی که درستی و نادرستی ایمانشان با آنها آشکار می‌شود، آزموده نمی‌شوند؟»^۱

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَاذَكُمْ مِنْ أَنْ يُجُورَ عَلَيْكُمْ وَلَمْ يُعَذِّبْكُمْ مِنْ أَنْ يَبْتَلِيَكُمْ وَقَدْ قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ؛ خدا شما را پناه داده از اینکه بر شما ستم روا دارد، ولی به شما این تأمین رانداه که در معرض آزمایش قرارتان ندهد، آن بزرگ‌ترین گوینده در قرآن فرموده: در این برنامه نشانه‌هایی است و ما آزمایش‌کننده‌ایم».^۲

امام علی علیه السلام در این زمینه چنین فرموده است: «هیچ کدام از شما چنین نگوید: خدایا از فتنه و امتحان به تو پناه می‌برم؛ چراکه هیچ کس نیست مگر آنکه دچار فتنه و آزمونی می‌شود، لیکن هر کس می‌خواهد پناه ببرد، از فتنه‌های

۱. عنکبوت، ۲.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۳.

گمراه‌کننده و آزمون‌های لغزاننده به خدا پناه ببرد.^۱

با این اوصاف، آیا کسی می‌تواند بگوید من از حضور در امتحان انصراف می‌دهم؟ آیا می‌تواند از پاسخ به امتحانی که در برابرش قرار گرفته است، طفره رود و برگه امتحان را سفید تحویل دهد؟ قطعاً فرار کردن از امتحان و مواجهه غلط با آن، مساوی مردود شدن در امتحان است و با نگاهی دقیق‌تر نوعی عذاب است که باعث دور شدن بیشتر آنها از معرفت و رشد می‌شود.

در کتاب طبقات الکبری آمده است که سعد بن ابی وقاص از پیشگامان مسلمانان است که در هفده سالگی مسلمان شد.^۲ از جمله کسانی است که در جنگ‌های بدر، احد، خندق، حدیبیه، خیبر و فتح مکه حضور داشت و در هنگام فتح مکه، پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از سه پرچم‌مهاجران را در دست او قرار داد.^۳ اما در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از بیعت با حضرت سر باز زد و به دعوت حضرت برای شرکت در جنگ‌های سه‌گانه صفین، جمل و نهروان، اینگونه پاسخ داد: «آنچه به گوش تو رسیده درست است، شمشیری به من بده که جداکننده بین مسلمان و کافر باشد، آن وقت من در کنار تو خواهم جنگید!»^۴ عدم همراهی او برای شرکت در نبرد، مقارن شده بود با ثروت‌اندوزی و مال‌اندوزی‌اش که در تاریخ آمده است. مسعودی می‌گوید: «سعد بن ابی وقاص قصری برای خود در عقیق بنا کرده بود که سقف‌هایی بلند

۱. «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمَلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ؛ نهج البلاغه، حکمت ۹۳.

۲. الطبقات الکبری، ترجمه، ج ۳، ص ۱۱۸.

۳. رک: ابن سعد، طبقات، چاپ بیروت، ج ۳، ص ۱۴۰.

۴. حلبی، ابوالصلاح، تقریب المعارف، تحقیق فارس تبریزیان، چاپ اول، ۱۳۷۵.

داشت و فضای پهناوری بدان اختصاص داد و بر فراز دیوارهای آن کنگره‌ها ساخت.^۱ واقدی هم در کتاب طبقات الکبری نقل می‌کند: «روزی که سعد بن ابی وقاص درگذشت، ۲۵۰ هزار درهم از خود باقی گذاشت».^۲ سعد وقاص که روزی پرچم‌دار لشکر اسلام بود، به خاطر فرار از امتحان و پذیرش تبعیت از علی علیه السلام کارش به کجا رسید؟!

در مقابل افرادی هستند که با شناخت این سنت حتمی پروردگار، برای رشد و تعالی خود از آن بهره می‌گیرند و با استفاده از معارف دین، به استقبال امتحان‌های الهی رفته و برای سربلندی در امتحان‌ها از خدا یاری می‌طلبند. آنها کسانی هستند که روزبه‌روز با موفقیت در آزمایش‌های الهی، ظرف وجودشان مهبای دریافت معارف و حقایق نورانی اسلام می‌گردد و لایق رفتن به درجات بالاتر عرفان و معرفت می‌گردند. کسانی که در آغاز جنگ تحمیلی به جای فرار کردن به روستاها و شهرهای دوردست، با تمام وجود از این امتحان سخت الهی استقبال کردند و با نصرت گرفتن از پروردگار، از این امتحان پیروز و موفق خارج شدند - چه شهید شدند و چه پیروزی را به چشم خود دیدند - جزء آنهایی هستند که از امتحان‌های الهی استقبال می‌کنند و از آن بهره می‌گیرند. خانواده‌هایی که با وجود فقر و تنگ‌دستی برای جبهه‌ها مواد غذایی و پول می‌فرستادند و از طلاهای زینتی خود می‌گذشتند، از امتحان مالی خدا استقبال کردند و مورد توجه خاص پروردگار قرار گرفتند. از آن بالاتر، خانواده‌هایی که فرزندان‌شان را برای حضور در جبهه‌ها تشویق کردند و اجازه ندادند کلام امام علیه السلام که فرمود: «جبهه‌ها را خالی نگذارید»، روی زمین بماند، از این امتحان و

۱. تاریخ ابن خلدون، ترجمه مقدمه، ج ۱، ص ۳۹۲.

۲. الطبقات الکبری، ترجمه، ج ۳، ص ۱۲۹.

آزمایش دشوار سربلند بیرون آمدند. این نوع مواجهه با امتحان برای این دسته از انسان‌ها، مایه رشد و تعالی و نزدیکی به پروردگار خواهد بود.

در طرف مقابل، چه بسیار بودند کسانی که در برابر این امتحان بزرگ سکوت کردند، نه خودشان و خانواده‌شان در جبهه حاضر شدند و نه در تأمین مالی جبهه کمک کردند. برخی نیز حتی اجازه ندادند دیگران به وظیفه خود عمل کنند و مانع آنها شدند. در روزگار ما، این افراد مصداق کسانی‌اند که از شرکت در امتحان طفره رفتند و مردود شدند.

خاطره

استادی نقل می‌کرد: در محله ما خانواده‌ای از آمدن پسرشان به جبهه ممانعت می‌کرد. هر کار کردند رضایت ندادند و می‌گفتند: نمی‌خواهیم پسرمان جوان مرگ شود. از محله تعدادی از جوان‌ها به جبهه اعزام شدیم و پس از مدتی که برای مرخصی برگشتیم، اعلامیه فوت همان جوان را بر روی دیوار دیدیم، که به واسطه تصادف با موتور جان باخته بود. فرزندی که خرج دفاع از اسلام و کشور نشد، کشته راه موتور شد!

۲. متناسب

هر انسانی در مرحله‌ای از معرفت و رشد قرار دارد و شرایط خاص خود را تجربه می‌کند؛ امتحان‌های او نیز بر اساس سطح معرفت او تعیین می‌شود.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا؛ خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند».^۱

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا؛ خدا هیچ کس را جز (به قدر) آنچه به او

داده است تکلیف نمی‌کند».^۱

به عنوان نمونه، سه نوع تناسب در امتحان‌های الهی را توضیح می‌دهیم.

تناسب با ظرفیت

اگر امتحان الهی را به امتحان‌هایی که در مدارس گرفته می‌شود تشبیه کنیم، خدا هیچ‌گاه از یک دانش‌آموز کلاس پنجم دبستان، امتحان سال سوم دبیرستان را نمی‌گیرد و برعکس.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً فِي الدُّنْيَا فَقَالَ النَّبِيُّونَ وَالْأُمَّثُلُ فَأَلْأَمَثُلُ وَيُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ بَعْدَ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِ وَحُسْنِ أَعْمَالِهِ فَمَنْ صَحَّ إِيمَانُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ إِشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَمَنْ سَخَفَ إِيمَانَهُ وَضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ؛ از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد در دنیا چه کسانی سخت‌تر گرفتار می‌شوند؟ فرمود: پیامبران و سپس جانسینان آنان به ترتیب و بعد مؤمن به اندازه ایمان و کارهای نیکش. پس هر کس ایمان صحیح و اعمال نیکو داشته باشد، شدیدتر مبتلا می‌شود و آنکه ایمان سست‌تر و اعمال ضعیف‌تر داشته باشد، کمتر آزموده می‌گردد».^۲

زن دیوانه‌ای را می‌بردند که به خاطر زنا حد بزنند. در مسیر به امیرالمؤمنین علیه السلام برخورد کردند و جریان را پرسید، گفتند: این دختر دیوانه زنا داده است و خلیفه عمر دستور داده است بر او حد جاری شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او را نزد خلیفه برگردانید و خود نیز حاضر شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به عمر فرمود:

۱. طلاق، ۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۵۲، حدیث ۲.

آیا نمی دانی که قلم تکلیف از سه گروه برداشته شده است: از صبی (کودک) تا به بلوغ برسد، از انسان خواب تا هوشیار شود و از مجنون تا افاقه پیدا کند و این دختر که همان دیوانه از قبیله فلان است. شاید در حال دیوانگی زنا داده است؟ این زن را رها کن. عمر تکبیر گفت و آن زن را آزاد کرد.^۱

بنابراین، تکالیف الهی متناسب با ظرفیت و داشته‌های مکلف است. اگر کسی بیمار است، روزه براو واجب نیست. اگر کسی نمی‌تواند ایستاده نماز بخواند، نشسته بخواند و اگر نمی‌تواند، دراز کشیده نماز را به جا بیاورد. اگر کسی ناتوان است، جهاد براو واجب نیست. اگر کسی سرسال از مالش زیاد نمی‌آید، خمس ندارد و اگر مستطیع نیست، حج براو واجب نخواهد بود و سایر احکام دین، که بر اساس همین اصل کلی تشریح شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از امت من نه چیز برداشته شده:

۱. خطایی که بی‌اختیار و به غفلت از کسی صادر شود؛

۲. فراموشی؛

۳. چیزی که بر آن اکراه و اجبار شده باشند؛

۴. آنچه طاقت و توانایی‌اش را نداشتند؛

۵. آنچه نمی‌دانند؛

۱. «حيث حکم علی مجنونة قد زنت فاخذت ليقام عليها الحدّ، فاحتاز عليهم علی صلی الله علیه و آله فسألهم عن أمرها فأخبروه، فأمر بارجاعها، وقال للخليفة: أما تذكر أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: رفع القلم عن ثلاث: عن الصبي حتى يبلغ، و عن النائم حتى يستقيظ، و عن المعتوه حتى يبرأ، و ان هذه معتوهة بنی فلان، لعل الذی أتاها، أتاها و هی فی بلائها، فخلّ سبيلها. فجعل عمر يكتبر، و أمر باطلاق سراحها؛ وسائل الشیعه، مقدمه، ص ۲۰؛ ارشاد الساری، قسطانی، ج ۱۲، ص ۱۰۱؛ فیض القدير، المناوی، ج ۴، ص ۳۵۷.

۶. آنچه به سوی آن مضطرب و ناچار شده باشند؛

۷. حسد؛

۸. طیره (تأثر نفس به فال بد)؛

۹. تفکر در وسوسه در خلق.^۱

بنابراین، کسی که برای نماز صبح خواب می ماند، تکلیفی برای خواندن نماز ندارد و گناهی مرتکب نشده است؛ اگرچه از نظر معنوی فرصت ارزنده‌ای را از دست داده و ضرر کرده است.

این کلام به این معنی نیست که اگر کسی با بی توجهی و بی مبالاتی شب‌ها را تا دیروقت بیدار باشد یا غذای سنگین بخورد و یا هیچ اندیشه و عملی را برای بیدار شدن در نظر نگیرد، باز همین حکم را دارد. اگر کسی مقدمات لازم برای انجام تکلیف را رعایت نکند و نماز صبح خواب بماند، قطعاً گناه کرده است. مسأله آنجا است که اگر قصد انجام تکلیف را دارد و مقدمات لازم را نیز فراهم کرده است، ولی به واسطه اتفاقی خواب بماند و بعد از طلوع آفتاب بیدار شود، در این صورت است که مرتکب گناه نشده است.

داستان

شخص رندی با گربه‌اش شرط کرده بود که به هیچ وجه نباید وارد آشپزخانه

۱. «قَالَ ﷺ رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ الْخَطَا وَالنِّسْيَانُ وَمَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يَطْبِقُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَالْحَسَدُ وَالطَّيْرَةُ وَالْتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَاةٍ وَلَا لِسَانٍ». سه مورد آخر در صورتی است که به زبان آورده نشود و مراد وسوسه‌های شیطان باشد که به سبب تفکر در احوال خلق و گمان بد به ایشان بردن، حادث می‌شود؛ ابومحمد حسن حزانی یا حلبی (معروف به ابن شعبه حزانی)، تحف العقول، ص ۵۰.

شوی و چیزی برداری. اگر این کار را انجام بدهی، تورا کباب می‌کنم و می‌خورم. روزی گربه، گربه پیری را ملاقات کرد و از گرسنگی شکایت کرد. گربه پیر گفت: چرا غذایت را از آشپزخانه تأمین نمی‌کنی؟ ماجرای تهدید صاحبخانه را تعریف کرد. گربه پیر خنده‌ای کرد و گفت: مگر نمی‌دانی خوردن گوشت گربه حرام است؟ صاحبخانه فقط خواسته تورا بترساند. مطمئن باش اگر چیزی برداری، هیچ وقت نمی‌تواند کاری انجام دهد. گربه با خیالی راحت وارد آشپزخانه شد و گوشت‌ها را به دندان گرفت و خورد. صاحبخانه وقتی متوجه خیانت گربه شد، فریاد زد: مگر نگفتم اگر خیانت کنی تورا کباب می‌کنم و می‌خورم؟ گربه کرشمه‌ای کرد و آرام آرام به راه خود ادامه داد و زیر لب گفت: گوشت گربه حرام است! صاحبخانه عصبانی گربه را گرفت و او را در کیسه‌ای انداخت و سر کیسه را بست. سپس به سمت بیابان به راه افتاد. دو روز بدون آذوقه راه رفت تا آنکه چنان ضعف بر او غالب شد که دیگر طاقت راه رفتن نداشت و خوف از دست رفتن جانش می‌رفت. هیزمی جمع کرد و سنگی چید و گربه را از کیسه بیرون آورد و گفت: حال که مضطرب هستم و خوف جان می‌رود، تو بر من حلال شدی. این همان حالتی است که گوشت میت هم بر من حلال است. گربه را کشت، به سیخ کشید و خورد.

در این داستان، فردی که خودش عمدا شرایط اضطرار خود را به وجود آورده است و گربه حرام گوشت را خورده، گناه کرده است. این حکم تنها مربوط به زمانی است که کسی ناخواسته در شرایطی قرار بگیرد و چاره‌ای نداشته باشد.

تناسب با جنسیت (زن یا مرد بودن)

برخی امتحان‌هایی که خدا از مردها می‌گیرد، از زن‌ها نمی‌گیرد. به عنوان

مثال: کسب روزی حلال عمدتاً به عهده مردها است. در روایت است که:

«قال علیه السلام: الكاذُ عَلَى عِيَالِهِ مِنْ حَلَالٍ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ کسی که در راه تأمین مخارج خانواده اش تلاش می کند، مانند کسی است که در راه خدا می جنگد.»^۱

مردها برزن ها ولایت دارند. خدا به واسطه عدالتی که مرد در اعمال ولایت به خرج می دهد او را امتحان می کند. خدا مرد را آزمایش می کند تا ببیند به همسر و فرزندانش ظلم می کند یا نه؟ متأسفانه بسیاری از زن هایی که از دست شوهرانشان به ستوه آمده اند و دخترانی که به خاطر سخت گیری های پدر از ازدواج باز مانده اند.

برخی امتحان ها هم ویژه زنان است؛ مانند دوره حاملگی و وضع حمل. خداوند آنها را امتحان می کند تا ببیند در این دوره تا چه اندازه به یاد خدا هستند؟ تربیت فرزندان، شوهرداری و بسیاری از کارهای دیگر که اختصاص به زنان دارد، از مسائل امتحان آنان است.

امتحان حجاب در معنای خاص آن و محدودیتی که برای خانم ها ایجاد می کند به خاطر ظرافت و ویژگی های خاص خانم ها برای آنان حساسیت بیشتری دارد، اگرچه مردها هم باید حجاب داشته باشند.

مرحوم آقا سید محمد باقر سیستانی علیه السلام می گوید: من تصمیم گرفتم به گونه ای خدمت آقا امام زمان علیه السلام برسم، لذا چهل هفته در مسجد محله مان مراسم زیارت عاشورا رفتم - این زیارت معتبر، مستند و قابل اعتماد و از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است، این زیارتی است که آثار دنیوی و اخروی اش بی نظیر

۱. صدرالدین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۰۰.

است - می‌گوید: تنها نیتم این بود که آقا امام زمان علیه السلام را زیارت کنم. در یکی از این جمعه‌ها احساس کردم حال خوشی دارم، بلند شدم زیارت عاشورا را که خواندم از مسجد بیرون آمدم، دیدم بوی عطر خوشی از خانه نزدیک مسجد می‌آید و نوری از آن بیرون آمد. مردم دارند عبور می‌کنند و نگاه نمی‌کنند، ولی این نور مرا به خودش جلب کرد. جلوتر رفتم، دیدم در باز است، پیش خود گفتم: اجازه دارم وارد بشوم. وقتی وارد شدم، دیدم جنازه‌ای روی زمین است و روی آن هم پارچه‌ای کشیده‌اند! یک وقت دیدم آقای نورانی با چهره‌ای که در روایات ما توصیف شده کنار این بدن نشسته است، سلام کردم، متوجه شدم آقا و مولایم، حجت بن الحسن علیه السلام هستند. این قضیه در بیداری اتفاق افتاده است. می‌گوید: دیدم آقا نشسته‌اند، فرمودند: محمد باقر دنبال من می‌گردد؟ من اینجا هستم. گفتم: آقا، اینجا بالای سر این جنازه چه می‌کنید؟ فرمودند: این خانم از دنیا رفته است، آمده‌ام در مراسم شرکت کنم. پرسیدم: مگر این خانم کیست؟ آیا از اولیاء است؟ امام فرمودند: این خانم در کشف حجاب رضاخان و دوران مبارزه با حجاب، هفت سال از خانه‌اش بیرون نرفت، برای اینکه مجبور می‌شد حجابش را بردارد، لذا کنار پیکرش آمده‌ام.^۱

تناسب با سن

یکی از شرایطی که انسان‌ها دارند و متناسب با آن باید آزمون‌های الهی را بگذرانند، امکانات و ویژگی‌های دوران‌های مختلف زندگی آنهاست. خداوند انسان را ابتدا در شرایط ضعف خلق می‌کند؛ «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ» کم‌کم از دوران طفولیت به جوانی می‌رسد که خداوند این دوران را زمان قوت‌ها

۱. احمد قاضی زاهدی گلپایگانی، شیفتگان حضرت مهدی، ج ۳، ص ۱۵۸.

و قدرت‌های انسان قرار داده است؛ «**ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفِ قُوَّةٍ**» و پس از طی شدن دوران جوانی، فرصت به روزگار پیری و بازگشت ضعف‌های طفولیت می‌رسد؛ «**ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا**». خداوند با قدرت خود مخلوقاتش را آن‌گونه که می‌خواهد می‌آفریند؛ «**يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ**» و به شرایط آنها در هر دوره آگاه است؛ «**وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ**». در نتیجه امتحانات انسان‌ها در دوره تکلیف که جوانی و پیری است، متفاوت و متناسب با شرایط دوره است.

«**اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ سَيِّئَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ**؛ خدا همان کسی است که شما را آفرید در حالیکه ضعیف بودید؛ سپس بعد از ناتوانی، قوت بخشید و باز بعد از قوت، ضعف و پیری قرار داد؛ او هر چه بخواهد می‌آفریند، و دانا و تواناست.»^۱

در هر شرایط سنی، امتحان‌های ویژه‌ای وجود دارد. به عنوان مثال: مسأله غریزه جنسی و نیاز به ازدواج در دوره جوانی، یکی از امتحان‌های خداوند است. در شرایط فعلی جامعه بسیاری از جوانان شکایت می‌کنند که نمی‌شود در این وضعیت پاک بود؛ چراکه ما جوانیم و غریزه جنسی در اوج خود قرار دارد و شرایط ازدواج هم فراهم نیست. بله، در دوره جوانی نیازهای جنسی در اوج است، ولی در همین سن، اراده و ایمان نیز می‌تواند در اوج قرار بگیرد. قدرت جوان برای مبارزه با این وضعیت سامان داده شده است و خداوند نیز به او کمک می‌کند تا از گناه دور بماند. اگر خداوند نیاز جنسی را در این سن به طور قوی قرار بدهد و قدرت مقابله با گناه را در انسان قرار ندهد، امتحان شهوت

سنخیتی با قدرت ما ندارد؛ «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۱ و به این ترتیب گناه کردن مجاز خواهد بود. در صورتی که این چنین نیست. خدا قدرتی در جوان و اراده او قرار داده است که می تواند در برابر گناه ایستادگی کند و پاک بماند تا همسر پاک نصیب او شود.

وهب تازه ازدواج کرده بود. زمانی که در برابر دعوت امام حسین علیه السلام قرار گرفت، پذیرفت و همه لذت های حلالی که خدا به خاطر جوانی و ازدواج به او داده بود را در مسیر امام حسین علیه السلام زیر پا گذاشت. نه روز از عروسی و هب و هانیه می گذشت. آنها ماه عسل خود را در کربلا، کنار امام حسین علیه السلام و خاندان ارجمند او گذراندند. سرانجام، وهب و هانیه، در روز عاشورا و در هفدهمین روز عروسی خود، به شهادت رسیدند.^۲

زمانی که چنین مطالبی از سیره یاران امام حسین علیه السلام بیان می شود، برخی اعتراض می کنند و می گویند: آنها اصحاب امام حسین علیه السلام بودند و ایشان را دیدند و ایمان آوردند. اگر ما هم در آن شرایط بودیم، چنین انتخابی می کردیم. جا دارد در این زمینه خاطره زیبایی از قدرت ایمان یک جوان را در عصر حاضر، در برابر گناه تقدیمتان کنیم.

خاطره

جوانی در سال ۱۳۶۵ به مجله زن روز، نامه ای می نویسد و از آنها برای مشکلی که دارد، درخواست راهنمایی می کند.

این نامه ها، در سال ۱۳۶۵ در مجله «زن روز» چاپ شده اند:

۱. بقره، ۲۸۶.

۲. سوگ نامه آل محمد، ص ۲۰۹؛ به نقل از معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۸۶.

نامه اول

به نام خداوند بخشنده و مهربان

خدمت خواهران عزیز و گرامیم در مجله مفید و پر بار زین روز: سلام من را از این فاصله دور پذیرا باشید. آرزو می‌کنم در تمام مراحل زندگیتان مؤمن و مؤید و سلامت باشید. قبل از هر چیز لازم است از زحمات شما به خاطر فراهم آوردن این مجله مفید و سودمند تشکر و قدردانی کنم و باور کنید بدون تعارف و تمجیدهای دروغین، مجله زین روز بهترین مجله خانوادگی در سطح کشور و بهترین نشریه از بین نشریات مؤسسه کیهان است.

اما دلیل اینکه امروز در این هوای بارانی، این برادر کوچکتان تصمیم گرفت با شما درد دل کند، مشکل بزرگی است که بر سر راهش قرار گرفته است. جریان را برایتان بازگو می‌کنم:

من پسری ۱۷ ساله هستم و در خانواده‌ای مرفه و ثروتمند زندگی می‌کنم، اما چه ثروتی که می‌خواهم سربه تنش نباشد. پدر و مادر من هر دو پزشک هستند و از صبح زود تا پاسی از شب را در خارج از منزل سپری می‌کنند و تازه وقتی هم به خانه می‌آیند، از بس که خسته و کوفته هستند، زود می‌روند می‌خوابند. اصلاً در طول روز از خود سؤال نمی‌کنند که پسرمان (یعنی من) کجاست؟ حالا چه کار می‌کند؟ با چه کسی رفت و آمد می‌کند؟

اما خوشبختانه، به حول و قوه الهی، من پسری نیستم که از این موقعیت‌ها سوءاستفاده کنم و خودم را به منجلاّب فساد بکشانم. البته این مشکل اصلی من نیست، چون من دیگر به این بی‌توجهی‌ها عادت کرده‌ام و از اینکه آنها اصلاً به من کاری ندارند که کجا می‌روم و چه می‌پوشم و با کی می‌گردم، تعجب نمی‌کنم. بلکه مشکل اصلی من از حدود یک سال پیش شروع شد.

پدر و مادر به دلیل اینکه من تنها بچه خانواده هستم و ضمناً وضع مادیشان هم خوب است، دختر خاله‌ام را که در خانواده‌ای متوسط زندگی می‌کند، به فرزندگی که چه

عرض کنم، به سرپرستی قبول کرده‌اند. (البته لازم به تذکر است که دخترخاله‌ام هم‌سن خود من است). از آن تاریخ به بعد، مشکل من شروع شد و خانه آرام و ساکت ما که در طول روز کسی جز من در آن زندگی نمی‌کرد، تبدیل به زندگی پسری شد که سعی در دور کردن هوای نفس دارد با دختری که به مراتب از شیطان هم پست‌تر و گناهکارتر و حرفه‌ای‌تر است. تنها، کارهای دخترخاله‌ام را در یک جمله خلاصه می‌کنم:

«درخواست از من برای انجام بزرگ‌ترین گناه کبیره!»

می‌دانم شما منظور من را فهمیده‌اید و لازم به توضیحات اضافی نیست. همان‌طور که گفتم پدر و مادرم ۱۷ ساعت از روز را در بیرون از منزل به سر می‌برند. یعنی از ۶ صبح تا ۱۱ شب. من هم از ۷ صبح تا بعد از ظهر، مشغول تحصیل هستم. یعنی حدود ۱۰ ساعت از روز را با دخترخاله‌ام در خانه تنها هستم و همان‌طور که گفتم، دخترخاله‌ام یک لحظه من را تنها نمی‌گذارد، دائماً در سرم فکرگناه می‌اندازد. بارها در طول روز از من درخواست گناه می‌کند. البته من پسری نیستم که تسلیم خواهش حرف‌های او شوم، همیشه سعی می‌کنم او را از خودم دور کنم، ولی او مانند شیطانی است که سر راه هر انسانی ظاهر می‌شود، او را درون قعر جهنم پرتاب می‌کند و برای همین است که من از او احتراز می‌کنم. ولی او دست از سرم بر نمی‌دارد.

تورا به خدا کمکم کنید! چطور جواب این حرف‌های چرب و نرم او را بدهم؟ من بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم که او شیطانی است که از آسمان به زمین آمده تا تمام عبادات چندین ساله من را دود و نابود کند و سپس دوباره به آسمان برگردد.

خواهران عزیز کمکم کنید! من چطور می‌توانم او را سر راه بیاورم؟ هر چه به او می‌گویم دست از سرم بردارد، گوشش بدهکار نیست. هر چه به او می‌گویم شخصیت زن این نیست که تو داری انجام می‌دهی، اصلاً گوش نمی‌کند و می‌ترسم آخر عاقبت کاری دست من بدهد.

دوست ندارم تسلیم او بشوم. باور کنید حتی بعضی وقت‌ها من را تهدید می‌کند. فکر می‌کنم همه این بدبختی‌ها به خاطر این است که من یک مقدار زیبا هستم. فکر می‌کنم

اگر این موهای طلایی و پوست روشن را نداشتیم، حتماً این مشکل سرم نمی‌آمد. روزی هزار بار از خداوند درخواست می‌کنم که این زیبایی را از من بگیرد.

دوست داشتم در خانواده‌ای فقیر زندگی می‌کردم و زشت‌ترین روی زمین بودم، ولی گیر این دخترخاله شیطان صفت نمی‌افتادم که نمی‌گذارد من قبل از ازدواج پاک بمانم. البته تا حالا من تسلیم خواهش‌های او نشده‌ام ولی می‌ترسم که بالاخره من را وادار به تسلیم کند. چطور او را ارشاد کنم تا دست از هوای نفس خود بردارد و من را هم این همه آزار ندهد؟ چطور می‌توانم رفتار و عقیده‌اش را تغییر دهم؟ ضمناً فکر نمی‌کنم در میان گذاشتن این مسئله با پدر و مادرم فایده‌ای داشته باشد، چون آنها نه وقت و نه حوصله فکر کردن به این مسائل را دارند. تازه اگر هم داشته باشند هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند، چون رفتار آنها در بیرون خانه هم دست کمی از رفتار دخترخاله‌ام در خانه ندارد.

امیدوارم که هر چه زودتر من را کمک کنید! خواهران گرمی جواب نامه‌ام را به آدرس، به صورت کتبی بدهید که قبلاً تشکر و سپاسگذاری می‌کنم.

با تشکر مجدد، برادرتان امین.

۶۵/۷/۲۰

۳/۵ بعد از ظهر

نامه دوم

بسم رب الشهداء و الصدیقین

تاریخ ۶۵/۱۰/۱

خدمت خواهران عزیز و گرمی در مجله زن روز

سلام! سلامی به گرمای آفتاب خوزستان و به لطافت نسیم بهاری از این راه دور برای شما می‌فرستم. مدت‌هاست که منتظر نامه شما هستم ولی تا حالا که عازم دانشگاه اصلی هستم، جوابی از شما دریافت نکرده‌ام. البته من مطمئن هستم که شما نامه‌ام را جواب خواهید داد، ولی وقتی شما جواب بدهید امیدوارم که دیگر در این دنیای فانی نباشم.

حدود یک هفته بعد از اینکه برای شما نامه‌ای نوشتم و گفتم که خواهرخوانده‌ام من را ترغیب به گناه کبیره زنا می‌کند، شبی در خواب دیدم که مردی با کت و شلوار سبزر در خیابان من را دیده است و به من گفت: امین! برو به دانشگاه اصلی. وقت را تلف نکن! من تعبیر این خواب را از روحانی مسجدمان سؤال کردم و ایشان گفتند که دانشگاه اصلی یعنی جبهه. من هم از اینکه خدا دست نیاز من را گرفته بود، خوشحال شدم و حال عازم جبهه نور علیه تاریکی هستم. البته این نامه را به کادر دبیرستان می‌دهم تا اگر شهید شدم و بعد از شهادت من نامه شما آمد، این را برایتان پست کنند تا از خیر شهادت من آگاه شوید.

البته من نمی‌دانم حالا که نامه من را مطالعه می‌کنید، اصلاً یادتان هست در نامه قبلی چه نوشته‌ام یا اینکه کثرت نامه‌های رسیده به شما، موضوع نامه من را در خاطر شما پاک کرده است. به هر شکل همان‌طور که در نامه قبلی هم نوشته بودم، پدر و مادر من آدم‌های درستی نیستند و رفتار و گفتار و کردارشان غریب است و خواهرخوانده‌ام هم که این موضوع را بعد از آمدن به منزل ما دید، فکر کرد من هم زود تسلیم می‌شوم. ولی او کور خوانده است. من مدت‌ها با شیطان مبارزه کرده‌ام و خودم را از آلودگی حفظ کرده‌ام. ولی فکر می‌کنید که من تا کی می‌توانستم در مقابل این شیطان دخترنما مقاومت کنم؟ برای همین و با توجه به خوابی که دیده بودم، تصمیم گرفتم که خودم را به صف عاشقان حقیقی خدا پیوند بزنم و از این دام شیطان که در جلوی پایم قرار دارد، خلاصی پیدا کنم.

من می‌روم، اما بگذار این دختر فاسد بماند. من فقط خوشحالم حالا که عازم جبهه هستم، هیچ گناه کبیره‌ای ندارم و برای گناهان ریز و درشت دیگرم از خداوند طلب مغفرت می‌کنم.

من می‌روم، ولی بگذارید پدر و مادرم که هر دو دکتر هستند و ادعای تمدن می‌کنند، بمانند و به افکار غرب‌زده خود ادامه دهند. امیدوارم که به زودی از خواب غفلت بیدار شوند.

من تا حالا جبهه نرفته‌ام و نمی‌دانم حال و هوای آنجا چگونه است، ولی امیدوارم که خداوند ما بندگان سرپا تقصیر را هم مورد لطف خودش قرار دهد و از شربت غرور انگیز و مست‌کننده شهادت هم به ما بنوشاند. این تنها آرزوی من است.

پدر و مادرم هیچ وقت برای من پدر و مادرهای درست و سالمی نبودند. همیشه بیرون از خانه بودند و از صبح زود تا نیمه‌های شب در حال کار در بیمارستان و یا مطب خصوصی و یا در مجلس‌های فساد انگیز بودند که من از رفتن به آنها همیشه تنفر داشتم. هیچ وقت من معنی محبت و پدر و مادر را احساس نکردم. چون اصلاً آنها را درست و حسابی ندیده‌ام. بعد هم که این دختر را پیش ما آوردند که زندگی آرام و بدون دغدغه من را تبدیل به طوفان مبارزه با گناه کردند. با این همه، همان‌طور که گفتم خوشحالم که به گناهی که خواهرخوانده‌ام من را به آن تشویق می‌کرد، آلوده نشدم. ضمناً از طرف من خواهش می‌کنم که به روانشناس مجله بگویید که در نوشته‌هایتان، حتماً این موضوع را به پدر و مادرها تذکر دهند که پدر و مادری فقط این نیست که بچه را درست کنید و آن وقت به امید خدا آن را رها کنید، بلکه به آنها بگویید پدر و مادری یعنی محبت و توجه به فرزند.

امیدوارم من آخرین پسری باشم که از این اتفاقات برایم می‌افتد. البته من نمی‌دانم که این موضوع را خانم روانشناس باید بگوید یا کس دیگری. به هر صورت خودتان این پیام من را به هرکسی که مناسب می‌دانید، برسانید تا او در مجله چاپ کند. قلبم با شنیدن کلمه شهادت تندتر می‌زند و عطش پایان‌ناپذیری در رسیدن به این کمال، در وجودم شعله می‌کشد.

همان‌طور که گفتم اگر خداوند ما را پذیرفت و شهید شدیم که این نامه را از طرف رییس دبیرستان برایتان می‌فرستند و اگر خدا ما را لایق و شایسته رسیدن به این مقام رفیع ندید و برگشتیم، من اگر نامه‌ای از شما دریافت کرده بودم، حتماً جوابش را می‌دهم. البته امیدوارم بزرگرم، چون آن وقت همان آتش و همان کاسه است. بیشتر از این وقت شما را نمی‌گیرم. برای من حتماً دعا کنید. سلامتی و موفقیت همه شما خواهران

گرامی را از خداوند متعال خواستارم و در پایان آرزو می‌کنم که همه انسان‌های خفته - مخصوصاً پدر و مادر و خواهر خوانده‌ام - از خواب غفلت بیدار شوند و روبه سوی اسلام بیاورند. عرض دیگری نیست. خدا حافظ و التماس دعا!

والسلام علی عبادالله الصالحین

برادرتان امین ۱/۱۰/۶۵

امین، چهار روز پس از نگارش این نامه، در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسید.

زمانی که چنین الگوها و نمونه‌هایی از قدرت ایمان و اراده وجود دارد، نمی‌توان گفت من نمی‌توانم در برابر گناه مقاومت کنم. این یک امتحان است که خدا برای پرورش و تقویت ما در نظر گرفته است؛ امتحان‌هایی هم برای دوره پیری وجود دارد.

روزی هارون الرشید به خاصان و ندیمان خود گفت: من دوست دارم شخصی که خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شده و از آن حضرت حدیثی شنیده است را زیارت کنم تا بلاواسطه از آن حضرت، برای من حدیث نقل کند. خلافت هارون در سال صد و هفتاد هجری بود و معلوم است که با این مدت طولانی یا کسی از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله باقی نمانده، یا اگر باقی مانده باشد، به سختی می‌توان او را یافت. ملازمان هارون همه جا را گشتند و جز پیرمردی ضعیف و رنجور، کسی را نیافتند.

او را در زنبیلی گذارده و با نهایت مراقبت و احتیاط به دربار هارون وارد کرده و نزد او بردند. هارون بسیار شاد شد که به هدف خود رسیده و کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده است و از او سخنی شنیده، دیده است.

گفت: ای پیرمرد! خودت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده‌ای؟ عرض کرد: بلی.

هارون گفت: کی دیده‌ای؟ عرض کرد: در سن طفولیت بودم، روزی پدرم دست مرا گرفت و به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آورد. و من دیگر خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله نرسیدم تا از دنیا رحلت فرمود.

هارون گفت: بگو ببینم در آن روز از رسول الله صلی الله علیه و آله سخنی شنیدی یا نه؟ عرض کرد: بلی، آن روز از رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را شنیدم که می‌فرمود:

«يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَ تَشُبُّ مَعَهُ خَصَلَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الْأَمَلِ؛^۱ فرزند آدم پیرمی‌شود و هر چه به سوی پیری می‌رود، به موازات آن، دو صفت در او جوان می‌گردد: یکی حرص و دیگری آرزوی دراز».

هارون بسیار شادمان و خوشحال شد که روایتی را فقط با یک واسطه از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است؛ دستور داد یک کیسه زر به عنوان عطا و جایزه به پیر عجز دادند و او را بیرون بردند.

همین که خواستند او را از صحن دربار به بیرون ببرند، پیرمرد ناله ضعیف خود را بلند کرد که مرا به نزد هارون برگردانید که با او سخنی دارم. گفتند: نمی‌شود. گفت: چاره‌ای نیست، باید سؤالی از هارون بنمایم و سپس خارج شوم!

زنبیل حامل پیرمرد را دوباره به نزد هارون آوردند. هارون گفت: چه خبر است؟ پیرمرد گفت: سؤالی دارم. هارون گفت: بگو. پیرمرد گفت: حضرت سلطان! بفرمایید این عطایی که امروز به من عنایت کردید، فقط عطای امسال است یا هر ساله عنایت خواهید فرمود؟

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۵۱.

هارون الرشید صدای خنده اش بلند شد و از روی تعجب گفت: «صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَ تَشِبُّ مَعَهُ خَصَلَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الْأَمَلِ؛ راست فرمود رسول خدا ﷺ که هر چه فرزند آدم رو به پیری و فرسودگی رود دو صفت حرص و آرزوی دراز در او جوان می‌گردد!»

این پیرمرد رمق ندارد و من گمان نمی‌برم که تا درِ دربار زنده بماند، حال می‌گوید: آیا این عطا اختصاص به این سال دارد یا هر ساله خواهد بود. حرص از دیاد اموال و آرزوی طویل او را بدین سرحد آورده که باز هم برای خود عمری پیش‌بینی می‌کند و در صدد اخذ عطای دیگری است.^۱

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می‌سازند، و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!»^۲

حریص بودن به دنیا و مال‌اندوزی، از امتحان‌های خدا در دوره پیری است. انفاق، وقف، رسیدگی به فرزندان و اقوام و انجام کارهای خیریه می‌تواند در این دوره بسیار مفید باشد.

۳. متنوع

«وَلْتَبْلُوا نَفْسَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ؛ قطعاً ما شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و نفوس و فرزندان می‌آزماییم. و تو (ای پیامبر) به شکیبایان

۱. محمد شجاعی، راه‌شناسی، ص ۱۵.

۲. توبه، ۳۴.

نوید ده».^۱

خداوند همه امتحان‌ها را از یک نفر نمی‌گیرد. هر کس به واسطه شرایط رشد و معرفتی که دارد، امتحان متناسب را خواهد گذراند؛ ممکن است یک نفر به مسأله مالی گرفتار شود، دیگری به جنگ و دیگری به از دست دادن فرزند.

امتحان زن بادیه‌نشین با از دست دادن فرزند

زن مسلمان بادیه‌نشینی بود به نام ام‌عقیل که دو میهمان براو وارد شد، فرزندش همراه شتران در بادیه بود، در همان لحظه به او خبر دادند که شتر خشمگین فرزندش را در چاه انداخته و او را کشته است. زن باایمان به کسی که خبر مرگ فرزند را برای او آورده بود گفت: از مرکب پیاده شو و از مهمان‌ها پذیرایی کن. گوسفندی به او داد تا آن را ذبح کند و برای مهمان‌ها غذا تهیه کند. غذا آماده شد و به نزد میهمانان گذاشت؛ آنها می‌خوردند و از صبر و استقامت این زن در شگفت بودند. یکی از حاضران می‌گوید: هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدیم، زن باایمان نزد ما آمد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که از قرآن به خوبی آگاه باشد؟ یکی از حاضران گفت: بلی، من آگاهم. گفت: آیاتی از قرآن بخوان تا در برابر مرگ فرزند مایه تسلی خاطر من گردد. او می‌گوید: من این آیات را برای او خواندم: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ».^۲

زن خداحافظی کرد، سپس رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز گزارد،

سپس عرض کرد:

۱. بقره، ۱۵۵.

۲. بقره؛ ۱۵۴ تا ۱۵۷.

«اللَّهُمَّ إِنِّي فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَنِي، فَأَجْزَلِي مَا وَعَدْتَنِي؛ خداوند! من آنچه را تو دستور داده بودی انجام دادم، ورشته شکیبایی را رها نساختم، تو هم آنچه را از رحمت و صلوات به من وعده داده‌ای بر من ارزانی دار».

سپس اضافه کرد: «اگر بنا بود در این جهان کسی برای کسی بماند ...

یکی از حاضران می‌گوید: من فکر کردم می‌خواهد بگوید فرزندم برای من باقی می‌ماند، اما دیدم چنین ادامه داد: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و آله برای امتش باقی می‌ماند!»^۱.

یکی ورشکست می‌شود، یکی مریضی صعب‌العلاج می‌گیرد، دیگری به دلیل سیل زراعتش را از دست می‌دهد و فردی هم از نداشتن فرزند رنج می‌برد. هر کس به یک نحو مورد امتحان است، آزمایش‌های خداوند برای افراد بشر به یک شکل نیست.

در سوره عنکبوت، آیات ۴۰-۱۴، به داستان هفت تن از پیامبران و آزمایش امت‌های آنها اشاره شده است. در ابتدای این سوره، بعد از اینکه خدای سبحان این معنا را بیان فرمود که آزمایش و فتنه، سنتی الهی است، و تحت هیچ عنوان و در مورد هیچ‌کس از آن چشم‌پوشی نمیشود و در همه امت‌های گذشته به اجرا درآمده و در این امت نیز به اجرا در می‌آید، به ذکر جریان امتحانات امت‌های انبیاء گذشته از قبیل نوح، ابراهیم، لوط، شعیب، هود، صالح و موسی علیهم السلام می‌پردازد، که جمعی از آنان نجات یافته و جمعی دیگر هلاک شدند. این سوره درباره سه امت اول، هم نجات را ذکر کرده و هم هلاکت را، و درباره چهار امت دیگر تنها به هلاکت آنها در نتیجه عدم موفقیت‌شان در

۱. سفینة البحار، ماده صبر، ج ۲، ص ۷.

امتحان الهی اشاره شده است.

در امتحان‌های الهی به دسته‌بندی دیگری نیز اشاره شده است. آنجا که در قرآن می‌فرماید:

﴿وَنَبَلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ و شما را با بدی‌ها و خوبی‌ها

آزمایش می‌کنیم و سرانجام به سوی ما بازگردانده می‌شوید!^۱

خداوند همیشه انسان را با سختی و فقر امتحان نمی‌کند، گاهی خدا انسان را با نعمت و فراوانی مورد آزمایش قرار می‌دهد. در عناوین بعدی^۲ در این مورد مباحثی ارائه خواهد شد.

۴. متناوب

برخی از امتحان‌ها هستند که در دوره‌های مختلف تکرار می‌شوند. بخشی مربوط به تکالیف واجب و حرام است مانند: نماز، روزه و امثال آن، که خداوند در شبانه‌روز یا در ماه مبارک رمضان به صورت متناوب واجب کرده است. بخش دیگر نیز امتحاناتی است که برای شناخت‌شان باید نگاهی به تاریخ بیندازیم و با توجه به حوادث گذشته به تکرار آن واقعه پی ببریم. به عناوین زیر توجه کنید:

بی‌وفایی یاران

در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام برخی از یاران حضرت به ایشان خیانت نمودند و باعث شدند تا صلح با معاویه برایشان تحمیل شود. در صورتی که اگر یاران

۱. انبیاء، ۳۵.

۲. به بحث مسائل امتحان مراجعه کنید.

ایشان همراهی لازم را داشتند، می توانستند بر معاویه پیروز شوند و جریان تاریخ به گونه ای دیگر رقم می خورد.

در زمان امام حسین علیه السلام هم، چنین مسأله ای به وجود آمد. کسانی که با مسلم بن عقیل علیه السلام بیعت کرده بودند، از دور مسلم علیه السلام پراکنده شدند و مقدمات شهادت غریبانه او و امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش را به وجود آوردند.

حادثه ای که در زمان امام حسن علیه السلام رخ داد، در دوره های دیگر و در زمان امام حسین علیه السلام نیز مجدداً به شکل امتحان خود را نشان داد. چنین حالتی از امتحان، بارها و بارها در طول تاریخ تکرار شده است و پیروان جبهه حق در وفاداری شان مورد امتحان قرار گرفته اند و در آینده نیز مورد امتحان قرار خواهند گرفت. ما نیز در بستر چنین امتحانی هستیم. اگر امروز در کنار مسلم امام زمان علیه السلام باشیم، سربلند می شویم و در آزمون بزرگ ظهور نیز به لطف پروردگار سرفراز خواهیم شد. اگر خدای نکرده در این آزمون موفق نباشیم، معلوم نیست در امتحان یاری فرزند فاطمه علیه السلام نیز موفق باشیم.

فراموشی توصیه های مهم

در طول تاریخ، رهبران و پیشوایان الهی برای ادامه مسیر هدایت و سعادت توصیه هایی را به یاران و امت خویش نمودند؛ اما متأسفانه در برخی موارد، امت و پیروانشان از این امتحان سربلند بیرون نیامدند. مانند: توصیه مهم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر در مورد ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که مورد قبول همه است، دستور می دهد هر که جلورفته است برگردد و هر که عقب مانده است، برسد و همه مردم را به دستور قاطع پروردگار^۱ در آخرین

۱. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ مانده، ۶۷.

حج خود جمع می‌کند تا به آنها پیروی از علی علیه السلام را به عنوان امام بعد از خود توصیه نماید و این‌گونه وصیت می‌کند:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ هر که من مولای اویم بعد از من علی مولای اوست»^۱؛ چندین هزار نفر از مسلمانان با حضرت علی علیه السلام بیعت می‌کنند، ولی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله همه چیز فراموش می‌شود، سقیفه شکل می‌گیرد و کسی را از میان خودشان انتخاب می‌کنند و سایرین مجبور به بیعت با او می‌شوند.

وصیت‌های فراوانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد جایگاه و شأن خاندان رسالت و اهل بیتش به امت اسلام می‌کند نیز مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد و اتفاق‌هایی در مدینه می‌افتد که مایه شرمساری امت اسلامی می‌گردد. ادامه همین امتحان در کربلا رخ می‌دهد و باز هم امت رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی که پیامبر بارها او را روی دوش خود سوار می‌کرد و می‌فرمود:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سِبْطٌ
مِنَ الْأَسْبَاطِ»^۲

را فراموش کردند و لکه ننگین مردودی در امتحان الهی به پیشانی‌شان نشست.

در انقلاب اسلامی ایران نیز که با رهبری امام خمینی علیه السلام شکل گرفت، توصیه‌ها و سخنان راه‌گشای زیادی در مورد شکل اداره حکومت، ویژگی‌ها

۱. طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (احتجاج‌های امام حسن علی بن محمد العسکری علیه السلام فی شیء من التوحید و غیر ذلك من العلوم الدینیة و الدنیویة علی المخالف و المؤلف)، ج ۲، ص ۴۴۹.

۲. کامل الزیارات، باب الرابع عشر، ص ۵۲.

و نوع رفتار مسئولین برای همگان به خصوص دولتمردان و خواص جامعه داشتند. توصیه‌های واضح و روشن در مورد تبعیت از ولایت فقیه و ضمانتی که برای سلامت در بحران‌ها به کشور می‌دهد و بسیاری از توصیه‌های کاربردی دیگر. صحیفه نور پراست از توصیه و سفارش‌های امام علیه السلام که همه آنها برگرفته از آیات و روایات است.

امروز بعد از رحلت حضرت امام علیه السلام، یاران دیرین او مورد آزمایش قرار گرفته‌اند. اگر امروز به رفتار، زندگی آنها و سخنانی که به زبان می‌آورند نگاه کنیم، می‌توانیم بفهمیم تا چه اندازه در این امتحان موفق‌اند.

دنیاطلبی خواص

عبدالرحمن از اولین افرادی بود که مسلمان شد. او به دعوت ابوبکر اسلام آورد.^۱ عبدالرحمن را «مَنْ هَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ»، فردی که دو هجرت انجام داده دانسته‌اند. او به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، همراه تعدادی از مسلمانان به حبشه هجرت کرد. پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به مکه بازگشت و به همراه مسلمانان به مدینه رفت.^۲ در مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میان مسلمانان پیمان برادری ایجاد کرد، برخی منابع پیمان برادری عبدالرحمن را با عثمان^۳ و برخی دیگر با سعد بن ربیع دانسته‌اند.^۴ اهل سنت، عبدالرحمن را جزء عشره مبشره می‌دانند که پیامبر به آنها وعده بهشت داد.^۵

۱. مقدسی، البدء و التاریخ، بی تا، ج ۴، ص ۱۴۵.

۲. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۸۴۴.

۳. قمی، تفسیر القمی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۰۹.

۴. بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۵۲.

۵. سجستانی، سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۱۱.

عبدالرحمن در تمام غزوات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شرکت کرد.^۱ او در جنگ احد از افرادی بود که فرار نکرد و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و تعداد اندکی از صحابه در میدان جنگ باقی ماند^۲ و در این جنگ، جراحات بسیاری برداشت که برخی از آنها سبب لنگ شدن او شد.^۳ عبدالرحمن علاوه بر غزوات، به سریه‌ای نیز فرستاده شد. این سریه در منطقه دومة الجندل بود و با پذیرش اسلام توسط طرف مقابل، بدون درگیری پایان یافت.^۴ این سریه به سریه عبدالرحمن بن عوف نیز معروف است.

اما بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله عبدالرحمن بن عوف تغییر چهره داد و نقش تأثیرگذاری در انحرافات مسلمین ایفا کرد. وی علاوه بر اینکه در جریان سقیفه، آتش افروز فتنه بود؛ در شورای شش نفره عمر نیز با طرفداری از عثمان بن عفان، کفه خلافت را به نفع او سنگین کرد؛ عثمان نیز پاداش این طرفداری عبدالرحمن را به او عطا کرد؛ به نقل علامه امینی بیشترین بخشش عثمان از بیت‌المال به عبدالرحمن بن عوف و به میزان ۲,۵۶۰,۰۰۰ دینار بوده است.^۵ عثمان اولویت را به گروهی داده بود که عبدالرحمن بن عوف در میان آنها باشد.^۶

عبدالرحمن بن عوف از جمله خواص منحرفی بود که به انگیزه‌های

۱. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۹۵.

۲. صالحی دمشقی، سبل الهدی، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

۳. ذهبی، تاریخ الإسلام، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۳۹۲.

۴. واقدی، المغازی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۶۰.

۵. رک: علامه امینی، الغدير، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ ق، ۱۹۷۷ م، ج ۸، ص ۲۸۶.

۶. خواص و لحظه‌های تاریخ‌ساز، ج ۱، ص ۶؛ رک: فیاض، تاریخ اسلام، ص ۱۵۵.

باطلی چون مال پرستی، اقدام به مقابله با امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرد؛ چرا که خوب می دانست در حکومت علی علیه السلام نمی تواند به مال اندوزی و دنیاپرستی خویش ادامه دهد. وی با داشتن سابقه و شهرت فراوان میان مسلمانان، گرفتار دنیاپرستی و رفاه طلبی شد و سرگرم شدن به امور دنیوی، چشم بصیرت او را نابینا ساخت. او چنان به دنیا گرایش یافته بود که به نقل منابع تاریخی، به هنگام مرگ صد اسب، هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و ارث بسیاری برای وارثان باقی گذاشت؛ اما خود جز گناه و عصیان، توشه ای برای آخرت نبرد.^۱

در مورد خواص جامعه در هر دوره ای چنین امتحانی مطرح است. در زمان ما نیز افرادی که سال ها برای انقلاب زحمت کشیدند و مشکلات طاقت فرسایی را تحمل کردند، مورد آزمایش قرار می گیرند. بسیار اهمیت دارد که ثمره آن همه جان فشانی با غفلت و دنیا طلبی از بین نرود.

لذا تعجب ندارد که برخی از خواص مهم و تأثیرگذار دیروز، امروز در برابر انقلابی که خود آن را به وجود آوردند بایستند و به خاطر به دست آوردن دنیا و تبعیت از فرزندان^۲ و مشاوران ناصالح، به گذشته خود پشت پا بزنند. مسأله

۱. مروج الذهب، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مترجم: ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۶۹۰.

۲. «مَا زَالَ الرَّبُّيْرُ رَجُلًا وَمِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ أَبْنَاءُ الْمَشْتُومِ عَبْدِ اللَّهِ؛ همواره زبیر مردی از (خویشان) ما اهل بیت بود تا وقتی که پسرشوم او عبدالله پدید آمد». (عبدالله خویشاوندی را با ما برید؛ زیرا او اگرچه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ولی بعد از آن حضرت زندیق گشت. یعنی در باطن کافر گردیده و آشکارا اظهار ایمان می نمود؛ چنانکه مرحوم مامقانی در کتاب تنقیح المقال فرموده، و از مرحوم مجلسی است در کتاب بحار الأنوار: عبدالله بن زبیر بنی هاشم را دشمن می داشت، و علی علیه السلام را لعن نموده دشنام می داد. خلاصه این فرمایش را که نویسندگان سنی و شیعه در کتاب هاشان نقل نموده اند در نسخ نهج البلاغه نیست. ما آن را از نسخه ابن ابی الحدید نقل نمودیم)؛ فیض الإسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۲۹۴.

منافقین، بنی صدر و آیت الله منتظری، از این دست امتحانات است.

نکته اصلی اینجاست که یاران ولایت و امامت در هر کجا که بودند (حتی اگر کم و با امکانات محدود)، تا زمانی که با صداقت و شهامت گوش به فرمان بودند، نصرت خدا شامل حالشان می‌گردید.

در جریان جنگ بدر، در حالی مسلمانان به پیروزی رسیدند که تعداد آنها ۳۱۳ نفر و تعداد مشرکان با تمام امکانات و ابزار جنگ حدود ۱۰۰۰ نفر نقل شده است. خداوند متعال در قرآن به پیامبر خود صلی الله علیه و آله یادآوری می‌کند:

«وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ و به خاطر بیاورید هنگامی را که شما در روی زمین، گروهی کوچک و اندک و زیون بودید؛ آن چنان که می‌ترسیدید مردم شما را بر بایند! ولی او شما را پناه داد؛ و با یاری خود تقویت کرد؛ و از روزی‌های پاکیزه بهره‌مند ساخت؛ شاید شکر نعمتش را به جا آورید!». ^۱

این آیه، به پیامبر نصرت و دستگیری پروردگار در جنگ بدر را یادآوری می‌کند و می‌فرماید: هرگاه از نظر نیرو و امکانات کمبودی باشد، خدا به کسانی که دینش را نصرت کنند، یاری می‌رساند.

«وَلِيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَلْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» ^۲

۱. انفال، ۲۶.

۲. «و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است!»؛ حج، ۴۰.

«وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۱

اینها فقط چند نمونه از هزاران نوع امتحانی است که در طول تاریخ تکرار شده و در آینده نیز خواهد شد. به نحوی که اگر کسی نگاهی به تاریخ بیندازد، می‌تواند با مشاهده این موارد عبرت بگیرد و تا حدود زیادی در این زمینه آمادگی لازم را پیدا کند.

خاطره

بعد از ظهر ۱۴ اسفند ۱۳۶۲، بیت امام علیه السلام به قرارگاه اطلاع داد که فرمانده سپاه به تهران بیاید. همچنین گفته شد که امام علیه السلام فرموده‌اند:
 «جزایر حتماً باید نگه داشته شوند، هر طور که شده».

این دستور، تحولی اساسی در سرنوشت عملیات ایجاد کرد و سپاه این بار هرآنچه که در اختیار داشت، اعم از فرماندهان و باقیمانده سازمان یگان‌ها را وارد صحنه کرد. اما از لحاظ روحیه و استقامت، توان سپاه دو چندان شد و همه، حفظ هدف تعیین شده توسط امام علیه السلام را به بهای جان خود در دستور کار قرار دادند. فرمانده سپاه اظهار داشت:

از جزیره بیرون نمی‌رویم، حتی اگر سازمان سپاه از بین برود.

برادر شمعانی قائم‌مقام فرمانده کل سپاه به فرماندهان لشکرهای عاشورا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت:

«بروید جزایر را حفظ کنید، این دستور امام است و من خودم می‌آیم،

۱. «تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند بی‌آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است!»؛ حدید، ۲۵.

آر.پی. جی می‌زنم. به هر حال احتمال پاتک به جزایر زیاد است».

علاوه بر این، برادران محمد باقری، رشید علی نور و حسن دانایی به جزیره رفتند. مرخصی بسیجی‌ها لغو شد و به طور کلی تمام فرماندهان سپاه به جز برادر محسن رضایی و در برخی مواقع برادر شمشخانی، به جزیره رفتند تا با هم فکری یکدیگر راه‌های حفظ جزایر را مشخص کنند.

روز ۱۸ اسفند ۱۳۶۲ دوباره عراق حمله خود را با شدت هر چه تمام‌تر آغاز کرد و سپاه و بسیج با آنچه در دست داشتند پایداری و استقامت کرده و مانع از پیشروی دشمن شدند. شرایط و امکانات بسیار سخت و محدود بود. ضمن آنکه دشمن، سلاح‌های شیمیایی را هم وارد صحنه کرده بود. برادر رشید از جزیره به قرارگاه آمد و در مورد آنجا گفت:

«وضع خط خراب است. دشمن رخنه کرده و هر شب دارد پیش می‌آید. (عراق) دائماً نیرو می‌آورد و شدت عمل به خرج می‌دهد. نیروهای (ما) در خط خسته شده‌اند. آتش (دشمن) به شدت زیاد است. جاده، آب، غذا و نیرو کم است. پلیت و الوار برای ساختن سنگرنیست و لودر و بلدوزر برای احداث خاکریز وجود ندارد. نیروها در خط، آر.پی. جی و کلاشینکف دارند و از ادوات استفاده می‌کنند. از شدت حمله دشمن، بچه‌ها دیگر قادر نیستند فکر کنند. این جزیره طلسم شده و ما هر کاری می‌کنیم با مشکل مواجه می‌شویم».

روز ۱۹ اسفند ۱۳۶۲ نیز عراق باز هم حملات خود را از سر گرفت. اما این بار هم رزمندگان اسلام با گوشت و پوست و خون، ماشین جنگی ارتش بعثی را متوقف کردند. شهادت فرماندهانی چون حاج همت، یاغچیان، حمید باقری، اکبرزجاجی، بهروز غلامی و... بهایی بود که برای حفظ خط جزایر پرداخته شد.

طی این ۳ روز، اوج حماسه، استقامت و شهادت طلبی سپاهیان و بسیجیان به نمایش گذاشته شد. جزیره، سمبل پایداری و استقامت شده بود.

ایشان در مورد نتایج این عملیات افزود:

به هر تقدیر، حمله ۷۲ ساعته عراق با شکست مواجه شد. این ناکامی موجب توقف حملات دشمن گردید و بالاخره در پی فرمان امام علیه السلام، جزایر حفظ شد. اقتدار صدام در سطح بین‌المللی خرد شد و اراده و ایمان بسیجی‌های خمینی علیه السلام بر همه تجهیزات و ادوات جنگی عراق پیروز شد.^۱

این همان درسی بود که رزمندگان اسلام از اصحاب امام حسین علیه السلام آموخته بودند و می‌دانستند تا پشتیبان ولایت باشند هیچ آسیبی آنها و کشورشان را تهدید نمی‌کند.

امروز هم همان امتحان با همان ملاک‌ها در حال انجام است. برای کسانی که خود را مسلمان و منتظر امام زمان علیه السلام می‌دانند.

کلام نورانی امیر بیان در پایان این بخش بسیار دلنشین است، آنجا که به فرزند گرامی‌اش حضرت مجتبی علیه السلام فرمود:

«برای امور واقع نشده، به آنچه واقع شده است استدلال نما و با مطالعه قضایای تحقق یافته، حوادث یافت نشده را پیش بینی کن؛ زیرا امور جهان همانند یکدیگرند، از آن اشخاص نباش که موعظه سودش ندهد، مگر توأم با آزار و رنج باشد؛ زیرا انسان عاقل باید از راه آموزش و فکر، پند بپذیرد، این بهائم هستند که جز با کتک، فرمان نمی‌برند».^۲

۱. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، طرح کلی: روز شمار جنگ تحمیلی، ۱۳۶۸، ص ۹۷.

۲. «إِسْتَدَلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ، وَلَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَغَتْ»

۵. حمایت محور

خداوند در سنت امتحان‌های الهی، بنای بر حمایت از بنده دارد. خدایی که امتحان می‌گیرد، همان خدای حکیم، مهربان و رؤف است که بنده‌هایش را حتی از خودشان بیشتر دوست دارد. پس تا جایی که امکان داشته باشد در امتحان‌ها آنها را یاری می‌کند، مگر اینکه کسی نخواهد از این حمایت بهره‌مند شود و تصمیم به نافرمانی بگیرد.

آزمایش الهی در واقع همان پرورش، تربیت و ارتقاء است. همان‌گونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می‌گدازند تا به اصطلاح آب‌دیده شود، آدمی را نیز در کوره حوادث سخت، پرورش می‌دهند تا مقاوم گردد.^۱

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كُفُورًا؛ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس».^۲

در امتحان‌های الهی، بی‌شک هر آنچه از حجت‌ها و دلایل و راه‌های مورد نیاز برای پیروزی در امتحان وجود دارد، در اختیار مردم قرار می‌گیرد. اگر بخواهیم تشبیه کنیم، مانند این است که فرمول‌های مورد نیاز از قبل در اختیار مکلفین قرار می‌گیرد و فقط صورت مسأله فرق می‌کند که با توجه به فرمولی که در اختیار افراد است، حل مسأله و موفقیت در آزمون کار ساده‌ای است.

اگر خدای تبارک و تعالی در قرآن می‌فرماید:

﴿ فِي إِيْلَامِهِ، فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالْأَدَابِ، وَ الْبَهَائِمُ لَا تَتَّعِظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ. إِطْرِيحُ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الضَّرْبِ وَ حُسْنِ التَّقِينِ؛ صبحی صالح، نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۴۰۲.

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۲۶.

۲. انبیاء، ۳.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۱

یعنی اگر در امتحان‌ها به فکریاری دین خدا و دفاع از ارزش‌های دینی باشید، من نیز از شما حمایت می‌کنم و پیروزی و ثبات قدم به شما عنایت می‌کنم.

خداوند به یوسف علیه السلام دستور می‌دهد از گناه فرار کند. درب‌های بسته و قفل شده با حمایت الهی باز می‌شود و او از این امتحان سربلند می‌شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله به امر خدا تصمیم به هجرت می‌گیرد و در غار به خاطر فرار از مشرکین پنهان می‌شود و با حمایت خدا عنکبوت تار می‌تند و ایشان حفظ می‌شود.

امام زین العابدین علیه السلام در میانه بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ بشر، زنده می‌ماند و با حمایت الهی ادامه‌دهنده سلسه جلیله امامت می‌شوند.

در عملیات والفجر ۸ و عبور از رود اروند، نیروهای عراقی به واسطه بارش باران، خیال‌شان از بابت عملیات از سمت ایران آسوده بود و استراحت می‌کردند و این حمایت خداست که آنها غفلت کنند و عملیات فوق‌العاده و بی‌نظیر والفجر ۸ با پیروزی پایان پذیرد.

۶. فراگیر

گاهی امتحان‌های الهی، آزمون‌هایی فردی است و گاهی اجتماعی. در مورد امتحان‌های فردی، توضیحات داده شد. اما برای اینکه مقصود از امتحان‌های اجتماعی روشن شود، خوب است به نمونه‌های ذیل توجه کنید:

امتی که خلیفه بلافضل پیامبر صلی الله علیه و آله را با همه سفارش‌ها و توصیه‌ها رها می‌کند و فرد دیگری را برمی‌گزیند، باید سال‌ها از نعمت حکومت امام معصوم علیه السلام و جانشین حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله محروم باشد. این همان امتحان اجتماعی است که خدا از مردم می‌گیرد و نتیجه برای خوبان امت و بدهای امت یکسان است و به اصطلاح، ترو خشک با هم می‌سوزند.

زمانی که حکومت بعث عراق جنگ تمام‌عیاری را برای تصرف یک هفته‌ای پایتخت ایران آغاز کرد، امتحان مهم و سختی برای همه مردم ایران زمین به وجود آمد. امتحانی عمومی که نتیجه آن بستگی به عملکرد درست اکثریت مردم داشت. اگر مردم در این امتحان به خوبی عمل نمی‌کردند، شکست برای همه مردم می‌بود. چه آنها که در جنگ حاضر بودند و کمک می‌کردند و چه آنها که شرکت نکردند. خاصیت امتحان‌های اجتماعی این‌گونه است که نتیجه برای همه رقم می‌خورد.



فصل چهارم

چهار رکن امتحان الهی را بشناسیم

رکن اول: امتحان گیرنده

در یک کلمه باید گفت امتحان گیرنده «خدا»ست، اما برای اینکه خدایی را که امتحان می‌گیرد بهتر بشناسیم به برخی صفات خداوند که در قرآن بیان شده است، اشاره می‌کنیم.

خالق است

«قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»^۱

خداوند از جزیی‌ترین صفات انسان مطلع است و به آن آگاهی دارد. نه تنها از انسان که از همه خلقت مطلع است و اگر از کسی امتحان می‌گیرد، همه خصوصیات او را در نظر دارد.

به عنوان مثال: کسی که یک ماشین را می‌سازد، به خوبی می‌داند که این ماشین با توجه به ساختاری که دارد اگر در جاده‌های کوهستانی و ناهموار

استفاده شود، زود خراب می‌شود، ولی در جاده‌های کویری با سرعت بالا می‌تواند حرکت کند و مشکلی پیش نیاید.

خداوند متعال نیز می‌داند انسان چه توانایی‌ها و چه ضعف‌هایی دارد و با توجه به آنها او را امتحان می‌کند.

قادراست

«إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱

امتحان‌گیرنده خداست که تمام زمین و زمان در اختیار اوست و «يُفَعِّلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»^۲ است. هر چه را که بخواهد می‌تواند به صورت ابزاری جهت امتحان قرار دهد و هر چه را که بخواهد کمک و نصرتی برای بنده قرار دهد، می‌تواند؛ می‌تواند به آسمان امر کند که نبارد، به زمین امر کند که درون خود را عیان نکند، به باد امر کند طوفان شود...؛ همه چیز به دست قدرت اوست. برای درک بهترین قسمت کافی است ۵۶ آیه‌ای که در قرآن با «هُوَ الَّذِي» شروع می‌شود را بررسی کنیم.^۳

۱. در قرآن زیاد تکرار شده است.

۲. حج، ۱۸.

۳. مانند آیات: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِيحُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ حدید، ۴.

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأْمَسُوا فِي مَنَاجِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ»؛ ملک، ۱۵.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ بقره، ۲۹.

راحم است

«أَنَّ اللَّهَ رُؤُوفٌ رَحِيمٌ»^۱

گاهی ممکن است برخی از بندگان خدا این چنین تصور کنند که مشکلات و بلاهایی که در زندگی تحمل می‌کنند، به خاطر این است که خداوند آنها را دوست ندارد و به همین دلیل است که با سختی و مشکلات آنها را در تنگنا قرار می‌دهد. در صورتی که مهربان‌ترین و دلسوزترین شخص نسبت به بنده‌ها، خداست و محبت مادر به فرزندان به اندازه قطره‌ای از محبت خدا به بندگان نیست.

هر مادری از سردلسوزی فرزندش را به مدرسه می‌فرستد، تا علم بیاموزد. اگر چه فرزند دل‌بندش صبح‌ها مجبور باشد زود بیدار شود و در مدرسه سختی درس خواندن و امتحان دادن را متحمل شود. خدایی که از مادر مهربان‌تر است، دنیا را برای بندگان همانند مدرسه‌ای، محل درس‌آموزی و امتحان قرار داده است تا رشد کنند و به درجات بالایی معرفت ارتقاء یابند.

عادل است

«فَالْيَوْمَ لَا تَظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۲

خداوند به کسی ظلم نمی‌کند و کسی که در بستر مشکلات و امتحان‌های الهی سختی کشیده باشد، در قیامت پاداش دریافت می‌کند. به عنوان نمونه به دوروایت در مورد کسانی که در دنیا به مریضی جسمی مبتلا می‌شوند، توجه کنید:

۱. آیات زیادی به این صفت اشاره نموده است از قبیل: نور، ۲۰.

۲. یس، ۵۴.

عبدالله بن ابی یعفر که همیشه بیمار بود می‌گوید: از دردهایی که به من به علت بیماری ام می‌رسید، به امام صادق علیه السلام شکایت کردم. حضرت به من فرمود: «اگر مؤمن پاداشی را که برای مصیبت‌ها خداوند برایش در نظر گرفته بداند، هرآینه آرزو می‌کند که او را با قیچی تکه تکه کنند».^۱

اگر انسان نیازمند، برای رفع گرفتاری خود دعا کند و استجابت دعای او به مصلحت نباشد، خداوند در قیامت از او عذرخواهی می‌کند و می‌فرماید: «اگر دعای تو مستجاب نشد، مصلحت نبود و علت آن را برای او روشن می‌کند و به گونه‌ای برای او جبران می‌نماید که آن بنده می‌گوید ای کاش هیچ يك از دعاهایم در دنیا مستجاب نشده بود».^۲

خداوند عادل است و هر عملی را به عمل کننده آن برمی‌گرداند؛ چه عمل خوب باشد و چه عمل بد.

«وَنَصْعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ؛ ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می‌کنیم؛ پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی‌شود؛ و اگر به مقدار سنگینی يك دانه خردل (کار نيك و بدی) باشد، ما آن را حاضر می‌کنیم؛ و کافی است که ما حساب‌کننده باشیم».^۳

خدایی با چنین ویژگی‌ها، وقتی از بنده‌ای امتحان می‌گیرد، بهترین شرایط را برای بنده‌اش فراهم می‌کند، سپس او را مورد امتحان قرار می‌دهد.

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۹۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۹۱-۴۹۰.

۳. انبیاء، ۴۷.

البته این مربوط به آنجایی است که خداوند امتحان می‌گیرد و شخص ممکن است به سختی‌ها و مشکلاتی دچار شود. اما در جایی که کسی با سوء اختیار برای خود دردسر می‌سازد، باید خودش پاسخ‌گو باشد و نمی‌تواند به خدا شکایت کند که چرا چنین و چنان کردی؟!

امتحان‌های الهی بر اساس حکمت، مهربانی و قدرت خداست و در حساب‌رسی آن به کسی ظلم نمی‌شود.

رسول خدا ﷺ فرمودند: «در روز قیامت، هنگامی که دفترها گشوده می‌شود و ترازوهای حساب و کتاب را می‌آورند، برای اهل بلا و گرفتاری، ترازویی نصب نمی‌گردد و دفتری برای آنان گشوده نمی‌شود، سپس آیه «إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱ را قرائت فرمودند».^۲

حکیم است

«عَزِيزًا حَكِيمًا»

امتحان‌گیرنده کسی است که هم قادر است و هم حکیم؛ هرکاری که انجام می‌دهد بر اساس دلیل و منطق صحیح است. اگر کسی را به فقر می‌آزماید، دلیل دارد و اگر کسی را با دارایی آزمایش می‌کند نیز بی‌دلیل نیست.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالْفَقْرِ وَلَوْ أَعْنَيْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالْغِنَاءِ

۱. زمر، ۱۰.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۰۱.

وَلَوْ أَفْقَرْتُمْ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالسُّقْمِ وَلَوْ صَحَّحْتُ جِسْمَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالصِّحَّةِ وَلَوْ أَسْقَمْتُمْ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ إِنِّي أَدْبَرُ عِبَادِي لِعَلِّمِي بِقُلُوبِهِمْ فَإِنِّي عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ همانا از بندگان مؤمن من، کسی هست که ایمان او جز با تنگ دستی به سامان نمی شود و اگر او را توانگر سازم، توانگری، [ایمان] او را تباه می کند، و از بندگان مؤمن من، کسی هست که ایمانش جز با توانگری به سامان نمی شود و اگر او را تنگ دست کنم، تنگ دستی [ایمان] او را تباه می سازد، و از بندگان مؤمن من، کسی هست که ایمان او جز با بیماری به سامان نمی شود و اگر تن او را بهبود بخشم، [ایمان] او را تباه می کند، و از بندگان مؤمن من، کسی هست که ایمانش جز با تندرستی به سامان نمی شود و اگر او را بیمار کنم، [ایمان] او را تباه می سازد. من بندگانم را طبق دانش خود به دل های ایشان، تدبیر می کنم؛ و من، دانا و آگاهم».^۱

رکن دوم: امتحان شونده

کسی که می خواهد وارد دانشگاه شود، کنکور می دهد. انسانی که می خواهد به درجات بالای معرفت دست پیدا کند و از زندگی حیوانی فاصله بگیرد نیز، در معرض امتحان الهی بهترین بهره را می برد.

خصوصیات امتحان شونده

امتحان دهنده انسان است با سرمایه عقل و فطرت. عقل، قدرت سنجش و

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۰.

انتخاب به انسان می‌دهد. و توسط آن خوبی و بدی را می‌فهمد و اختیار دارد هر کدام را انتخاب کند. عقل است که ایمان آوردن به خدا را تأیید می‌کند و حجت‌های الهی و امامان را برمی‌گزیند.

امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: «يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأُمَّةُ عليهم السلام وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ؛ ای هشام! خدا را بر مردم، دو حجت است: حجتی بیرونی و حجتی درونی. حجت بیرونی، فرستادگان و پیامبران و امامان اند و حجت درونی، خردهایند».^۱

با توجه به کلام امام کاظم علیه السلام، انسان با این ویژگی‌ها آمادگی این را دارد که با استفاده از عقل و نقل (آیات و روایات) که ملاک‌های شرکت در امتحان‌های الهی را بیان کرده‌اند، در هر امتحانی پیروز شود.

علاوه بر عقل، فطرت^۲ نیز به کمک انسان می‌آید تا در انتخاب‌ها به او یاری رساند.

حجت ظاهری و باطنی به علاوه فطرت، سرمایه‌های انسانند برای گذراندن امتحان‌های الهی و در نتیجه رشد و تعالی انسان.

رکن سوم: مواد امتحان (مسائل)

در یک تقسیم‌بندی، می‌توان سؤالات امتحان‌های الهی را به سؤالات تکوینی و تشریحی تقسیم کرد.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۲. «فَطَرَتُ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»؛ روم، ۳۰.

سؤالات تکوینی

از نظر مذهب شیعه که قائل به اختیار است و جبر را محال می‌داند، انسان، تا آنجایی که به اراده و اختیار او مربوط می‌شود، حاکم بر وضع آینده خود است. وضع آینده یک انسان شبیه یک ورقه امتحانی است و نمره‌ای که به آن داده می‌شود، تعیین‌کننده سعادت یا شقاوت اوست. در این برگه امتحانی، هیچ جوابی نگاشته نشده است و تنها چیزی که در آن موجود است، سؤالات و توضیحاتی در مورد سؤالات است. بخشی از این سؤالات را خداوند طراحی کرده و از دست ما خارج است؛ یعنی برخی از سؤالات تکوینی هستند. مثلاً ما نمی‌دانیم که امروز در خیابان با چه حادثه‌ای روبرو خواهیم شد، ولی با هر حادثه‌ای که روبرو شویم یک سؤال امتحانی است که باید به آن جواب درست بدهیم. این‌گونه سؤالات، سؤال‌های تکوینی هستند. بنابراین، هر اتفاق تکوینی که برای ما رخ دهد، چه عذاب باشد، چه رحمت باشد، چه برای امتحان باشد و چه عقوبت اعمال گذشته خودمان و...، همگی سؤال امتحانی هستند و جواب درست ما را می‌طلبند. لذا لزومی ندارد که ما بدانیم این حادثه از چه سنخی است؛ آنچه مهم است، واکنش صحیح ما در مقابل آنهاست و عکس‌العمل و پاسخ درست را فطرت، عقل و دین به ما یاد داده است. بنابراین، ارزیابی این امتحانات نیز بر اساس آنچه که به ما آموزش داده شده است انجام می‌گیرد.

سؤالات تشریحی

اما سؤالات تشریحی عبارتند از: واجبات، محرمات، مستحبات و مکروهات. واجبات را حتماً باید به جا آورد و محرمات را حتماً باید ترک کرد. اینها سؤالاتی

است که نمره آنها تعیین‌کننده وضع آینده یا به اصطلاح سرنوشت ماست؛ ولی مستحبات سؤالاتی هستند که اگر آنها را با آگاهی انجام دهیم، نمره تشویقی دارد. اگر مکروهات را ترک کنیم، خدا در نمره دادن با ارفاق عمل می‌کند. اما اگر کسی در امتحان تشریحی بی تفاوت باشد یا همه سؤالات را غلط جواب دهد یا امتحان را به باد تمسخر بگیرد و...، در این صورت خدا یا سؤالات انحرافی پیشش می‌گذارد؛ همان طور که در قرآن فرموده است:

«وَمَكْرُوهٍ أَمْكُرًا وَمَكْرُوهٍ أَمْكُرًا وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ؛ آنها مکر کرده نقشه مهمی کشیدند، و ما هم نقشه‌ای کشیدیم، در حالیکه آنها درک نمی‌کردند»^۱.

یا به ورقه امتحانی او مهر مردودی می‌زند:

«خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۲ کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد. خدا بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده؛ و بر چشم‌هایشان پرده‌ای افکنده شده؛ و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست...»^۳.

۱. نمل، ۵۰.

۲. بقره، ۷.

۳. «گروهی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا و روز ستاخیز ایمان آورده‌ایم. در حالیکه ایمان ندارند. می‌خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالیکه جز خودشان را فریب نمی‌دهند؛ (اما) نمی‌فهمند. در دل‌های آنان یک نوع بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده؛ و به خاطر دروغ‌هایی که می‌گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آنهاست. و هنگامی که به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید! می‌گویند: ما فقط اصلاح‌کننده‌ایم. آگاه باشید! اینها همان مفسدانند؛ ولی نمی‌فهمند. و هنگامی که به آنان گفته شود: همانند (سایر مردم) ایمان بیاورید! می‌گویند: آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم؟! بدانید اینها همان ابلهانند ولی نمی‌دانند»؛ بقره، ۶ تا ۱۶.

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ؛ هنگامی که افراد باایمان را ملاقات می‌کنند، می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم. (ولی) هنگامی که با شیطان‌های خود خلوت می‌کنند، می‌گویند: ما با شما ییم. ما فقط (آنها را) مسخره می‌کنیم. خداوند آنان را استهزا می‌کند؛ و آنها را در طغیانشان نگه می‌دارد، تا سرگردان شوند».^۱

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ؛ آنان کسانی هستند که «هدایت» را به «گمراهی» فروخته‌اند؛ و (این) تجارت آنها سودی نداده؛ و هدایت نیافته‌اند».^۲

«وَبَدَلَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ * وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَأُكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَأَكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّن تَأْوِيلِينَ * ذَالِكُمْ بِأَنكُم اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَعَرَّيْتُمْ الْحَيَوَةَ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ؛ سرانجام آنچه را استهزا می‌کردند آنها را فرامی‌گیرد. و به آنها گفته می‌شود: امروز شما را فراموش می‌کنیم همان‌گونه که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید؛ و جایگاه شما دوزخ است و هیچ یآوری ندارید. این به خاطر آن است که شما آیات خدا را به مسخره گرفتید و زندگی دنیا شما را فریب داد. امروزه آنان را از دوزخ بیرون می‌آورند، و نه هیچ‌گونه عذری از آنها پذیرفته می‌شود».^۳

کسانی که از امتحان‌های الهی طفره می‌روند و برگه امتحان را با بی‌تفاوتی پرمی‌کنند و به سخره می‌گیرند، این‌گونه به عذاب الهی دچار می‌شوند.

۱. بقره، ۱۵.

۲. بقره، ۱۶.

۳. جاثیه، ۳۳ تا ۳۵.

در تقسیم بندی دیگری می توان سؤالات امتحان الهی را در مورد نعمت ها به اقسام زیر دسته بندی کرد:

سؤال از نعمت ها

داده ها

خدا انسان را به واسطه نعمت هایی که داده است امتحان می کند؛ سلامتی، ثروت، اولاد، همسر، ولایت، دین، شهرت و ...

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ؛ درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد، تا شما را به وسیله آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید».^۱

کسی که خدا به او سلامتی داده و از این نعمت بی بدیل بهره مند بوده است، باید در برابر این نعمت شکرش را به جا آورد و زکات آن را بپردازد که شکر آن خدمت به دیگران است.

کسی که خدا به او ثروت داده و در رفاه و آسایش زندگی می کند، باید به فکر فقرا و مستمندان باشد تا شکر نعمت دارا بودن را به جا آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به کسانی که سالم و دارا هستند، این چنین هشدار می دهند:

«لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَشِقَّ بِخَصَلَتَيْنِ: الْعَافِيَةِ وَالْغَنِيِّ. بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافِيًّا

إِذْ سَقِمَ وَبَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا إِذْ افْتَقَرَ؛ برای بنده سزاوار نیست که به این دو خصلت (همواره) پشت‌گرم باشد: یکی سلامتی و دیگری دارایی. گاهی در حالیکه تو شخص را سالم می‌بینی، ناگهان بیمار می‌شود و زمانی که او را غنی و متمکن می‌یابی، ناگاه بی‌چیز و تهیدست می‌گردد»^۱.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«ثُمَّ لَتَسْتَأْنِنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ؛ به تحقیق در روز قیامت از نعمت‌ها سؤال خواهد شد»^۲.

ابوحنیفه از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر این آیه سؤال کرد، امام علیه السلام سؤال را به او برگرداند و فرمود: نعیم به عقیده تو چیست؟ عرض کرد: غذا است و طعام و آب خنک، فرمود: اگر خدا بخواهد تو را روز قیامت در پیشگاهش ننگه دارد تا از هر لقمه‌ای که خورده‌ای و هر جرعه‌ای که نوشیده‌ای از تو سؤال کند، باید بسیار در آنجا بایستی! عرض کرد: پس نعیم چیست؟

فرمود: ما اهل بیت هستیم که خداوند به وجود ما به بندگانش نعمت داده، و میان آنها بعد از اختلاف الفت بخشیده، دل‌های آنان را به وسیله ما به هم پیوند داده، و برادر خود ساخته؛ بعد از آنکه دشمن یکدیگر بودند، و به وسیله ما آنها را به اسلام هدایت کرده است.

یکی از نعمت‌های الهی در دسترس قرار دادن انبیاء، اهل بیت علیهم السلام و علما برای مردم است. مردم در برابر این دارایی امتحان می‌شوند. «فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ؛ از میان مردم کسانی هستند که به انبیاء ایمان می‌آوردند و

۱. صبحی صالح، نهج البلاغه، ص ۵۵۱.

۲. تکاثر، ۸.

کسانی که نسبت به دارایی‌ای که خدا به آنها داده بود، کفران نعمت کردند.^۱ یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های هر مؤمن این است که بدانند آیا در آخرت می‌توانند از سؤالاتی که از او می‌پرسند، سربلند بیرون بیاید یا خیر؟ به همین دلیل پیامبر اسلام ﷺ از سؤالاتی که در آخرت به واسطه داشته‌ها و دارایی‌هایی که خدا در اختیار هر شخص قرار داده است، پرسیده می‌شود خبر داده‌اند.

«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ تَزَلْ قَدَمَا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ عُمْرِهِ فِيهِمْ أَفْنَاهُ وَعَنْ سَبَابِهِ فِيهِمْ أَبْلَاهُ وَعَمَّا اِكْتَسَبَهُ مِنْ أَيْنٍ اِكْتَسَبَهُ وَفِيهِمْ أَنْفَقَهُ وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ هرگاه روز قیامت بیاید، بنده قدم از قدم بر ندارد، مگر اینکه از او درباره چهار چیز پرسیده می‌شود:

۱. از عمرش که در چه راه نابود کرده است؛
۲. از جوانیش که در چه راه فرسوده است؛
۳. از کسبش که از کجا به دست آورده و در چه راهی مصرف کرده است؛
۴. و از دوستی ما اهل بیت.^۲

نداده‌ها

خدا انسان را به واسطه چیزهایی که به انسان نداده است نیز امتحان می‌کند. کسی که خدا به او ثروت نداده، به خاطر فقر مورد آزمایش الهی است. کسی که فرزند می‌خواهد و خدا به او بعد از ده سال هنوز فرزند عنایت نکرده یا کسی که از زمان تولد از داشتن عضوی از بدنش محروم بوده، نیز مورد امتحان قرار گرفته است.

۱. بقره، ۲۵۳.

۲. ابن شعبه حزان، تحف العقول، ص ۳۵.

ثعلبه بن حاطب از انصار بود و مرد فقیری بود و مرتب به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد اصرار داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کند که خداوند مال فراوانی به او بدهد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ثعلبه! مال اندکی که از عهده شکر آن برآیی، بهتر است از مال فراوانی که نتوانی شکرش را بجای آوری. آیا بهتر نیست که توبه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تاسی جویی و به زندگی ساده ای بسازی؟ مگر خداوند نفرموده:

«لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱

پس چرا چنین تقاضایی می کنی؟ با اینکه من با آن خدایی که جانم به دست قدرت اوست، اگر بخواهم این کوه ها برایم طلا و نقره شود، می شود. ولی نمی خواهم. بعد از چند روز دیگر آمد و عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله! از خدا بخواه مرا مال دنیایی روزی بفرماید، و به آن خدایی که تو را به حق مبعوث فرمود، اگر به من روزی کند، من حق همه صاحبان حق را می پردازم. حضرت عرض کرد: بارالها! ثعلبه را مالی روزی فرما. ثعلبه گوسفندی خرید، و زاد و ولد بسیار شد، به حدی که مدینه برای چرای آن به تنگ آمده بود. مجبور شد گوسفندان خود را بیرون برده در بیابانی از بیابان های مدینه جای دهد و بچراند، و همچنان رو به زیادت می رفت و او از مدینه دور می شد و به همین جهت از نماز جمعه و جماعت باز می ماند، رسول خدا صلی الله علیه و آله کارشناسی فرستاد تا گوسفندانش را شمرده، زکاتش را بگیرد. ثعلبه زیر بار نرفت و گفت: زکات در حقیقت همان باج دادن است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر ثعلبه، چیزی نگذشت که این آیات نازل شد:

«وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ

الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ؛ بعضی از آنها عهد بستند که اگر از گرم خویش به ما عطا کند، قطعاً صدقه خواهیم داد و بی تردید از صالحان خواهیم شد. اما هنگامی که از فضل خویش به آنان بخشیدیم، بدان بخل ورزیدند و با اعراض روی برتافتند.^۱

داستان

یکی از مبلغین نقل می‌کرد:

در جوانی برای تبلیغ به یک روستا رفتم. چند روزی نگذشته بود که سرو صدایی بیرون خانه توجه همه را جلب کرد. وقتی بیرون رفتیم، دیدیم مردی بالای پشت بام رفته و با تفنگ به سمت آسمان تیراندازی می‌کند و بلند می‌گوید من از تو پسر می‌خواهم، چرا به من نمی‌دهی؟ اهالی او را گرفتند و آرام کردند. جریان را از مردم جويا شدم؛ گفتند که سال‌هاست از خدا فرزند می‌خواهد ولی بعد از گذشت چندین سال خدا به او عطا نکرده است و به خاطر اعتراض به خدا این کار را کرده است.

سال‌ها گذشت و دوباره برای تبلیغ به همان روستا رفتم. دوباره سرو صدایی از کوچه بلند شد. بیرون رفتم و دیدم مردم جلوی خانه‌ای جمع شدند. جلوتر رفتم دیدم جوانی پدرش را به درخت بسته است و او را با شلاق می‌زند. پسر جسور و بی ادبی بود که هر طور شده جلویش را گرفتیم و از کاری که می‌کرد منصرفش کردیم. چهره مرد بیچاره‌ای که به درخت بسته شده بود آشنا بود. او همان مردی بود که از خدا فرزند می‌خواست و به سمت خدا تیر می‌انداخت.

خدا بعد از سال‌ها به او پسری داده بود که پدرش را به درخت می‌بست و کتکش می‌زد. اگر خدا در زمینه‌ای صلاح می‌داند که نعمتی را ندهد، اصرار کردن در آن مورد بی‌جاست.

در نداده‌های خدا، حکمت است.

انس از وجود نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله و ایشان از جبرئیل و جبرئیل از خداوند متعال نقل می‌کند که فرمود:

«إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالْفَقْرِ وَ لَوْ أُغْنِيَتْهُ
لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ؛ همانا از بندگان مؤمن من کسانی هستند که ایمان آنها حفظ
نمی‌شود مگر زمانی که فقیر باشند، اگر غنی و پولدار باشند ایمانشان فاسد
می‌شود.»^۱

گرفته‌ها

گاهی خداوند به واسطه نعمت‌هایی که از انسان می‌گیرد، او را امتحان می‌کند.

«وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ
الثَّمَرَاتِ وَ بَشِيرِ الصَّابِرِينَ؛ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی،
و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به
استقامت‌کنندگان!»^۲

محمد بن مسلم گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

۱. شیخ صدوق، التوحید، باب أن الله تعالى لا يفعل عبادة إلا الأصلاح لهم، ص ۶۲.

۲. بقره، ۱۵۵.

«پیش از ظهور قائم علیه السلام نشانه‌هایی از جانب خدای تعالی برای مؤمنان خواهد بود. گفتیم: فدای شما شوم آنها کدام است؟ فرمود: قول خدای تعالی که می‌آزماییم شما را یعنی مؤمنان را پیش از خروج قائم علیه السلام بِشْيءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ^۱ فرمود: (ایشان را می‌آزماییم به چیزی از خوف) از پادشاهان بنی‌فلان در آخر سلطنت آنها (و گرسنگی) به واسطه گرانی قیمت‌ها (و کاستی در اموال) فرمود: کسادی داد و ستد و کمی سود (و کاستی در نفوس) به واسطه مرگ و میر فراوان (و کاستی در ثمرات) فرمود: کمی ریعان زراعت (و صابران را مژده بده) در آن هنگام به تعجیل خروج قائم علیه السلام. سپس فرمود: ای محمد! این تأویل آیه است و خدای تعالی فرموده است: و تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند»^۲.

قطعاً یکی از تلخ‌ترین و سخت‌ترین چیزهایی که ممکن است کسی از دست بدهد، از دست دادن نزدیکانش است؛ از دست دادن پدر، مادر و عزیزان داغ سنگینی است که در امتحانات الهی منظور شده است.

۱. بقره، ۱۵۵.

۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ قُدَّامَ الْقَائِمِ عَلَامَاتٍ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ وَمَا هِيَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِغِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ علیه السلام بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ قَالَ يَبْلُوهُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ مِنْ مَلُوكِ بَنِي فَلَانٍ فِي آخِرِ سُلْطَانِهِمْ وَالْجُوعِ بَعْلَاءِ أَشْعَارِهِمْ وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ قَالَ كَسَادُ التِّجَارَاتِ وَقِلَّةُ الْفُضْلِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَنْفُسِ قَالَ مَوْتٌ ذَرِيعٌ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ قَالَ قِلَّةٌ رَيْعٌ مَا يُزْرَعُ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ عِنْدَ ذَلِكَ بِتَعْجِيلِ خُرُوجِ الْقَائِمِ علیه السلام ثُمَّ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ هَذَا تَأْوِيلُهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالتَّائِمُونَ فِي الْعِلْمِ؛ شيخ صدوق، کمال الدین و اتمام النعمه، مترجم: منصور بهلوان، ج ۲، ص ۵۵۵.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«عده‌ای خدمت پیامبرشان رسیدند و از او خواستند تا دعا کند و خدا مرگ را از میان آنها بردارد - عمر طولانی داشته باشند - پیامبر دعا کرد و خداوند دعای او را مستجاب ساخت. به مرور زمان چون کسی نمی‌مرد، تعداد آنها زیاد شد و تا اندازه‌ای که خانه‌ها از اهل آن خانه پر شدند و برای فرزندان آنها جایی نبود. وقتی مرد صبح از خانه بیرون می‌رفت، نیاز بود برای پدرش، مادرش، مادربزرگش، پدر مادربزرگش چیزی تهیه کند و آنها را سیر کند و به آنها رسیدگی کند. به همین دلیل دیگر زندگی برای آنها معنایی نداشت. نزد پیامبرشان آمدند و خواستند تا دعا کند و وضعیت به حال سابق برگردد. پیامبر از خدا خواست و اوضاع مانند قبل گردید».^۱

در عزیزترین و بهترین چیزهایی که خداوند بنا بر مصلحت از بندگانش می‌گیرد، حکمت‌هایی نهفته است که فقط او می‌داند و تشخیص می‌دهد و جایگاه بنده مؤمن در این امتحان‌ها فقط جایگاه صبر و رضایت مندی نسبت به خواست پروردگار است که بهترین عمل خواهد بود. اما اگر بخواهد در هر نعمتی که خدا از او می‌گیرد جزع و فزع کند و به خدا شکایت ورزد، جزء گروهی خواهد بود که در امتحان گرفتن نعمت‌ها نمره قبولی دریافت نمی‌کنند.

همچنین در روایتی قدسی به نقل از امام صادق علیه السلام، خداوند در برابر نعمت‌هایی که از بنده‌اش می‌گیرد انتظار دارد تا او صبر کند و به قضای

۱. «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنْ قَوْمًا اتَّوَأْتُوا نَبِيًّا فَقَالُوا اذْعُ لَنَا رَبِّكَ يَرْفَعُ عَنَّا الْمَوْتَ فَدَعَا لَهُمْ فَرَفَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْهُمْ الْمَوْتَ وَكَثُرُوا حَتَّى صَافَتْ بِهِمُ الْمَنَازِلُ وَكَثُرَ النَّسْلُ وَكَانَ الرَّجُلُ يُصْبِحُ فَيُحْتَاجُ أَنْ يُطْعِمَ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ وَ جَدَّهُ وَ جَدَّةَ وَ يُؤْضِيهِمْ وَ يَتَعَاهَدَهُمْ فَشَغِلُوا عَنْ طَلَبِ الْمَعَاشِ فَأَتَوْهُ فَقَالُوا سَلْ رَبِّكَ أَنْ يَرُدَّنَا إِلَى آجَالِنَا الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا فَسَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَدَّهُمْ إِلَى آجَالِهِمْ»؛ شیخ صدوق، التوحید، ص ۴۰۵.

پروردگار راضی باشد تا پاداشی ارزشمند که در زمره صدیقین بودن است نصیبش شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «در ضمن آنچه خدای عز و جل به موسی بن عمران وحی کرد این بود که: ای موسی بن عمران، مخلوقی که نزد دوست تراز بنده مؤمن باشد نیافریدم، من او را مبتلی کنم به آنچه برای او خیر است و عافیت دهم به آنچه برایش خیر است. آنچه شر اوست از او بگردانم، برای آنچه خیر او است، و من به آنچه بنده ام را اصلاح کند دانانم، پس باید بر بلایم صبر کند و نعمت هایم را شکر نماید و به قضایم راضی باشد، تا او را در زمره صدیقین نزد خود نویسم، زمانی که برای من عمل کند و امرم را اطاعت نماید».^۱

وجود نازنین امام حسین علیه السلام در برابر امتحان سخت شهادت علی اصغر علیه السلام این چنین در میان ناظران زمینی و آسمانی خود نمایی می کند:

فرمود: خواهرم زینب! بچه کوچک مرا بیاور تا با وی وداع گویم، امام علیه السلام او را گرفت تا ببوسد، حرمه بن کاهل^۲ تیری انداخت که آن گلوگاه کودک را سوراخ

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى علیه السلام أَنْ يَا مُوسَى مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ وَإِنَّمَا أُبْتَلِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَعَافِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِ أَمْرٌ عَبْدِي فَلْيَصْبِرْ عَلَيَّ بَلَائِي وَلْيَشْكُرْ نِعْمَائِي وَلْيَرْضَ بِقَضَائِي أَكْتُبُهُ فِي الصِّدِّيقِينَ عِنْدِي إِذَا عَمَلَ بِرَضَائِي فَأَطَاعَ أَمْرِي»؛ شیخ صدوق، توحید، ص ۴۰۵.

۲. حرمه بن کاهل، فرومایه ای بود پست و چون حرمه گرفتار شد و مختار وی را بدید، گریست و گفت: وای بر تو این همه جنایت بس نبود که طفل صغیر را نیز بکشتی، ای دشمن خدا ندانستی که او از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، دستور داد او را تیرباران کردند تا هلاک شد.

در روایت دیگر، چون نظر مختار به حرمه افتاد گفت: ای دشمن خدا حمد مر خدای را که مرا بر تو مسلط ساخت، بعد جزار را احضار کرد و دستور داد تا دست و پایش را قطع کرده، بعد آتش خواست و عمودی از آهن در آتش فرورد تا سرخ و بعد سپید شد، پس آن عمود را برگردن او قرار داد تا جایی که گردنش از آتش به جوشش درآمد، او آنقدر فریاد کرد تا گردنش قطع شد.

کرد، امام علیه السلام به زینب فرمود: او را بگیر. بعد خون صغیر را با دو کف دست بگیرت تا پر شدند و آن خون را به سوی آسمان پاشید و فرمود: چه آسان است آنچه در محضر خدا بر من وارد می‌آید!».۱

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «از آن خون قطره‌ای به زمین فرود نیامد».۱

آثار سازنده امتحان‌های الهی

۱. ظهور حقیقی شخصیت افراد

قرآن کریم برای انتخاب چهره‌های برجسته و جدا کردن راستگویان مجاهد از دروغگویان منافق، آزمایش را یک امر ضروری معرفی می‌کند؛ زیرا در گفتار، همه مجاهد و انقلابی هستند، اما وقتی پای آزمایش به میان بیاید، چهره‌های انقلابی از چهره‌های منافق شناسایی می‌شوند.

«فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»^۲

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

در جنگ احد که به علت سهل‌انگاری یک عده و رها کردن سنگر خود جهت کسب غنائم جنگی، مسلمانان شکست خوردند، عده‌ای انتقاد

۱. «قَالَ لَزَيْنَبِ نَاولِيبِنِي وَوَلَدِي الصَّغِيرِ حَتَّى أُودِعَهُ فَأَخَذَهُ وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيُقْبِلَهُ فَرَمَاهُ حِزْمَةً بَيْنَ الْكَاهِلِ الْأَسَدِيِّ لَعْنَةُ اللَّهِ تَعَالَى بِسَهْمِ فَوْقَ فِي نَحْرِهِ فَدَبَّحَهُ فَقَالَ لَزَيْنَبِ خُذِيهِ ثُمَّ تَلَّقَى الدَّمَ بِكَفِّيهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِثَ اللَّهُ. قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ.»؛ سید بن طاووس، اللهوف علی قتلى الطفوف، مترجم: فهری، ص ۱۱۷.

۲. عنکبوت، ۳.

می‌کردند که چرا خدا دشمنان را سرکوب نکرد و ما را به پیروزی نرساند؟
 آیه ۱۴۲ سوره آل عمران، دلیل عدم امدادهای غیبی الهی و عدم نصرت
 مسلمانان را معرفی می‌کند تا چهره‌های برجسته مؤمنین (شهادا) مشخص
 شوند و چهره‌های ترسو و منافق شناسایی گردند؛

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ
 الصَّابِرِينَ؛ آیا گمان کردید که به بهشت وارد می‌شوید، بدون آنکه خدا
 امتحان کند و آنان که جهاد در راه دین کرده و آنها که در سختی‌ها مقاومت
 و صبر می‌کنند، مقامشان را بر عالمی معلوم گرداند؟»^۱

در این آیه، دو هدف دیگر از آزمایش الهی معرفی شده؛ مشخص شدن
 چهره‌های مجاهدین و نیز شناخته شدن چهره صابریین (یعنی انسان‌هایی که
 در مصیبت‌ها و اطاعت الهی و در مقابل معصیت پایدار و مقاومند).

امتحان الهی برای افراد بشر همانند یک میدان مسابقه است که در این
 مسابقه هر که سربلند بیرون بیاید مورد توجه الهی قرار می‌گیرد و هر که در آن
 سرافکنده شود، از توجه الهی بی‌بهره خواهد شد؛ البته خداوند برای انسان
 فرصت جبران گذاشته است.

به تعبیر دیگر می‌توان چنین گفت که امتحانات الهی ظرفیتی برای
 جداسازی‌ها و مرزبندی‌ها است؛ زیرا در میدان امتحانات الهی، افراد واقعیت
 حقیقی و قلبی خود را به نمایش می‌گذارند. در ظرف امتحانات الهی مؤمن حقیقی
 و مدعی ایمان، صادق و کاذب مشخص می‌گردد. انسان از وضع و حقیقت و اندازه
 خود مطلع می‌شود و به آن واقف می‌گردد که تا چه اندازه مطیع اوامر الله است.

کاستی‌ها و مصیبت‌هایی مانند از دست دادن نزدیکان، اموال، سلامتی و... که در زندگی پدیدار می‌شود، نوعی هشدار به انسان‌ها است که در نهایت به سود افراد باایمان تمام خواهد شد؛ چون آنها این فرصت و هشدار را درک کرده و اقدام به اصلاح انحرافات احتمالی خویش می‌نمایند. اما اگر به شخصی فرصت داده شده و هشدار به او نرسد، او در دریای غفلت غوطه‌ور شده و ناگهان بدون هشدار قبلی با عذاب نهایی مواجه خواهد شد.

۲. شکوفایی استعدادهاى نهفته

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «در دگرگونی احوال است که جوهر و حقیقت مردان شناخته می‌شود».^۱

زمانی که فردی در سختی رشد می‌کند، بسیاری از توانایی‌ها و استعدادهاى او از حالت بالقوه به بالفعل تبدیل می‌شود. گیاهان بیابانی بسیار سخت‌تر هستند و آتش بیشتری دارند تا گیاهانی که سرسبزند.

«أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُوْدًا وَالرَّوَاتِعَ الْخُضْرَةَ أَرْقُ جُلُودًا وَ النَّابِتَاتِ الْعِذِيَّةَ أَقْوَى وَقُوْدًا وَأَبْطَأُ حُمُودًا؛ بدانید درختان بیابانی چوبشان سخت‌تر، و درختان سرسبز پوست‌شان نازک‌تر، و گیاهان صحرایی آتش‌شان قوی‌تر، و خاموشی آنها دیرتر است».^۲

۳. به وجود آمدن روحیه مقاومت

امام علی علیه السلام در وصف متقین می‌فرماید: «در سختی و گرفتاری چنان هستند

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۸.

۲. صبحی صالح، نهج البلاغه ص ۴۱۸.

که دیگران در آسایش و خوشی»^۱.

یعنی اهل تقوا به قضای الهی تن داده، به آنچه خدا خواسته راضی و خشنودند و آسایش و گرفتاری برای آنان یکسان است.

امتحان‌های سخت الهی، مردان الهی را چون فولاد آب‌دیده پرورش می‌دهد که از برخورد با سخت‌ترین حوادث خم به ابرو نمی‌آورند. یکی از خصوصیات یاران مهدی علیه السلام نیز همین است.^۲

۴. هشدار و تنبیه

قرآن کریم در این مورد می‌فرماید: «ما در هیچ شهر و آبادی، پیامبری نفرستادیم مگر اینکه مردمش را به ناراحتی‌ها و بلاها گرفتار ساختیم شاید (به خود آیند و به سوی خدا) بازگردند».^۳

خاصیت جاده‌های صاف و هموار این است که معمولاً راننده خسته می‌شود و ممکن است بخوابد. یکی از خاصیت‌های امتحان الهی این است که افراد را از محیط یک‌نواخت زندگی و روال طبیعی و غفلت‌زای آن بیرون می‌آورد. کسانی که غرق در گناه و معصیت هستند، با آمدن زلزله یا طوفان، ناگاه به خود می‌آیند و تکان می‌خورند. شیوع یک بیماری واگیردار و خطرناک، دوباره دست‌ها را به سمت آسمان بلند می‌کند و باعث می‌شود مردم دوباره خدایی را که گم کرده بودند بیابند. زمین‌های خشک و آسمانی که قهر کرده و باعث قحطی شده است، زمینه برگشت بندگان فراری از خدا را فراهم می‌نماید.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴.

۲. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۹.

۳. اعراف، ۹۴.

۵. تکامل

امتحان می‌تواند نوعی تمرین باشد برای اینکه انسان بیشتر تکامل پیدا کند و ورزیده شود و در یک جا متوقف نشود. معمولاً ورزشکاران، بازیگرها، هنرمندان و... برای اینکه همیشه در شرایط خوب و مطلوب باشند، به طور دائم تمرین می‌کنند.

خداوند نیز چنین چیزی را برای بندگان خویش می‌بیند. آنها همیشه احساس می‌کنند در منظر خدای بزرگ هستند و همیشه از امتحان‌های الهی استقبال می‌کنند.

قرآن کریم درباره ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «هنگامی که خداوند ابراهیم را به وسیله وسایل و مسائل مختلف آزمود و او به خوبی از عهده آزمایش برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم».^۱

مفسران درباره این آیه گفته‌اند: پس از آنکه خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را به کلمات، که وظایف مشکلی همچون شکستن بت‌ها و قرارگرفتن در دل آتش، مهاجرت از سرزمین بت پرستان، قراردادن زن و فرزند در سرزمین خشک و بی‌گیاه و سرانجام دستور قربانی کردن فرزند دل‌بندش اسماعیل علیه السلام بوده است، آزمایش کرد و حضرت به شایستگی از عهده آزمایش برآمد، آنگاه لیاقت پیشوایی جهانیان را پیدا کرد و مورد خطاب «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» واقع شد. و حضرت در تمامی مراحل آزمایش پیروز شد، مسیر رشد و تکامل را پیمود و از مرتبه نبوت به مقام شامخ امامت نایل گشت.^۲

۱. بقره، ۱۲۴.

۲. محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۵؛ تفسیر البیان، ج ۱، ص ۳۷۳.

رکن چهارم: ارزیابی امتحان

ارزیابی از ناحیه خدا

کلید پاسخ‌های امتحان‌های الهی، بر اساس حق و حق طلبی است. راه تشخیص حق از باطل هم منحصر در قرآن صامت و قرآن ناطق که همان ولایت است، می‌باشد.

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ؛ اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت؛ و بر هیچ چیز به اندازه ولایت تأکید نشده است»^۱.

رسول خدا ﷺ در شأن امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید:

«عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ»^۲

و همچنین می‌فرماید:

«عَلِيٌّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ»^۳

کسی که تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ است، معیار حق است و میزان برای ارزیابی نتایج امتحان‌های الهی بندگان است، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. در زیارت‌نامه‌ای که در حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) خوانده می‌شود، می‌گوییم:

«السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ؛ سلام بر ملاک سنجش اعمال»^۴.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲. شیخ صدوق، امالی، المجلس العشرون، ص ۸۹.

۳. همان.

۴. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۶۳.

همین شأن در مورد تمام اهل بیت علیهم السلام می باشد. امام هادی علیه السلام در شأن و مقام اهل بیت علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره می فرماید:

«وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَمِنْكُمْ وَإِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ أَهْلُهُ وَمَعْدِنُهُ؛ حق با شما، در شما، از شما و به سوی شماست و شما اهل و معدن حق هستید».^۱

ارزیابی از ناحیه خود فرد

کسی که می خواهد بداند تا چه اندازه در امتحان های الهی سربلند بوده و تا چه اندازه به نتیجه دلخواه نرسیده است، خودش را به سه ملاک بسنجد:

عارف بودن

اول ببیند تا چه اندازه معرفت او زیاد شده است و چیزهای جدیدی را نسبت به خود، خدا، اهل بیت علیهم السلام و عالم خلقت می فهمد. کسی که ظرفیت وجودی اش برای فهم این مسائل همچنان کم و کوچک است، یعنی نتوانسته است در امتحان های الهی به مقصود برسد و باید ظرفیت خود را تقویت کند تا بیشتر بفهمد.

در دعایی که توصیه شده است در آخر الزمان بیشتر خوانده شود، می گوئیم:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».^۲

۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹.

۲. «فَلْتَجْعَلْكَ فِدَاكَ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ أَيُّ شَيْءٍ أَعْمَلُ قَالَ يَا زُرَّارَةُ إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهِذَا الدُّعَاءَ»؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۵.

عامل بودن

کسی که می‌خواهد بداند تا چه اندازه از امتحان‌های الهی بهره برده است، ببیند چقدر نسبت به قبل، به انجام کارهایی که دین دستور داده اهتمام دارد. هر اندازه این تقید بیشتر شده باشد، یعنی امتحان‌های الهی در او بیشتر اثر کرده و او را نسبت به فرامین الهی مطیع‌تر کرده است.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

«أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِذَا أُطِغْتُ رَضِيْتُ وَإِذَا رَضِيْتُ بَارَكْتُ وَ لَيْسَ لِبِرْكَتِي نِهَائِيَّةٌ وَإِذَا عُصِيْتُ غَضِبْتُ وَإِذَا غَضِبْتُ لَعْنْتُ وَ لَعْنَتِي تَبْلُغُ السَّابِعَ مِنَ الْوَرَى؛ خدای عزوجل به یکی از پیغمبران وحی فرستاد که چون اطاعت شوم، خرسند گردم، برکت دهم و برای برکت من پایانی نیست و هرگاه عصیان شوم، به خشم آیم و چون به خشم آیم، لعنت کنم و لعنت من به هفت پشت برسد»^۱.

صابر بودن

کسی که می‌خواهد بداند تا چه اندازه تمرین‌ها و آزمون‌های پروردگار موجب رشد و تعالی او شده است، ببیند تا چه اندازه در برابر سختی‌ها و مشکلات صبورتر شده و تا چه اندازه در برابر بلاها استقامت دارد. هر چه مجاهدت و استقامت او بیشتر باشد، یعنی در بستر امتحان‌های الهی بهتر آید دیده شده و توانایی مقاومت دارد.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۶۸.

لَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ؛ به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است! سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: تترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!»^۱

اگر کسی با تشری که عیدالله بن زیاد به او می‌زند، از راه به در می‌رود و اعتقاداتش را زیر پا می‌گذارد و امام حسین علیه السلام را با دریایی از دشمن تنها می‌گذارد، یعنی در امتحان‌هایی که خدا قبلاً از او گرفته، موفق نبوده است. کسانی که امام حسین علیه السلام را در برابر پول فروختند، در امتحان الهی در گذشته به این درجه از فهم و ظرفیت دست پیدا نکرده‌اند که بتوانند در برابر وسوسه پول و دنیا مقاومت کنند.

مسأله امتحان و تأثیر آن در زندگی انسان، بسیار واقعی و جدی است. کسی که در زندگی‌اش امتحان‌های خدا را خراب کرده، در زمان‌های حساس هم خراب خواهد کرد و سرنوشتش را این‌گونه رقم می‌زند.

در طرف دیگر، کسانی هستند که استقامت و خستگی را هم خسته کرده‌اند و تمام هستی و وجودشان را تقدیم مولایشان نمودند؛ کسی که وقتی سرفروزش را به سمت او پرتاب می‌کنند، سر را برمی‌گرداند و می‌گوید: من هدیه‌ای که در راه خدا داده‌ام را پس نمی‌گیرم.

در دفاع مقدس، یاران حسین علیه السلام در عصر ما نیز همین حماسه‌ها را خلق کردند و نتیجه امتحان‌های خدا از بندگانش، رزمندگانی را به عالم نشان داد که از پس هر مانع و مخالفتی برآمدند و اجازه ندادند حتی یک وجب از خاک

کشور به دست دشمنان بیافتد.

احمد متوسلیان، به خاطر شکستگی پا باید عمل شود. عمل با بی‌هوشی همراه خواهد بود و احمد می‌داند که مرحله به هوش آمدن مساوی است با صحبت‌های بدون اراده او در مورد عملیات‌ها و اطلاعات محرمانه سپاه. به همین دلیل به دکتر دستور می‌دهد تا او را بدون بی‌هوشی عمل کند. چنان استقامت می‌کند و درد را تحمل می‌کند که همه متعجب می‌شوند.

اگر در گذشته احمد متوسلیان سختی‌های آزمون‌های خدا را تحمل نمی‌کرد، نمی‌توانست تا این اندازه استقامت و مجاهدت نماید.

جمع‌بندی

راز محبوبیت و جاودانگی امام حسین علیه السلام در چیست؟

راز محبوبیت و جاودانگی امام حسین علیه السلام در این است که ایشان چنان در امتحان‌های الهی، معرفت و عمل به دستورات الهی و صبر و استقامت را به همه عالم نشان دادند که همه عالم امکان را شیفته خود ساختند. اگر کسی می‌خواهد امام حسین علیه السلام را بشناسد، کافی است او را در امتحان سختی که خدا از او در کربلا گرفت، ببیند و گوش‌هایش را تیز کند تا صدای سیدالشهدا علیه السلام را در آخرین لحظات عمر شریفش بشنود که رمز محبوبیت و جاودانگی‌اش را به زبان می‌آورد؛ آن وقت که با صدایی لرزان و ضعیف فرمود:

«الهی رِضاً بِرِضَاكَ، صَبْرًا عَلَىٰ قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»^۱

۱. عبدالرزاق مقرر، مقتل مقرر، ترجمه، ص ۱۸۱.

هر کس می خواهد مانند امام حسین علیه السلام محبوب همه عالم باشد، باید به قضای الهی راضی باشد و در برابر مشکلات صبر و استقامت داشته باشد که در این صورت، خدا بشارت به اجر و پاداش بی حساب داده است.

«إِنَّمَا يُؤْتِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱

هر کس که مرام حسینی داشته باشد و در مکتب امام حسین علیه السلام درس آموخته باشد، مانند امام حسین علیه السلام محبوب زمین و زمان می شود. شهید محسن حججی که کسی او را نمی شناخت در طی چند روز، تبدیل به شخصیت محبوب و جاودانه ای می شود که همه او را می شناسند. او به امام حسین علیه السلام اقتدا کرد و خدا هم او را همانند اربابش محبوب ساخت.

والحمد لله رب العالمین



مقتل خوانی

اشاره‌ای به مقاتل سیدالشهداء و اصحابش علیهم‌السلام

مقدمه (محرم و فضیلت گریه ی بر امام حسین علیه السلام)

امام رضا علیه السلام در مورد مصائب محرم و فضیلت گریه ی بر سیدالشهدا علیه السلام در روایاتی فرمودند:

(الف) «قَالَ الرَّضَا علیه السلام إِنَّ الْمُحَرَّمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ فَاسْتُحِلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَهَتِكَ فِيهِ حُرْمَتُنَا وَسُبِي فِيهِ ذَرَارِيُنَا وَنِسَاؤُنَا وَأُضْرِمَتِ التِّيْرَانُ فِي مَضَارِينَا وَانْتَهَبَ مَا فِيهَا مِنْ ثَقَلِنَا وَ لَمْ تُرْعَ لِرَسُولِ اللَّهِ حُرْمَةٌ فِي أَمْرِنَا إِنْ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَفْرَحَ جُفُوتُنَا وَأَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَأَذَلَّ عَزِيْرُنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ وَأُورِثْنَا (يَا أَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ أُوْرِثْنَا) الْكَرْبَ (و) الْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِنْفِصَاءِ فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحْطُ الذُّنُوبَ الْعَظَامَ ثُمَّ قَالَ علیه السلام كَانَ أَبِي علیه السلام إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمَ لَا يَرَى صَاحِبًا وَكَانَتْ الْكِنَابَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَنْصِي مِنْهُ عَشْرَةَ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ وَيَقُولُ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ علیه السلام .^۱

امام رضا علیه السلام فرمود: «محرّم ماهی بود که اهل جاهلیت نبرد را در آن حرام می‌دانستند و خون ما را در آن حلال شمردند، و حرمت ما را هتک کردند، و ذراری و زنان ما را اسیر کردند، و آتش به خیمه‌های ما زدند، و آنچه بنه در آن بود چپاول کردند، و در امر ما رعایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نکردند. روز شهادت حسین علیه السلام چشم ما را ریش کرد، و اشک ما را روان ساخت، و عزیز ما را در زمین کربلا خوار کرد، و گرفتاری و بلا به ما دچار ساخت، تا روز قیامت برمانند حسین باید گریست. این گریه، گناهان بزرگ را بریزد.» سپس فرمود: «پدرم را شیوه بود که چون محرم می‌شد خنده نداشت و اندوه بر او غالب بود تا روز دهم. روز دهم روز مصیبت و حزن و گریه‌اش بود و می‌فرمود در این روز حسین کشته شد.»

(ب) ریان بن شیبیب می‌گوید: «دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا علیه السلام فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ - فَقَالَ لِي يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ إِنَّ الْمُحَرَّمِ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ فِيمَا مَضَى يُحَرِّمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَالْقِتَالَ لِحُرْمَتِهِ فَمَا عَرَفْتَ هَذِهِ الْأُمَّةَ حُرْمَةَ شَهْرَهَا وَلَا حُرْمَةَ نَبِيِّهَا صلی الله علیه و آله لَقَدْ قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ وَ سَبَّوْا نِسَاءَهُ وَ انْتَهَبُوا ثَقْلَهُ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدًا يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ إِنَّ كُنْتُ بَاكِيًا لِسَيِّئِ فَبَاكٍ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَيْبُهُمْ وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ لِقَتْلِهِ يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ إِنَّ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ فَاحْزَنِي حُزْنَنَا وَ افرَحْنَا لِفِرْحَانَا وَ

عَلَيْكَ بَوْلَانِنَا فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجْرًا لَحَسَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱

ریان بن شیبب گوید: روز اول ماه محرم خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم به من فرمود: «ای پسر شیبب! به راستی محرم همان ماهی است که اهل جاهلیت در زمان گذشته ظلم و قتال را به خاطر احترامش در آن حرام می‌دانستند و این امت حرمت این ماه را نگه نداشتند و نه حرمت پیغمبرش را در این ماه، ذریه‌ی او را کشتند و زنانش را اسیر کردند و بنه‌اش را غارت کردند؛ خدا هرگز این گناه آنها را نیامرزد! ای پسر شیبب اگر برای چیزی گریه خواهی کرد، برای حسین علیه السلام گریه کن که چون گوسفند سرش را بریدند و هجده کس از خاندانش با او کشته شد که روی زمین ماندی نداشتند و آسمان‌های هفتگانه و زمین برای کشتن او بارید. ای پسر شیبب! اگر بر حسین علیه السلام گریه کنی تا اشکت بر گونه‌هایت روان شود، خدا هرگناهی کردی از خرد و درشت و کم و بیش بیامرزد. ای پسر شیبب! اگر خواهی با ما در درجات بلند بهشت باشی برای حزن ما محزون باش و برای شادی ما شاد باش و ملازم ولایت ما باش و اگر مردی سنگی را دوست دارد با آن خدا روز قیامت محشورش کند.»

شب اول (مسلم بن عقیل)

مقتل اول:

حالات مسلم بن عقیل علیه السلام در هنگام دستگیری توسط سربازان این زیاد:
 «بَكَى فَقَالَ لَهُ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ السُّلَمِيُّ إِنَّ مَنْ يَطْلُبُ مِثْلَ الَّذِي

۱. الأملی، شیخ صدوق، مترجم: کمره‌ای، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

تَطْلُبُ إِذَا نَزَلَ بِهِ مِنْهُ الَّذِي نَزَلَ بِكَ لَمْ يَبْكْ قَالَ إِنِّي وَاللَّهِ مَا لِنَفْسِي بِكَئِثٍ
وَلَا لَهَا مِنَ الْقَتْلِ أَزْيٌ وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَحِبَّ لَهَا طَرْفَةَ عَيْنٍ تَلْفَأُ وَلَكِنْ أَبْكِي
لِأَهْلِي الْمُتَقْبِلِينَ إِلَيَّ أَبْكِي لِلْحُسَيْنِ علیه السلام وَآلِ الْحُسَيْنِ»^۱

وقتی مسلم دستگیر شد گریست، عبید الله بن عباس سلمی گفت: «هر کس خواهان آن چیزی باشد که توجویای آن هستی (یعنی ریاست و امارت بخواهد) وقتی (به مراد خود نرسد) و به سرش آید آنچه به سرتو آمده نباید گریه کند (یعنی آرزوها این پیش آمدهای ناگوار را هم دارد، و کسی که چنین اقدامی بکند باید اندیشه‌ی چنین روزی را نیز پیشاپیش کرده باشد)؟» مسلم گفت: «من به خدا برای خودم گریه نکردم، و از کشته شدن خود باک ندارم اگرچه چشم به هم زدنی تلف شدن خود را دوست ندارم (ولی از برای خود گریه نمی‌کنم) ولی گریه می‌کنم برای خاندان و فامیل خود که به سوی من رو آورند، گریه می‌کنم برای حسین علیه السلام و خاندان حسین علیه السلام!»

مقتل دوم:

لحظه‌ی شهادت مسلم علیه السلام در مقاتل اینطور ذکر شده است:

ابن زیاد به مردی که اهل شام بود دستور داد مسلم را بالای دارالاماره ببرند و گردن بزنند و از همان بالا سروگردن را به پایین بیندازند در حالیکه مسلم ذکر و تکبیر می‌گفت او را بالا بردند مسلم بر ملائکه و پیامبران درود می‌فرستاد و می‌گفت: «خدایا بین ما و مردمی که ما را فریب دادند و ما را تکذیب نمودند و به این روز انداختند داوری فرما». و از همان بالا نگاهی به سوی مدینه افکند

۱. الإرشاد، شیخ مفید، مترجم: رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۵۹.

و فرمود: «السلام علیک یا ابا عبد الله». و بعد مأمور گردن او را زد و از بالای دارالاماره به پایین انداخت.^۱

شب دوم (ورود به کربلا)

مقتل اول:

ورود اهل بیت علیهم‌السلام به کربلا در روز دوم محرم:

«حَتَّىٰ بَلَغَ كَرْبَلَاءَ وَكَانَ ذَٰلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ فَقِيلَ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ ثُمَّ قَالَ هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ انزَلُوا هَاهُنَا مَحْطَ رِحَالِنَا وَمَسْفَكُ دِمَائِنَا وَهَنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا.»^۲

در روز دوم محرم به کربلا رسیدند، امام حسین علیه‌السلام پرسید: «نام این زمین چیست؟» گفته شد: کربلا. خدایا من پناه می‌برم به تو از اندوه و بلا؛ سپس فرمود: «اینجا محل اندوه و بلا است، فرود آید.»، در همین جا فرود آید، سوگند به خدا همین جا جای پیاده شدن ما و محل ریختن خون ما و محل قبرهای ما است. سوگند به خدا در همین جا اهل بیت من به اسیری برده شوند. جدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به من چنین خبر داده است.

مقتل دوم:

سخنان امام حسین علیه‌السلام در میان اهل بیتش هنگام ورود به کربلا:
«قَالَ فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ صَلَّى وَوَلَدَهُ وَإِخْوَتَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِمْ فَبَكَى

۱. مقتل مرقم، ص ۹۱.

۲. اللهوف علی قتلی الطفوف، مترجم: فهري، ص ۸۱.

سَاعَةً ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّا عَتَرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَقَدْ أُخْرِجْنَا وَطَرِدْنَا وَأُزْعَجْنَا
عَنْ حَرَمِ جَدِّنا وَتَعَدَّتْ بَنُو أُمَّيَّةَ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ فَخُذْ لَنَا بِحَقِّنا وَأَنْصُرْنَا عَلَى
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱

امام حسین علیه السلام پس از این جریان فرزندان و برادران و اهل بیت خود را جمع کرد و پس از اینکه نظری به آنان انداخت به قدریک ساعت گریست و فرمود: «پروردگارا! ما عترت پیامبر تو حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشیم که از حرم جد خود اخراج و تبعید و آواره شدیم و بنی امیه به ما ظلم و ستم کردند. بار خدایا! توحق ما را بگیر و ما را بر گروه ستمگران غالب بگردان.»

شب سوم (اهل بیت امام حسین علیه السلام)

مقتل اول:

در زیارت ناحیه مقدسه در مورد اسارت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله داریم:

«وَسَيِّ أَهْلِكَ كَالْعَبِيدِ، وَصُقِدُوا فِي الْحَدِيدِ، فَوْقَ أَقْتَابِ الْمُطَيَّاتِ، تَلْفَحُ
وُجُوهُهُمْ حَرَّاهَا حِرَاتٍ، يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِيِّ وَالْفَلَوَاتِ، أَيْدِيَهُمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى
الْأَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ»^۲

«اهل تو همانند بردگان به اسارت برده شدند و در غل و زنجیر آهنین برفراز جهاز شتران در بند شدند، گرمای (آفتاب) نیمروز چهره هاشان را می سوزاند، در صحراها و بیابانها کشیده می شدند، دستانشان به گردن ها زنجیر شده، در میان بازارها گردانده می شدند.»

۱. زندگانی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، ترجمه‌ی جلد ۴۴ بحار الأنوار، ص ۴۳۷.

۲. المزار الكبير، ابن المشهدي، ص ۵۰۶.

مقتل دوم:

آوردن سرمطهر امام علیه‌السلام به خرابه و گذاشتن مقابل دخترابی عبد الله علیه‌السلام:
 یزید دستوداد سرمطهر امام علیه‌السلام را در طشت نهادند و به خرابه بردند، و در حالیکه پرده بر روی آن سربود، در حضور آن مظلومه نهادند، پرده را برداشتند. آن معصومه چون متوجه سربدر شد، «فَأَنْكَبَتْ عَلَيْهِ تَقَبُّلُهُ وَتَبْكِي وَتَضْرِبُ عَلَى رَأْسِهَا وَوَجْهَهَا حَتَّى امْتَلَأَ فُجْهًا بِالدَّمِّ»؛ خود را بر آن سرانداخت و صورت پدر را می‌بوسید و بر سر و صورت خود می‌زد تا اینکه دهانش پر از خون شد. او پدرش را مخاطب قرار داده می‌فرمود: «يَا أَبَتَاهُ، مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ»؛ پدر جان، چه کسی صورت منورت را غرق خون ساخته؟ «يَا أَبَتَاهُ، مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدِيكَ!»؛ پدر جان، چه کسی رگ‌های گردنت را بریده است؟ «يَا أَبَتَاهُ، مَنْ ذَا الَّذِي أَيْتَمَّنِي عَلَى صَغُرِ سِنِّي»؛ پدر جان، کدام ظالم مرا در کودکی یتیم کرده است؟ «يَا أَبَتَاهُ، مَنْ لِي يَتِيمَةً حَتَّى تَكْبُرُ»؛ پدر جان، چه کسی متکفل یتیمه‌ات می‌شود تا بزرگ شود؟ «يَا أَبَتَاهُ، لَيْتَنِي كُنْتُ لَكَ الْفِدَاءَ»؛ پدر جان، کاش من فدای تو می‌شدم. «يَا أَبَتَاهُ، لَيْتَنِي كُنْتُ قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ عَمِيَاءَ»؛ پدر جان، کاش من پیش از این روز کور شده بودم، و تو را به این حال نمی‌دیدم. «يَا أَبَتَاهُ، لَيْتَنِي وُسِدْتُ الثَّرَى وَ لَا أَرَى شَيْبِكَ مُحْضَبًا بِالدَّمَاءِ»؛ پدر جان، کاش مرا در زیر خاک پنهان کرده بودند و نمی‌دیدم که محاسن مبارکت به خون خضاب شده باشد از این سخنان با او گفت، تا اینکه لب بردهان شریف پدر نهاد و سخت بگریست تا غش کرد و از هوش رفت. چون او را حرکت دادند از دنیا رفته بود.

مقتل سوم:

یکی از صحنه‌های سخت عاشورا وداع امام حسین علیه السلام با اهل حرم بود. در مقاتل آمده است:

۳- «أَنَّ الْحُسَيْنَ لَمَّا نَظَرَ إِلَى اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ صَرَخَى التَّفْتِ إِلَى الْحَيْمَةِ وَنَادَى يَا سُكَيْنَةُ يَا فَاطِمَةَ يَا زَيْنَبُ يَا أُمَّ كُلْثُومٍ عَلَيْكُنْ مِثِّي السَّلَامُ فَنَادَتْهُ سُكَيْنَةُ يَا أَبَةَ اسْتَسَلَمْتَ لِلْمَوْتِ؟ فَقَالَ كَيْفَ لَا يَسْتَسَلِمُ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَلَا مُعِينٍ فَقَالَتْ يَا أَبَهُ زِدْنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنَا.»^۱

«هنگامی که امام حسین علیه السلام دید ۷۲ نفر مرد از اهل بیتش شهید شده‌اند متوجه خیمه‌ها شد و فرمود: «یا سکینه، یا فاطمه، یا زینب، یا ام کلثوم علیکن منی السلام!» یعنی ای سکینه، ای فاطمه، ای زینب، ای ام کلثوم من هم رفتم خدا حافظ. سکینه فریاد زد: پدر جان! آیا تو نیز تسلیم موت شده‌ای! فرمود: چگونه تسلیم موت نشود کسی که یار و معینی ندارد؟ گفت: پدر جان! پس ما را به سوی حرم جدمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بازگردان.»

شب چهارم (اصحاب سیدالشهداء)

مقتل اول:

اصحاب سیدالشهدا عاشقانه و عارفانه از دین و اهل بیت پیامبر (صلوات الله علیهم اجمعین) دفاع کردند.

مسلم بن عوسجه رضی الله عنه

کلمات مسلم بن عوسجه در شب عاشورا خطاب به امام حسین علیه السلام:

۱. بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج ۴۵، ص ۴۸.

«ثُمَّ قَامَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَالَ نَحْنُ نُحْيِيكَ هَكَذَا وَنُنْصِرُ عَنْكَ وَ قَدْ أَحَاطَ بِكَ هَذَا الْعَدُوُّ لَا وَاللَّهِ لَا يَزِلُّنِي اللَّهُ أَبَدًا وَأَنَا أَفْعَلُ ذَلِكَ حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُحْمِي وَأَضَارِبَهُمْ بِسِنِّي مَا تَبَّتْ قَائِمَتُهُ بِيَدِي وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِي سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَلَمْ أَفَارِقْكَ أَوْ أَمُوتَ مَعَكَ.»^۱

سپس مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: «ما تورا اینگونه تنها گذارده از نزدت بازگردیم و دشمن تورا در محاصره داشته باشد! نه به خدا، خدا هرگز چنین وضعی را نیآورد تا آنکه نیزه‌ام را در سینه‌ی دشمنانت بشکنم تا آنجا که دسته‌ی شمشیر در دستم باشد دشمنت را از پای درآورم. اگر من سلاح نبرد هم نداشته باشم تا با آنان بجنگم، آنان را سنگباران کرده هرگز از حضرتت جدا نگردم تا در کنارت جام شهادت در کام کشم.»

لحظات شهادت مسلم بن عوسجه

«ثُمَّ خَرَجَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ فَبَالَغَ فِي قِتَالِ الْأَعْدَاءِ وَصَبَرَ عَلَى أَهْوَالِ الْبَلَاءِ حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ فَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ فَمَهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا وَ دَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ وَقَالَ عَزَّ عَلَيَّ مَضْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا بَشَّرَكَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ لَوْلَا أَنِّي أَعْلَمُ أَيُّ فِي الْأَثَرِ لَأَحْبَبْتُ أَنْ تُوصِي إِلَيَّ بِكُلِّ مَا أَمَّكَ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِهِذَا وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتَلَ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ لَأَنْعَمْتَكَ عَيْنًا ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.»^۲

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، مترجم: فهري، ص ۹۲.

۲. اللهوف علی قتلی الطفوف، مترجم: فهري، ص ۱۰۷.

«پس از آن مسلم بن عوسجه به مبارزات پرداخته، و در جنگ با دشمنان بلاغتی به کمال نموده، و بر بلاهای جنگ پای اصطبار بفشرد تا بر زمین افتاد و هنوز رمقی داشت که حسین علیه السلام به اتفاق حبیب بن مظاهر به سویش رفت. حسین علیه السلام فرمود: «ای مسلم خدایت رحمت فرماید، پس بعضی از آنان بار مسئولیت را به سر منزل رسانده رفتند، و بعضی دیگر در حال انتظارند، و هرگز چیزی را تبدیل نکردند.» حبیب نزدیک شد و گفت: «ای مسلم، این وضع تو بر من ناگوار است، به بهشت بشارت باد.» مسلم با صدایی ضعیف گفت: «خدا تو را بشارت خیر دهد.» حبیب گفت: «اگرچه من بعد از تو در همین راهم، لیکن دوست داشتم هر وصیتی داری از تو بشنوم و به مرحله‌ی اجرا گذارم.» مسلم گفت: «به راستی که به این آقا وصیت می‌کنم - با دست اشاره به حسین علیه السلام کرد- در خدمتش جهاد کن تا مرگت فرارسد.» حبیب گفت: «امرت را به دیده‌ی منت» و آنکه وفات نمود رضوان حق بر او باد.»

سعید بن عبدالله حنفی

یکی دیگر از اصحاب سعید بن عبدالله حنفی است. کلمات سعید بن عبد الله حنفی در شب عاشورا خطاب به امام حسین علیه السلام را می‌خوانیم:

«قَالَ وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ أَبَدًا حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا فِيكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَلَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أَقْتُلُ فِيكَ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُخْرَجُ حَيًّا ثُمَّ أُدْرَى يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى جَمَامِي دُونَكَ وَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ أَنَالُ الْكَرَامَةَ الَّتِي لَا انْقِصَاءَ لَهَا أَبَدًا ثُمَّ قَامَ زُهَيْرٌ»^۱

۱. لهوف، مترجم: میرابوطالبی، ص ۱۳۷.

سعید بن عبد الله حنفی برخاست و به عرض رسانید: «نه، به خدا ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله، هرگز تنهایت نگذارم، تا خدا بداند که ما وصیت پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را درباره‌ی تو حفظ و رعایت نمودیم، و اگر می‌دانستم که در راه تو کشته می‌شدم و بعد زنده به آتش کشیده می‌شدم و خاکسترم به باد داده می‌شد و هفتاد بار این وضع تکرار می‌شد، هرگز از حضرتت جدا نشده تا در پیش رویت شاهد مرگ و شهادت را در آغوش کشم، چرا نه، حال که این يك کشته شدن بیش نیست و بعد هم به کرامت ابدی و جاویدان خدا می‌رسم.»

لحظات شهادت سعید بن عبد الله حنفی

«قَالَ وَ حَضَرْتُ صَلَاةَ الظُّهْرِ فَأَمَرَ الحُسَيْنُ عليه السلام زُهَيْرَ بِنِ القَيْنِ وَسَعِيدَ بِنِ عَبْدِ اللهِ الحَنَفِيِّ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَمَامَهُ بِنِصْفِ مَنْ مَخَّلَفَ مَعَهُ ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الخَوْفِ فَوَصَلَ إِلَى الحُسَيْنِ عليه السلام سَهْمًا فَتَقَدَّمَ سَعِيدُ بِنِ عَبْدِ اللهِ الحَنَفِيُّ وَ وَقَفَ يَبْقِيهِ بِنَفْسِهِ مَا زَالَ وَ لَا تَخْطَى حَتَّى سَقَطَ إِلَى الأَرْضِ وَ هُوَ يَقُولُ اللّهُمَّ العَنَّهُمْ لَعْنِ عَادٍ وَ ثَمُودَ اللّهُمَّ أبلغ نبيك عني السلام وَ أبلغه ما لقيت من ألم الجراح فإني أزدت ثوابك في نصر ذرية نبيك ثم قصي نخبه رضوان الله عليه فوجد به ثلاثة عشر سهماً سوى ما به من ضرب السيف و طعن الرماح.»^۱

«در این وقت گاه نماز ظهر شد، حسین علیه السلام فرمان داد تا زهیر بن قین و سعید بن عبد الله حنفی پیش رویش ایستاده تا با مانده‌ی اصحاب نماز خوف بگذارد. هرتیر که به سوی حسین علیه السلام گشاده گشت سعید بن عبد الله

بن حنفی جان می خرید و همواره خود را وقایه‌ی جان امام علیه السلام می نمود و قدمی واپس ننهاد تا به زمین افتاده می گفت: «خداوندا براینان لعنتی چون لعن عاد و ثمود فرو فرست، خداوندا! پیامبرت را از من سلام برسان و وی را ابلاغ فرما که ما چه زنج‌ها که از جراحات وارده دیدیم، چه من پاداش خود را دریاری ذریه‌ی پیامبرت از تو می خواهم»، و آن گاه به شهادت رسید، رضوان الله علیه، در بدنش سیزده تیر جز ضرب شمشیر و زخم نیزه‌ها دیده می شد.»

شب پنجم (عبدالله بن الحسن علیه السلام)

مقتل:

شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام

وقتی ابی عبد الله علیه السلام تنها شد و دشمن او را محاصره کرد عبد الله بن حسن علیه السلام ده ساله، به یاری او شتافت:

«فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَهُوَ غُلَامٌ لَمْ يَزَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النَّسَاءِ يَشْتَدُّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ لِتَحْسِبَهُ فَأَبَى وَامْتَنَعَ امْتِنَاعًا شَدِيدًا فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا أُفَارِقُ عَمِّي فَأَهْوَى بِحُرْمُنُ كَعْبٍ وَقِيلَ حَزْمَلَةٌ بُنُّ كَاهِلٍ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْحَبِيَّةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ فَاتَّقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ فَأَطْمَأَنَّهَا إِلَى الْجُلْدِ فَإِذَا هِيَ مُعَلَّقَةٌ فَنَادَى الْغُلَامُ يَا أُمَّهُ فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي اصْبِرْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْحَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ. قَالَ فَرَمَاهُ

حَزْمَلَةُ بْنُ كَاهِلٍ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ وَهُوَ فِي حَجْرٍ عَمَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»^۱
 «راوی گوید: وقتی دشمنان امام علیهم‌السلام را احاطه نمودند. در این وقت عبد الله بن حسن بن علی علیهم‌السلام که نوجوانی نوحاسته بود و هنوز موی بر صورتش نروییده بود، از نزد زنان بیرون آمد و با شتاب خود را به کنار حسین علیهم‌السلام رسانید، زینب دختر علی علیهم‌السلام خود را به وی رسانیده تا او را بازدارد، عبد الله به شدت امتناع ورزید و گفت: «به خدا سوگند از عمویم جدا نگردم. بحر بن کعب - یا حرملة بن کاهل - با شمشیر قصد حسین علیهم‌السلام نمود، نوجوان گفت: وای بر تو ای خبیث‌زاده آیا عمویم را می‌کشی؟ شمشیر که برامام فرود می‌آمد، عبد الله دست بالا برد تا سپر جان عمو کند، شمشیر دست عبد الله را تا پوست برید و دست آویزان شد، نوجوان فریاد و اعماه کشید. حسین علیهم‌السلام برادرزاده را گرفته و به آغوشش کشیده فرمود: «برادرزاده‌ام آنچه بر تو گذشت صابر باش و خیرش بدان؛ زیرا خدا تو را به آبای صالحت ملحق فرماید.» حرملة بن کاهل تیری به سوی عبد الله گشود و وی را در دامن عمویش به شهادت رسانید.

شب نهم (قاسم بن الحسن علیهم‌السلام)

مقتل اول:

لحظات میدان رفتن قاسم بن الحسن علیهم‌السلام:

وقتی قاسم به میدان رفت همین که امام علیهم‌السلام نظرش بر فرزند برادر افتاد، بی تاب شد و دست در گردن قاسم درآورد و او را در برکشید و هردو به شدت گریستند. پس قاسم از عموی خود اجازه خواست که به میدان کارزار برود، اما امام علیهم‌السلام از

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، مترجم: فهری، ص ۱۲۳.

اجازه دادن به وی امتناع ورزید پس قاسم دست و پای عموی خود را چندان بوسید تا اجازه گرفت و در حالیکه اشک بر صورتش جاری بود به میدان آمد و گفت:

ان تنکرونی فأنابن الحسن سبط النبی المصطفی و المؤمن
هذا حسین کالاسیر المرتهن بین أناس لا سقوا صوب المزن

وی با اینکه کودکی خردسال بود سخت بجنگید، چندان که سه تن از آنان را به خاک هلاک افکند. برخی گفته اند بیش از سه نفر از دشمن را به قتل رساند.

مقتل دوم:

نبرد و شهادت قاسم بن الحسن علیه السلام در مقاتل اینگونه آمده است:

«قَالَ حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَإِنَّا لَكَذَلِكَ إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا غُلَامٌ كَانَ وَجْهَهُ شِقَّةَ فَرَسٍ فِي يَدِهِ سَيْفٌ وَعَلَيْهِ قَبِيضٌ وَإِزَارٌ وَتَغْلَانٍ قَدْ انْقَطَعَ شِسْعٌ إِحْدَاهُمَا فَقَالَ لِي عُمَرُ بْنُ سَعِيدٍ بِنِ نَفِيلِ الْأَزْدِيِّ وَاللَّهِ لَأَشُدَّنَّ عَلَيْهِ فَقُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا تُرِيدُ بِذَلِكَ دَعَا يَكْفِيكَهُ هُوَ لِأَيِّ الْقَوْمِ الَّذِينَ مَا يُبْفُونَ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ فَقَالَ وَاللَّهِ لَأَشُدَّنَّ عَلَيْهِ فَشَدَّ عَلَيْهِ فَمَا وَلى حَتَّى ضَرَبَ رَأْسَهُ بِالسَّيْفِ فَفَلَقَهُ وَوَقَعَ الْغُلَامُ لِوَجْهِهِ فَقَالَ يَا عَمَاءَ فَجَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام كَمَا يُجَلَى الصَّفْرُ ثُمَّ شَدَّ شِدَّةَ لَيْثٍ أُغْضِبَ فَضَرَبَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِنِ نَفِيلِ بِالسَّيْفِ فَاتَّقَاهَا بِالسَّاعِدِ فَاطَّهَمَهَا مِنْ لَدُنِ الْمُؤَفَّقِ فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهَا أَهْلُ الْعَسْكَرِ ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَحَمَلَتْ خَيْلُ الْكُوفَةِ لِتَسْتَنْقِذَهُ فَتَوَطَّأَتْهُ بِأَرْجُلِهَا حَتَّى مَاتَ. وَانْجَلَّتِ الْعَبْرَةُ فَرَأَيْتُ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْخَصُ بِرِجْلِهِ وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ بَعْدَ الْقَوْمِ قَتَلُوكَ وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَبِكَ جَدُّكَ

ثُمَّ قَالَ عَزَّوَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُ وَاللَّهِ كَثُرُوا تَبْرُوهُ وَقَلَّ نَاصِرُوهُ ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَى صَدْرِهِ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رَجُلِي الْغُلَامِ تَحْتَطَانِ الْأَرْضِ فَجَاءَ بِهِ حَتَّى أَلْقَاهُ مَعَ ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَالْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَسَأَلْتُ عَنْهُ فَقِيلَ لِي هُوَ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهم‌السلام»^۱

«حمید بن مسلم گوید: در این گیرودار بودیم که دیدم پسرکی به سوی ما آمد که رویش همانند پاره‌ی ماه بود و در دستش شمشیری بود، و پیراهنی به تن داشت و ازار و نعلینی داشت که بند یکی از آن دو نعلین پاره شده بود، عمر بن سعد بن نفیل از وی گفت: به خدا من به این پسر حمله خواهم کرد: گفتم سبحان الله تواز این کار چه بهره خواهی برد (واز جان این پسر بچه چه می خواهی) او را به حال خود واگذار این مردم سنگدل که هیچ کس از اینان باقی نگذارند کار او را نیز خواهند ساخت؟ گفت: به خدا من بر او حمله خواهم کرد، پس حمله کرده رو برنگردانده بود که سر آن پسرک را چنان با شمشیر بزد که آن را از هم شکافت و آن پسر به رو به زمین افتاده، فریاد زد: ای عموجان! حسین علیه‌السلام مانند باز شکاری لشکر را شکافت، سپس همانند شیر خشمناک حمله افکند شمشیری به عمر بن سعد بن نفیل بزد، عمر شانه را سپر آن شمشیر کرد، شمشیر دستش را از نزدیک مرفق جدا ساخت، چنان فریادی زد که لشکریان شنیدند آنگاه حسین علیه‌السلام از او دور شد، سواران کوفه هجوم آوردند که او را از معرکه بیرون برند، پس بدن نحسش را اسبان لگدکوب کرده تا به دوزخ شتافت و دیده از این جهان بست. و گرد و خاک که بر طرف شد دیدم حسین علیه‌السلام بالای سر آن پسر بچه

ایستاده و او پای بر زمین می سائید (و جان می داد) و حسین علیه السلام می فرمود دور باشند از رحمت خدا آنان که تورا کشتند، و از دشمنان اینان در روز قیامت جدت، رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، سپس فرمود: به خدا برعمویت دشوار است که تو او را به آواز بخوانی و او پاسخ ندهد، یا پاسخ دهد ولی به تو سودی ندهد، آوازی که به خدا ترساننده و ستمکارش بسیار و یار او اندک است، سپس حسین علیه السلام او را برسینه‌ی خود گرفته از خاک برداشت، و گویا من می نگرم به پاهای آن پسر که به زمین کشیده می شد پس او را بیاورد تا در کنار فرزندش علی بن الحسین علیه السلام و کشته‌های دیگر از خاندان خود بر زمین نهاد، من پرسیدم: این پسر که بود؟ گفتند: او قاسم بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام بود.»

شب هفتم (علی اصغر علیه السلام)

مقتل اول:

امام حسین علیه السلام بی یاور شد.

وقتی امام حسین علیه السلام بی یار و یاور شد به سمت خیمه‌ها برگشت و به زینب کبری علیه السلام فرمود: فرزند کوچکم را به من بده.

«فَتَقَدَّمُ إِلَى الْحَيْمَةِ وَقَالَ لِرَئِيسِ نَازِلِي وَوَلَدِي الصَّغِيرِ حَتَّى أُودِعَهُ فَأَخَذَهُ وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيُقْبِلَهُ فَرَمَاهُ حَزْمَلُهُ بَنُ الْكَاهِلِ الْأَسَدِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي حُجْرِهِ فَذَبَحَهُ فَقَالَ لِرَئِيسِ حُذَيْبِ ثُمَّ تَلَّقَى الدَّمَ بِكَفِّهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِالدَّمِ حُجُورَ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ هَوَّنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ. قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ.»^۱

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجم: فهري، ص ۱۱۷.

«حسین علیه‌السلام به در خیمه نزدیک شد و به زینب علیها‌السلام فرمود: فرزند خردسال مرا به دست من بده تا برای آخرین بار او را ببینم کودک را بر روی دست گرفت و همین که خواست کودکش را بیوسد حمله بن کاهل اسدی تیری پرتابش نمود که به گلوی کودک رسید و گوش تا گوش او را برید حسین علیه‌السلام به زینب علیها‌السلام فرمود: بگیر کودک را سپس هر دو کف دست را به زیر خون گلوی کودک گرفت و چون کف‌هایش پر از خون شد خون را به سوی آسمان پرتاب نمود سپس فرمود: آنچه مصیبت وارده را بر من آسان می‌کند این است که خداوند می‌بیند، امام باقر علیه‌السلام فرمود: از آن خون يك قطره بر روی زمین نیفتاد.»

ب- در زیارت علی اصغر علیه‌السلام داریم:

«السَّالِمُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطِّفْلِ الرَّضِيعِ الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ الْمُسْتَسْحِطِّ
دَمًا الْمُضْعَدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حَجْرِ أَبِيهِ لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ
حَزْمَلَةَ بَنِّ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ.»^۱

شب هشتم (علی اکبر علیه‌السلام)

مقتل اول:

به میدان رفتن علی اکبر علیه‌السلام
وقتی اصحاب امام حسین علیه‌السلام همه شهید شدند و نوبت به بنی‌هاشم رسید اولین نفری که از امام علیه‌السلام اجازه گرفت و به میدان رفت علی اکبر علیه‌السلام بود:

«فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَكَانَ مِنْ

أَصْبَحَ النَّاسُ وَجْهًا وَأَحْسَنِهِمْ خُلُقًا فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأَذَنَ لَهُ ثُمَّ
نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرًا يَسِيرًا مِنْهُ وَأَزْحَى عليه السلام عَيْنُهُ وَبَكَى ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ
بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسَ خُلُقًا وَخُلُقًا وَمُنْطِقًا بِرَسُولِكَ صلى الله عليه وآله وَكُنَّا إِذَا
اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ فَصَاحَ وَقَالَ يَا ابْنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحْمَكَ كَمَا
قَطَعْتَ رَحْمِي فَتَقَدَّمَ نَحْوَ الْقَوْمِ فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا ثُمَّ رَجَعَ
إِلَى أَبِيهِ وَقَالَ يَا أَبَتِ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَثِقُلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ
إِلَى شَرِبَةٍ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عليه السلام وَقَالَ وَاعْوِثَا يَا بَيْتِي قَاتِلْ
قَوِيلًا فَاسْرِعْ مَا تَلَقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبَتَهُ
لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا فَرَجَعَ إِلَى مَوْقِفِ النَّزَالِ وَقَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ فَرَمَاهُ مُنْفِذُ
بُنِ مِرَّةَ الْعَبْدِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسَهْمِهِمْ فَصَرَعهُ فَنَادَى يَا أَبَتَاهُ عَلَيْكَ السَّلَامُ
هَذَا جَدِّي يُفْرُوكُ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ عَجَلِ الْقُدُومِ عَلَيْنَا ثُمَّ شَهَقَ شَهَقَةً
فَمَاتَ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عليه السلام حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَقَالَ قَتَلَ
اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوا مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا
بِعَدَّتِكَ الْعَفَاءُ»^۱

«و چون با آن حضرت به جز خاندانش کسی نماند علی بن الحسین علیه السلام که از زیبایی صورتان و نیکو سیرتان روزگار بود بیرون شد و از پدرش اجازه ی جنگ خواست حضرت اجازه اش داد سپس نگاهی مایوسانه به او کرد و چشمان خود به زیر افکند و اشک فروریخت، سپس فرمود: بارها گواه باش جوانی که در صورت و سیرت و گفتار شبیه ترین مردم به پیغمبرت بود به جنگ این مردم رفت ما هر گاه به دیدن پیغمبرت مشتاق می شدیم به این جوان نگاه می کردیم پس به فریاد بلند صدا زد: ای پسر سعد خدا رحم تو را قطع

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، مترجم: فهری، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

کند همچنان که رحم مرا قطع کردی علی علیه‌السلام به جانب لشکر شد و جنگ سختی نمود و عده‌ای را کشت و به نزد پدرش بازگشت و عرض کرد: پدر جان تشنگی به جانم آورد و از سنگینی اسلحه آهنین سخت ناراحتم آیا جرعه‌ی آبی فراهم می‌شود؟ حسین علیه‌السلام به گریه افتاد و فرمود: ای امان، پسر جانم کمی هم به جنگ ادامه بده ساعتی بیش نمانده است که جدت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ملاقات کنی او با کاسه‌ای لبریز از آب تو را سیراب خواهد کرد آبی که پس از آشامیدن آن هرگز تشنه نخواهی شد پس آن جوان به میدان بازگشت و کارزار عظیمی نمود تا آنکه منقذ بن مره عبدی لعین تیری به سوی او پرتاب نمود و از پایش در آورد صدا زد: پدرم سلام بر تو اینک جدم است که بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید هر چه زودتر نزد ما بیا پس نعره‌ای برآورد و مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود حسین علیه‌السلام آمد تا بر بالینش نشست و صورت خود بر صورت علی گذاشت و فرمود: خدا بکشد گروهی را که تو را کشتند چه جرأتی نسبت به خدا و هتک احترام پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داشتند، بعد از تو خاک بر سر دنیا باد.»

مقتل دوم:

شهادت علی اکبر علیه‌السلام

لحظات شهادت علی اکبر علیه‌السلام در مقاتل اینطور ذکر شده:

«ثم ضربه منقذ بن مرة العبدي على مفرق رأسه ضربة صرخته و ضربه الناس بأسيا فهم ثم اعتنق فرسه فاحتمله الفرس إلى عسكر الأعداء فقطعوه بسيوفهم إربا إربا. فلما بلغت الروح التراقي قال رافعا صوته يا أبتاه هذا جدي رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قد سقاني بكأسه الأوفى شربة لا أظمأ بعدها أبدا و هو يقول العجل

العجل فإن لك كأساً مذخورة حتى تشربها الساعة فصاح الحسين عليه السلام وقال قَتَلَ اللهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ مَا أُجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى أَنْبِيَائِكَ حُرْمَةَ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا.»^۱

«سپس منقذ بن مره عبدی ضربتی برفرق مبارکش زد که وی را از پای درآورد و ما بقی لشکر نیز آن حضرت را هدف شمشیرهای خود قرار دادند. پس از این جریان دست به گردن اسب خود درآورد و اسبش او را به طرف لشکر دشمن برد و دشمنان بدن وی را قطعه قطعه کردند. هنگامی که روح مبارکش به حلق مقدسش رسید با صدای بلند فرمود: پدر جان! این جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که مرا با جام آبی سیراب نمود که بعد از آن ابداً تشنه نخواهم شد. جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: العجل العجل! زیرا یک جام آب برای تو ذخیره شده است که الساعه آن را خواهی آشامید. امام حسین علیه السلام پس از اینکه صیحه‌ای کشید فرمود: خدا بکشد آن گروهی را که تورا شهید کردند. چه چیزی این جرأت را به آنان داد که بر علیه خدا و رسول صلی الله علیه و آله قیام نمودند و نسبت به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هتک حرمت کردند؟! بعد از تو دنیا نابود شود.»

شب نهم (ابالفضل العباس علیه السلام)

مقتل اول:

تشنگی اهل حرم

اهل حرم تشنه بودند لذا ابی عبد الله علیه السلام به قمر بنی هاشم علیه السلام فرمودند برو و برای بچه‌ها آب بیاور اباالفضل علیه السلام رفت تا آب بیاورد:

۱. بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج ۴۵، ص ۴۵.

«فسمع الأطفال ينادون العطش العطش فركب فرسه وأخذ رحمة والقربة وقصد نحو الفرات حتى دخل الماء. فلما أراد أن يشرب غرفة من الماء ذكر عطش الحسين وأهل بيته فرمى الماء وملاً القربة وحملها على كتفه الأيمن و توجه نحو الخيمة فقطعوا عليه الطريق وأحاطوا به من كل جانب فحاربهم حتى ضربه نوفل الأزرق على يده اليمنى فقطعها فحمل القربة على كتفه الأيسر فضربه نوفل فقطع يده اليسرى من الزند فحمل القربة بأسنانه فجاءه سهم فأصاب القربة وأريق ماؤها ثم جاءه سهم آخر فأصاب صدره فانقلب عن فرسه وصاح إلى أخيه الحسين أدركني.»^۱

«اباالفضل العباس علیه‌السلام ناله ی اطفال را شنید که ندا می‌زدند: العطش العطش سوار اسبش شد و مشک را برداشت و روانه‌ی فرات شد وارد آب شد وقتی خواست کمی آب بنوشد به یاد عطش حسین علیه‌السلام و اهل بیتش افتاد آب را ریخت و مشک را پرکرد و بر روی دوش راستش انداخت و به سمت خیمه‌ها روانه شد راه را براو بستند و محاصره‌اش کردند پس با آنها جنگید تا اینکه نوفل ازرق ضربه‌ای به دست راست او زد و دستش را قطع کرد مشک را به دوش چپش انداخت. با ضربه‌ی دیگری دست چپش را قطع کردند مشک را به دندان گرفت تیری به مشک زدند و آب ریخت سپس تیر دیگری به قلبش زدند از اسب به زمین افتاد برادرش حسین را صدا زد: به دادم برس.»

مقتل دوم:

افتادن حضرت عباس علیه‌السلام از روی اسب

لحظات پس از افتادن حضرت عباس علیه‌السلام از اسب به روی زمین:

۱. بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج ۴۵، ص ۴۲.

وقتی ابا الفضل علیه السلام از مرکب بر روی زمین افتاد ندا داد که: «یا أخی أدرك أخاك!» برادر جان حسین! دیگر برادرت «عباس» را دریاب سالار شایستگان با شنیدن ندای پرچمدار قهرمانش همانند باز شکاری به میدان تاخت و خود را به برادر رسانید، اما هنگامی که به عباس نگریست، دید دست‌ها قلم شده، پیشانی شکسته و بر دیدگانش تیر بیدادگران نشسته است. حسین علیه السلام با کمر خمیده نزدیک آمد و کنار پیکر غرق در خون پرچمدار بلند آوازه اش نشست، سر او را به دامن گرفت و او جان به جان آفرین تسلیم کرد. حسین علیه السلام خطا به او فرمود: «أخی! الان انکسر ظهري و قلت حيلتي و شمت بی عدوی.» برادرم! عباسم! اینک با به خاک افتادن تو دیگر کمرم شکست، و تدبیر و چاره‌ام، محدود و اندک شد و دشمن تجاوزکار به شماتت من برخاست.^۱

مقتل سوم:

برگشتن امام حسین علیه السلام به خیمه‌ها پس از شهادت قمر بنی هاشم علیه السلام:
آن گاه با دنیایی غم و اندوه برخاست و به سوی خیمه‌ها بازگشت. دختر فرزانه اش سکینه علیه السلام به استقبال پدر شتافت و گفت: «أبتاه هل لك علم بعمی العباس؟» پدر جان! آیا از عمویم عباس خبر نداری؟ او با دیدگانی اشک بار فرمود: «یا بنتاه! انّ عمّك قد قتل...» دخت گرانمایه‌ام! عموی قهرمانت را کشتند. در این هنگام خواهر قهرمانش زینب علیه السلام فریاد برآورد که: «وا اخاه! وا عباساه! واضيعتنا بعدك!» هان ای جان برادر! ای عباس عزیز! ای داد از گرفتاری و تنهایی ما پس از شهادت جانسوز تو!^۲

۱. در سوگ امیر آزادی، م ترجم: مشیر الأحران، ص ۲۵۹.

۲. در سوگ امیر آزادی، م ترجم: مشیر الأحران، ص ۲۶۰.

شب و روز عاشورا (امام حسین علیه‌السلام)

مقتل اول:

برگشتن ذوالجناح به خیام

یکی از لحظات سخت برای اهل بیت علیهم‌السلام وقتی بود که ذوالجناح بدون صاحب به خیمه‌ها برگشت در زیارت ناحیه‌ی مقدسه این صحنه به این صورت به تصویر کشیده شده است:

«وَأَسْرَعَ فَرُسَكَ شَارِدًا، وَإِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا، مُحْمِجًا بَاكِيًا. فَلَمَّا رَأَى نِسَاءَ جَوَادِكَ مَحْزِنًا، وَنَظَرَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبِيًا، بَرَزَنَ مِنَ الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ، لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ، سَافِرَاتِ وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ وَبَعْدَ الْعِزِّ مَذَلَّاتٍ وَإِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ.»^۱

«پس چون بانوان حرم اسب تیزی‌ای تورا خوار و زیون بدیدند، و زین تورا براو واژگونه یافتند، از پس پرده‌ها (ی خیمه) خارج شدند، درحالیکه گیسوان برگونه‌ها پراکنده نمودند، بر صورت‌ها می‌زدند و نقاب ازچهره‌ها افکنده بودند، و به صدای بلند شیون می‌زدند، و ازواج عزت به حضيض ذلت درافتاده بودند، و به سوی قتلگاه تومی شتافتند.»

مقتل دوم:

حمله به خیام

وقتی امام علیه‌السلام را به شهادت رساندند به خیمه‌ها حمله کردند؛ زنان و کودکان از خیمه‌ها بیرون آمدند و گفتند ما را به قتلگاه ببرید:

۱. المزار الكبير، ابن المشهدي، ص ۵۰۵.

«وَقُلْنَا بِحَقِّ اللَّهِ إِلَّا مَا مَرَزْتُمْ بِنَا عَلَى مَضْرَجِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَلَمَّا نَظَرَ التَّسْوَةَ إِلَى الْقَتْلِ صَحَنَ وَضَرَبَنَ وَجُوهُنَّ قَالَ فَوَاللَّهِ لَا أَنْسَى زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ علیه السلام تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَتُنَادِي بِصَوْتِ حَزِينٍ وَقَلْبٍ كَثِيبٍ يَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ مُرْمَلٌ بِالِدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَبَنَاتُكَ سَبَايَا إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَإِلَى مُحَمَّدٍ الْمُضْطَقِّ وَإِلَى عَلِيِّ الْمُتَرْتَضَى وَإِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَإِلَى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ يَا مُحَمَّدَاهُ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ تَسْفِي عَلَيْهِ الصَّبَا قَتِيلٌ أَوْلَادِ الْبَغَايَا وَحُرْنَاهُ وَكَرْبَاهُ الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدَاهُ هُوَ لَا ذُرِّيَّةَ الْمُضْطَقِّ يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا وَفِي رَوَايَةٍ يَا مُحَمَّدَاهُ بَنَاتُكَ سَبَايَا وَذُرِّيَّتُكَ مَقْتَلَةٌ تَسْفِي عَلَيْهِمْ رِيحَ الصَّبَا وَهَذَا حُسَيْنٌ مَجْرُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ»^۱

«زنان می گفتند: به حق خدا ما را به قتلگاه برید، چون نظر زنان به کشتگان افتاد صیحه کشیده، به صورت زدند. گوید: به خدا سوگند، فراموش نمی کنم زینب دخت علی علیه السلام را که بر حسین علیه السلام نوحه می کرد و با آوایی حزین و دلی دردمند ندا کرده می گفت: وا محمداه! خدای آسمان بر تو درود فرستاد، این حسین توست که عریان و خون آلود با اعضای قطعه قطعه بیفتاده، وای از این مصیبت، دختران تو اسیرند، شکایت ها را به نزد خدا و نزد محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و نزد علی مرتضی علیه السلام و فاطمه ی زهرا علیها السلام و حمزه ی سیدالشهداء می برم. وا محمداه! این حسین است که در این بیابان که باد صبا بر آن خاک پاشد کشته زنازادگان است، امان از این همه حزن و اندوه، این همه سختی و بلا بر تو ای ابا عبد الله، گوئیا جدم رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم امروز دنیا را ترک فرمود. ای اصحاب محمد، اینان ذریه ی مصطفیانند که چون

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، مترجم: فهری، ص ۱۳۳.

اسیران برده شوند. در روایات دیگر: وا محمداه! دخترانت اسیر و ذریه‌ی تو کشته شدگانی هستند که باد صبا برپیکرهایشان خاک فروپاشد، این حسین است که سرانورش از قفا بریده شده بی هیچ عمامه و ردا.»

خطبه امام سجاد علیه‌السلام

روضه خوانی امام سجاد علیه‌السلام

امام سجاد علیه‌السلام در کوفه خطبه‌ای می‌خوانند و در آن به مصائب اهل بیت علیهم‌السلام اشاره می‌کنند:

«ثُمَّ إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ علیه‌السلام أَوْمَأَ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا وَقَامَ قَائِمًا فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ أَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِسَطِّ الْفُرَاتِ بِغَيْرِ ذَخْلٍ وَلَا تِرَاتٍ أَنَا ابْنُ مَنْ أَنْتَهِكَ حَرِيمُهُ وَسَلَبَ نَعِيمُهُ وَأَنْتَهِبَ مَالَهُ وَسَبَّ عِيَالَهُ وَفُتِلَ صَبْرًا وَكُفِيَ بِذَلِكَ فَخَرًّا فَأَنْشَدْتُكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنْتُمْ كَتَبْتُمْ إِلَى أَبِي وَأَعْطَيْتُمُوهُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ فَخَذَلْتُمُوهُ فَتَبَّأَ لِمَا قَدَّمْتُمْ وَسَوَاءٌ لِرَأْيِكُمْ بَأْيَةِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليه إِذْ يَقُولُ قَتَلْتُمْ عَشْرَتِي وَأَنْتَهِكُمُ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي فَأَرْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَلَكْتُمْ وَمَا تَعْلَمُونَ.»^۱

«سپس زین العابدین علیه‌السلام اشاره فرمود که ساکت شوید، همه ساکت شدند به پا خواست و خدای را سپاس گفت و ثنا خواند و نام پیغمبر صلوات الله علیه برد و بر وی درود فرستاد سپس گفت: ای مردم هر که مرا شناخت که شناخته است

و هر که نشناخت من خود را به او معرفی می‌کنم من علی فرزند حسین فرزند علی بن ابیطالبم من فرزند کسی هستم که احترامش هتک شد و اموالش ربهوده شد و ثروتش به تاراج رفت و اهل و عیالش اسیر شد من فرزند کسی هستم که او را در کنار رود فرات بی سابقه کینه و عداوت سر بریدند من فرزند کسی هستم که او را با شکنجه کشتند و همین فخر او را بس ای مردم شما را به خدا سوگند می‌دانید که شما بودید بر پدرم نامه نوشتید و فرییش دادید؟ و با او پیمان بستید و بیعت نمودید و به جنگش پرداختید مرگ بر شما با این کرداری که از پیش برای خود فرستادید و رسوایی بر این رأی شما با چه دیده‌ای به روی رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه خواهید کرد؟ هنگامی که به شما بگوید: چون عترت مرا کشته‌اید و احترام مرا هتک کرده‌اید از امت من نیستید. راوی گفت: صداها از هر طرف برخاست و به یکدیگر می‌گفتند نابود شده‌اید و نمی‌دانید.»

روضه‌های امام سجاد علیه السلام

امام صادق علیه السلام در مورد عزاداری امام زین العابدین علیه السلام بر مصائب شهدای کربلا می‌فرمایند:

«فَرُويَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ علیه السلام بَكَى عَلَى أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً صَائِماً نَهَارَهُ وَقَائِماً لَيْلَهُ فَإِذَا حَضَرَ الْإِفْطَارُ جَاءَ غُلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَشَرَابِهِ فَيَصْعُقُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ كُلُّ يَا مَوْلَايَ فَيَقُولُ قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَائِعاً قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَطْشَاناً فَلَا يَزَالُ يُكَرِّرُ ذَلِكَ وَيَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامَهُ مِنْ دُمُوعِهِ ثُمَّ يَمْزِجُ شَرَابَهُ بِدُمُوعِهِ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَحَدَّثَ مَوْلَى لَهُ أَنَّهُ بَرَزَ يَوْمًا إِلَى الصَّخْرَاءِ قَالَ فَتَبِعْتُهُ

فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَابٍ حَشِيئَةٍ فَوَقَفْتُ وَأَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَبُكَاءَهُ وَ
 أَحْصَيْتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدًا وَ
 رِقَالًا إِلَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا وَصِدْقًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ وَإِنْ حَشِيئَتُهُ
 وَوَجْهَهُ قَدْ غُمِرَا بِالْمَاءِ مِنْ دُمُوعِ عَيْنَيْهِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ
 أَنْ يَنْقُضِي وَلِبُكَائِكَ أَنْ يَقَالَ لِي وَيَحْكُ لِي إِنَّ يَعْقُوبَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنَ
 إِبْرَاهِيمَ كَانَ نَبِيًّا ابْنَ نَبِيٍّ لَهُ اثْنَا عَشَرَ ابْنًا فَغَيَّبَ اللَّهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ
 رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَاحْدُودَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْعَمِّ وَذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَابْنُهُ
 حَيٌّ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَأَنَا رَأَيْتُ أَبِي وَأَخِي وَسَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي صَرَعى
 مَقْتُولِينَ فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَيَقِلُّ بُكَائِي»^۱

«و اندوه و ناراحتی بزرگ بسیار گریه می‌کرد؛ زیرا از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: زین العابدین علیه‌السلام برپدرش چهل سال گریست و در این مدت روزها را روزه داشت و شب‌ها به عبادت برپا بوده هنگام افطار که می‌رسید خدمت‌گزارش غذا و آب حضرت را می‌آورد و در مقابلش می‌گذاشت و عرض می‌کرد: آقا بفرمائید میل کنید. می‌فرمود: فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گرسنه کشته شد. فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تشنه کشته شد. آنقدر این جمله‌ها را تکرار می‌کرد و می‌گریست تا غذایش از آب دیدگانش تر می‌شد و آب آشامیدنی حضرت با اشکش می‌آمیخت حال آن حضرت چنین بود تا به خدای عزوجل پیوست. یکی از غلامان حضرت علیه‌السلام گفته است که روزی امام به بیابان رفت گوید: من نیزبه دنبالش بیرون شدم دیدم پیشانی برسنگ سختی نهاده است من ایستادم و صدای ناله و گریه‌اش را می‌شنیدم شمردم هزار بار گفتم: «لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا

الله تعبداً و رقاً لا اله الا الله ايماناً و تصديقاً و صدقاً» سپس سراز سجده اش برداشت محاسن و صورتش غرق در آب بود از اشک چشمش عرض کردم: آقای من وقت آن نرسیده که اندوهت پایان پذیرد و گریه ات کاهش یابد؟ به من فرمود: وای بر تو! یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم پیغمبر و پیغمبرزاده بود و دوازده فرزند داشت. خداوند یکی از فرزندانش را پنهان کرد موی سرش از اندوه فراق سفید گشت و از غم، کمرش خم شد و از گریه، دیده اش نابینا با اینکه فرزندش در همین دنیا بوده و زنده و ولی من پدرم و برادرم و هفده تن از فامیلم را کشته و به روی زمین افتاده دیدم چگونه روزگار اندوهم سرآید و گریه ام بکاهد.»